

یادداشت‌های هیکل

0272Y

معارف بسوی يك تحول بنيادی

6
Copy

AUG 1 1974

ستاسی دورخنی ستیریا علت خه‌شی دی ؟

[SB]

شماره ۴۰

Ketabton.com



نمونه‌ای از سنگ مهتاب بهر رئیس دولت

تقدیم گوید

این سنگ که تو سطاکیهان نوردان امریکایی به زمین آورده شده است به حیث

تقدیم دوستی مردم
امریکا به مردم
افغانستان می باشد



بناغلی نیو دور ایلیوت سفیر کبیر امریکا در کابل ساعت ۱۱ قبل از ظهر ۲۴ قوس طی ملاقاتی با بناغلی محمد داود رئیس دولت و صدراعظم نمونه‌ای از سنگ مهتاب را که توسط کیهان نوردان امریکایی به زمین آورده شده است به نمایندگی از بناغلی ریچا رد نکسن رئیس جمهور امریکا و بحیث تقدیم دوستی و نشانه تمییزات نیک مردم امریکا برای مردم افغانستان به ایشان تقدیم کرد.

هراه با این سنگ بیرق افغانستان که توسط کیهان نوردان امریکایی در سطح مهتاب گذاشته شده است نیز بحضور رئیس دولت و صدراعظم تقدیم گردید.
درین وقت بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه هم حاضر بود.

هنگامیکه نمونه ای سنگ مهتاب بحضور رئیس دولت و صدراعظم توسط سفیر کبیر ایالات متحده امریکا تقدیم میگردد

از حضور رئیس دولت تلگرام تبریکیه به داکه مخابره گردید

مدیریت عمومی اطلاعات وزارت خارجه خبر داد که از حضور بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به مناسبت روز ملی بنگله دیش تلگرام تبریکیه عنوانی بناغلی جیستایس ابو سعید چودری رئیس جمهور و شیخ مجیب الرحمن صدر اعظم انکشوریه داکه مخابره گردیده است.
مطبوعات کشور باین مناسبت روزیکشنبه ۲۵ قوس، دوهمین سال تاسیس جمهوریت بنگله دیش را تجلیل نمود.



بناغلی جیستایس ابو سعید چودری رئیس جمهور بنگله دیش
بناغلی شیخ مجیب الرحمن صدر اعظم بنگله دیش

دجاگارتا جرگی، د افغانستان پیشنهادهو نه تصویب

ک-رل

په چوک جا گار تا کی داسیایی هیوادو دکلتوری پالیسیو بین الحکو مانی جرگی دافغانستان دوه پیشنهادونه تصویب گړیدی. دچوک جاگارتا ته په را رسیدلی خبرگی ویل شوی دی چه دلوهری پیشنهاد له مخی دجرگی ټول غړی هیوادونه دی دعلمی او هنری شخصیتونو په گډون یو ډبل ملی او کلتوری افتخاراتو ته په درنده سترگه وگوری او خپل خانه دی دهغو د نسبت ورکولو نه ډډه وکړی.
پدغه پیشنهاد کی زیاته شویده دهغو خلکو سره دی مرسته وشي چه لاتراوسه هم دپردیو ترلاس لاندی دی چه خپله آزادی ترلاسه کړی او خپل ملی کلتور ته پرمختیا ورکړی او په دی ډول دی دسردی تسلط دینتگنیت او دپردیو ترلاس لاندی خلکو دکلتور دخپه گولو مغنیوی وشي.
دوهم پیشنهاد سیمار بنسټه کوی دجرگی دسیمی هیوادونه دی داسیایی ځوانانو یوه موسسه چه مرکز یی په یوه پرمختیایی هیواد کی وی جوړه کړی چه داسیایی هیوادو دځوانانو تر منځ همکاری او مفاهمه بیاوړی شی.
پدغه جرگه کی چه ټاکل شویده نښایته ورسیری مشر یی دافغانی هیات رئیس داطلاعاتو او کلتور وزیر پوهاند ډاکتر نوین دی.

افغانستان خو استار حق تعین سر نوشت

برای مردم پښتون و بلوچ است

نطاق وزارت خارجه که بین دو کشور موجود است حل نماید .
 افغانستان در جواب سوال نماینده باختر آژانس را جمع به آن قسمت مصاحبه مطبوعاتی اخیر بناغلی بوتو صدراعظم پاکستان که گفته بود :
 وی (خواهان مذاکره با بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان در باره مسایل مورد اختلاف میباشد) توضیح نمود که بجز تعیین سر نوشت آینده مردم پښتون و بلوچ افغانستان کدام اختلاف دیگری با پاکستان ندارد .
 افغانستان همیشه سعی ورزیده و آرزو داشته تا از راه مذاکره و تماس های دوستانه این یگانه اختلاف سیاسی را نشان کرد که اصل حق تعیین سر نوشت مردم پښتون و بلوچ سابقه طولانی داشته و دارد و تاریخ شاهد آن است .
 سر نوشت آینده شان را بصورت افغانستان قبل از تشکیل آزادانه و بدون مداخله دیگران بوجود آمدن پاکستان تعیین نمایند .

نطاق وزارت خارجه که بین دو کشور موجود است حل نماید .
 افغانستان در جواب سوال نماینده باختر آژانس را جمع به آن قسمت مصاحبه مطبوعاتی اخیر بناغلی بوتو صدراعظم پاکستان که گفته بود :
 وی (خواهان مذاکره با بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان در باره مسایل مورد اختلاف میباشد) توضیح نمود که بجز تعیین سر نوشت آینده مردم پښتون و بلوچ افغانستان کدام اختلاف دیگری با پاکستان ندارد .
 افغانستان همیشه سعی ورزیده و آرزو داشته تا از راه مذاکره و تماس های دوستانه این یگانه اختلاف سیاسی را نشان کرد که اصل حق تعیین سر نوشت مردم پښتون و بلوچ سابقه طولانی داشته و دارد و تاریخ شاهد آن است .
 سر نوشت آینده شان را بصورت افغانستان قبل از تشکیل آزادانه و بدون مداخله دیگران بوجود آمدن پاکستان تعیین نمایند .

نتایج دوسیه های ۴۰۰ مجبوس ابلاغ شد

هیات قضایی وزارت عدلیه دوسیه های چهار صد مجبوس ولایت بلخ را که از سالها به اینطرف لاینحل مانده بود بررسی کرده و نتایج آنها به مجبوسان ابلاغ نمود.
 بناغلی عبدالودود رئیس هیات گفت نتایج بررسی دوسیه های مجبوسان بعد از تعقیب در خارنوالی، شعبه امن و رفع نواقص برای فیصله به محاکم ارجاع گردیده است.
 هیات قضایی که در روز قبل به مزارشریف وارد شده بود پس از انجام کار سهمین منظور روز ۲۸ قوس غزم و ولایت جوزجان شد.

حکومت چکوسلواکیا

بیست میلیون دالر قرضه به افغانستان میدهد

حکومت چکوسلواکیا به مقصد سهم گیری در پروژه های انکشافی دولت جمهوری افغانستان بیست میلیون دالر قرضه میدهد.
 قرار داد مربوط به این قرضه را بناغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان به ناما پندگی از حکومت افغانستان و دو کشور ایسل میشو فسکی معین وزارت تجارت خارجی و رئیس هیات اقتصادی چکوسلواکیا به نمایندگی از کشورش ساعت ده و نیم صبح ۲۶ قوس در وزارت امور خارجه امضاء کردند.

یک منبع وزارت پلان گفت پروژه های که در چوکات این قرضه مدنظر میباشد عبارت است از فابریکه های سمنت، دباغی و بوت دوزی، دستگاه های برق حرارتی بشمول شبکه توزیع برق، تجهیز و انکشاف معدن زغال سنگ در هرات، احداث فابریکه جدید ویاتوسعه فابریکه سمنت پلغمیری احداث دستگاه برق حرارتی پلغمیری تجهیز معدن زغال سنگ دره صوف بشمول ساختمان سرب و احداث سستین ها، لاین ها و امین خدمات ترویجی بس در شهر کابل و توسعه تاسیسات

پروتوکول را از جانب حکومت افغانستان دکتر علی نواز معین وزارت تجارت و از طرف حکومت چکوسلواکیا دکتر ایسل میشو فسکی معین وزارت تجارت خارجی آن کشور در وزارت امور خارجه امضاء کردند.
 یک منبع وزارت تجارت گفت: بموجب این پروتوکول حجم صادرات و واردات اموال تجارتنی نظریه سالهای قبل بیشتر بوده و اقلام مهم صادرات افغانستان رایفته، کتجد زغر، میوه خشک و تسازه، پوست بزی و کوسفندی و بعضی از مواد معدنی تشکیل میدهند.
 همچنان اموالی که نظر به این پروتوکول از چکوسلواکیا به افغانستان وارد میگردد عبارت است از ماشین باب، پمپ آب کشی، سامان تعمیرات، سامان شفا خانه و غیره.
 هنگام امضاء پروتوکول نمایندگان وزارت های امور خارجه، تجارت، پلان، مالیه و افغانستان بانک، سفیر کبیر و اعضای هیات اقتصادی چکوسلواکیا حاضر بودند.



بناغلی علی احمد خرم معین وزارت پلان و دکتر ایسل میشو فسکی معین وزارت تجارت خارجی چکوسلواکیا قرار داد قرضه بیست میلیون دالر حکومت چکوسلواکیا را به جمهوری افغانستان امضاء مینمایند.

چرا مصری‌ها خواستند بار دیگر نبر در ابا اسرائیل آغاز کنند

قوماندانی قوای مصر ما نزد سیل سرازیر
میشد. عامر کاملاً خود را از دست داده بود.
عامر در آن لحظات یقین حاصل کرده بود
یکانه راهی که عسکر مصر را نجات دهد
تخلیه سینا است. سینا وقتی این تصمیم
را گرفت در حقیقت زمه از بین رفتن قوای
مصری را که خواهان نجات شان بود بدست
خود فراهم ساخت. وی این فرمان را عتوانی
قوماندانهای فرقه های مصر صادر کرد:
(امروز همه افراد تان رابه غرب کانال
سویز عقب کشید سلاح لقیل تانرا
در صورتیکه عقب کشیدن قوای شمارابه تاخیر
اندازد ترک بگوئید. و صرف اسلحه خفیف
را باخود بردارید.)

کدام گامی رسمی این هدایت عامر وجود
ندارد زیرا از طریق شبکه رادیویی مخصوص
وی بخش شده بود، و بعد از شکست صاحب
منصبانیکه بوی وفادار بودند همه اسناد
و پیام هارا در دادند و صرف محتوی هدایت
وی را از یاد داشت یکی از صاحب منصبان
مصر در جبهه جنگ میتوان فهمید. وی در
کتابچه یاد داشتش نوشته است باصدا
این فرمان عامر صلاحیتی را بخون داده که
اصلاً به او مربوط نبوده است.

در حقیقت عامر در این باره با ناصر مشوره
نکرده بود و حتی تا بعد از ظهر همان روز بوی
از عقب کشیدن قوای مصری به غرب کانال
سویز اطلاع نداده بود.

عامر وقتی این تصمیم را به ناصر گفت
رئیس جمهور فیکد مصر به عجله به قوماندانی
قوای مصر شتافت تا عامر را متقاعد سازد
که حد اقل برای چند روز باید منتظر میماند
و دست به عقب کشیدن قوا نمیزد. ناصر
به معضله عجیبی مواجه بود یا در همان لحظه
عامر را از وظیفه بر طرف مس ساخت و یا
اینکه برای تقویت روحی وی چاره یی
میسنجد.

بالاخره راه دومی را در پیش گرفت، زیرا
در آن لحظات مشکل بود قوماندان نظامی اش
را عزل کند

ناصر با عامر باقی ماند تا وقتیکه فیلد
مارشال موافقه نمود که هدایت عقب کشیدن
قوا را به غرب سویز پس بگیرد.

بعد ناصر مرکز قوماندانی را ترک گفت:
و عقیده داشت که روحیه عامر را تقویت
نموده است. در بین صاحب منصبان مصر این
عقیده موجود بود که این هدایت منجر به از

بین رفتن کلی قوای مصر در صحرای سینا
میشود و اصلاً ضرورتی نیست که در باره
عقب کشیدن قوای مصر از صحرای سینا
فکر کرد.

عامر تحت تأثیر فوق العاده ناصر قرار
گرفت و هم این راپور از جبهه، روحیه وی را
تقویت نمود که قوای زره دار مصری تحت
قوماندانی دگروال لطیف بعد از یک نبرد
کلاسیک تانک در اطرف «قوتلا» یازده میل
در خاک اسرائیل نفوذ کرده است. و این

قوماندانی مصر رفت و در آنجا برای نخستین
بار رقم واقعی تلفات مصر را دانست که برای
مصر صرف پنجاه طیاره باقیمانده بود.

ناصر با وجود قبولی دلایل ملک حسین
هنوز هم خواهان دلایل قوی تر و اسناد
در مورد اشتراک امریکا و انگلستان در حمله
هوایی بر مصر بود.

و چند دقیقه ای این جروبعت بین ناصر
و عامر در باره اثبات اشتراک امریکا در این
حمله جریان داشت و بالاخره ناصر باین
مباحثه خاتمه داد زیرا فکر کرد دوام آن حال
عامر را کاملاً برهم خواهد زد.

وقتیکه ناصر از مرکز قوماندانی قوای
مسلح مصر می برآمد به عامر گفت که از اتحاد
شوروی خواهد خواست که موضوع انفاذ
متارکه را پیشنهاد کند و شوروی ها این

موضوع را برملا نخواهند ساخت که مصر
تقاضای اوربند کرده است و بعد از وی سوالی
کرد آیا به این پیشنهاد موافقه داری. عامر

در پاسخ گفت: نی باید جنگ را ادامه دهیم
و در حقیقت عامر قبلاً اعصابش را از دست
داده بود و این وقتی بغوی معلوم شد که

شخصاً به قوماندان قوای مصر در شرم الشیخ
هدایت زاده بود که عساکرش را به سویز
عقب کشد.

صاحب منصبان قوماندانی قوای مسلح
مصر از این هدایت وی تعجب کرده بودند
زیرا اشغال مجدد شرم الشیخ هدف قوای

مصر بود و حالا بدون جنگ این شهر ترک
گفته میشود و این آغاز بدبختی های بود که
فاجعه های دیگر را بدنبال داشت و در حالیکه

راپور های پیشروی اسرائیلی ها به
در این وقت عامر میخواست هر بهانه ای
را دلیل شکست خودش در نبرد با اسرائیل

دست آویز بسازد. در همین فضای متشنج
ناصر که هنوز نمیدانست چه تعداد از طیارات
مصری تلف شده است تلفونی صبح ششم

چون از ملک حسین پادشاه اردن در یافت
کرد که در جریان مکالمات تلفونی حسین
به نا صر گفت معتقد است که امر یکایی ها

و انگلیس در حمله هوایی بر مصر کشتی های
طیاره بردار شانرا مورد استفاده قرار
داده اند.

عقیده ناصر از راپور های یک استیشن
رادار اردنی سر چشمه میگرفت که موجی از
پرواز طیارات را که از فراز بحر بر مصر

حمله نموده بودند ثبت کرده بود.
ناصر باین دلایل گوش داد و اعلام نمود
که طیارت انگلیسی، و امریکایی با اسرائیل

کمک نموده اند. اسرائیل جریان مکالمه را
ثبت کرده بود و بار دیگر آنرا از رادیو
اسرائیل پخش کرد.

بعد از این مکالمه ناصر به مرکز

متبانی مصر را مجبور به عقب نشینی ساخت
شام پنجم چون اسرائیلی هایک کندک قوای
پراشوتی خود را توسط هیللی کوپتر در منطقه

مقاس الفناجی پیاده نمود. آنها بطرف جنوب
حرکت کردند، تا در منطقه ای که قوای
توپچی مصر متمرکز بود حمله نمایند. و هنگام

شب آنها در خطوط دفاعی قوای توپچی
مذکور نفوذ کردند، و خطوط دفاعی آنها در هم
ریختند مصری ها که این حمله را غیر متوقع

یافتند بالاخره به جزگ تن به تن آغاز نمودند
اما در اخیر اسرائیلی ها موفق شدند یک
تعداد از توپ های مصری هارا که برای

دفاع از ابوغیله حیاتی بود از بین ببرند.
در جریان این حوادث یکتووع حالت اختلال
وجود داشت. تکنیک اسرائیلی هادر پرواز

های ارتفاع کم بر بحر و کفایت آنها در
هدایات طیارات تأثیر سیاسی را بر مصری
ها بجا گذاشته بود. غیر ممکن جلوه میکرد

که همه این طیارات به تنهایی از اسرائیل
آمده باشند و باید از پایگاه دیگری نیز
بصوب مصر پرواز نموده باشند.

چنین فکر میشد که پایگاه دیگر بساید
کشتی های طیاره بردار امریکا و انگلیس
در مدیترانه باشد در ساعات اول صبح

روز ششم چون مارشال عامر به سفارت
اتحاد شوروی رفت و گفت که ایالات متحده
امریکا در جنگ شرکت کرده است. اما سفیر

اتحاد شوروی بوی اطمینان داد که بحریه
اتحاد شوروی کشتی های طیاره بردار امریکا
را از نزدیک زیر مراقبت گرفته است و متیقن

است که امریکایی ها در حمله هوایی
شرکت نموده اند.

در این وقت عامر میخواست هر بهانه ای
را دلیل شکست خودش در نبرد با اسرائیل
دست آویز بسازد. در همین فضای متشنج

ناصر که هنوز نمیدانست چه تعداد از طیارات
مصری تلف شده است تلفونی صبح ششم
چون از ملک حسین پادشاه اردن در یافت

کرد که در جریان مکالمات تلفونی حسین
به نا صر گفت معتقد است که امریکایی ها
و انگلیس در حمله هوایی بر مصر کشتی های

طیاره بردار شانرا مورد استفاده قرار
داده اند.

عقیده ناصر از راپور های یک استیشن
رادار اردنی سر چشمه میگرفت که موجی از
پرواز طیارات را که از فراز بحر بر مصر

حمله نموده بودند ثبت کرده بود.
ناصر باین دلایل گوش داد و اعلام نمود
که طیارت انگلیسی، و امریکایی با اسرائیل

کمک نموده اند. اسرائیل جریان مکالمه را
ثبت کرده بود و بار دیگر آنرا از رادیو
اسرائیل پخش کرد.

ستاف غند مذکور به قاهره رسید و حسین
راشد قوماندان آنها بعد از ۲۸۱ تانکی که
ناهمان روز به سویز رسیده بود خود را بیک

محل صدمیلی شهر اسماعلیه رسانید.
راشد هدایت یافته پوز به قسوی ۱۱۲
مصر تحت فرماندهی محمد محی الدین ابراهیم

پیوندد و هدف این بود تا خطوط نظامی دشمن
را در اطراف العریش درهم شکنند.
اما این وظیفه برای افراد پیاده نظام که

در حقیقت متشکل از ملکی هابود و ۲۸ تانکی
که از زمین رسیده بود مایوس کننده بود.
اما وضع وقتی نا امید وارکننده تر شد که عامر

یکی از رفقای خود را به نام جنرال عثمان
ناصر بحیت قوماندان آنها انتخاب نمود.
این شخص فقط چند روز قبل به صفت

قوماندان فرقه سوم مصر انتخاب شده بود.
وقتی روز پنجم چون این قوا برای آغاز
حمله متقابله حرکت داده شد ناصر به

قوماندانهای دو غند مذکور هدایت داد که در
موترش وی راهمراهی کند.
موتز وی در جلو ستون این قوا حرکت

میکرد و دیگران وی را تعقیب میکردند اما
قوماندانهای غند بوی گفتند بهتر است که
هر کدام آنها به همراهی غند مربوط شسان

حرکت نمایند. و میتوانند توسط رادیو با هم
تماس داشته باشند.
جنرال در پاسخ گفت خاموش باشید و رنه

شمارا خواهم گشت. دگروال های مذکور
مجبوراً به موتروی سوار شدند. هنوز
فاصله زیادی راطی نهموده بودند که زیر

آتش شدید قوای تانک اسرائیل قرار گرفتند
هوا تارک شده بود. هر سه قوماندان در جلو
و بقیه قواد عقب آنها طوری حرکت میکرد که

موترها در یک جاده مزدحم یعنی حرکت آنها
مانند سوبقیات نظامی نبود.
جنرال ناصر موتز خود را متوقف ساخت هر

دو دگروال از موتزش پیاده شدند و خود وی
رو بفرار گذاشت و صبح فردای آنروز در مرکز
قوماندانی قوای مصر به قاهره رسید.

در شروع جنگ راشد کشته شد و قوماندان
غند دیگر یعنی ابراهیم توانست تا اندازه
به دفاع ببر دازد.

اما هنگام شب دشمن شروع به حملات
وسیع تر نمود. باین معنی که قطعی های
پترول دار را در قسمت غربی وادی عریش

بعد از ظهر همان روز پرتاب نمود و در تاریکی
شب آنها را آتش زد. شعله های آتش قوای
مصر را به بسیار خوبی برای قوای توپچی

اسرائیل نمایان می ساخت. درین نبرد
قوای مصر چون بدون تجربه بودند تلفات
شدید دیدند.

صبح همان شب قوای هوایی اسرائیل
آن منطقه را شدیداً بمباران نمود و قسوی
صفحه ۴



اثرات طیاره‌ر بایی فدائیان در حل مشکل شرق میانه

داکتر ظاهر صدیق

امادریال چنین پیشامد های تم انگیز باید همه در حصه دریافت ریشه های این پیشامد و پایان مفصله برآیند زیرا پیشامدهای پراکنده فدائیان علتی دارند، این علت خصوصی و شخصی نیست مربوط به نافع بلک شخص و بایک دسته نیست بلکه این اقدامات انعکاس یک ربع قرن خوری پراگندگی، آواره گردگی زجر، ورتک زردی ملیون ها مردم فلسطین است که اسرائیل آنها را از خانهانشان آواره ساخته و وطن های را اشغال نموده است همین دوام شدت اسرائیل بود که آنها را بیوطن ساخت بی خانه ساخت و بی خانهان ساخت، اکنون همین رنج طولانی است که آنها را با اقدامات تهور آمیز بر می انگیزد و مردم آواره فلسطین را فدایی می سازد، فدایی که یک روز طیاره ملکی کشور های طرفدار اسرائیل را می ربایند روزی مراسم جهانی المپیک را در میونخ برهم میزند - باری سفارتی را اشغال می کنند و باری هم در برابر چشمهان شان طیاره می سوزد و با آن یکجا انسان ها می سوزند این شعله های آتش در واقع نمونه عکس العمل محرومیت های مردم فلسطین است که امید است بیش ازین گوش عدالت در حوضه شنیدن حقشان گرفتارند و مراجع بین المللی با داشتن مسئولیت اخلاقی و انسانی در برابر حقوق ملل، در حوضه حق مردم محروم فلسطین نیز توجه کنند و به اشغال سر زمین فلسطینی ها پایان دهد.

انتظار از کنفرانس ژنیو :

المرجه قرار کنفرانس صلح ژنیو در بین این همه ناامیدیها و پیش آمد ها صبح روز جمعه تحت ریاست مشترک امریکا و شوروی دایر گردد و به بحث روی حل مشکل شرق میانه آغاز نماید، اما پیدا شدن راه حلی برای اخراج قوای اسرائیل از سر زمین های اشغال شده عربی بهیچ صورت معنی حل مشکل شرق میانه را نخواهد داشت، زیرا مشکل مردم آواره فلسطین حل نشده باقی می ماند، در حالیکه اساس بروز مشکل شرقیانه اشغال خاک فلسطینی ها از طرف اسرائیل بوده است.

پیروزی کنفرانس ژنیو احیا نا اگر به آن توفیق یابد این خواهد بود که اوربند شرق میانه را دوام دهد اما دوام اوربند هم نمیتواند در حل کلی این بحران اثر قاطع داشته باشد زیرا اسرائیل هر لحظه حاضر است این اوربند را برهم زند، آبراکل آلود سازد و از آن ماهی گیرد، جنگ را دوام دهد و از آن نیت سوء اشهر حصه اشغال سرزمین های عربی نمایان گردد.

بهر صورت خوبست اگر فعالیت های پراکنده فدائیان خصوصا طیاره ربایی پایان یابد اما از آن هم بهتر خواهد بود اگر دست تجاوز اسرائیل قطع شود و همکاری نظامی با آن متوقف گردد، سوال اساسی هم همین نکته خواهد بود که باید کنفرانس صلح ژنیو جواب آتوا در یابد، در غیر آن هم فعالیت های پراکنده فدائیان دوام خواهد کرد و هم اسرائیل برای حملات بعدی علیه منافع ملل عربی بیشتر خود را تجهیز خواهد کرد، لیکن در بین این همه نا امیدیهها از کنفرانس ژنیو یک امید می توان داشت و آن اینکه بیشتر موقف بین المللی دو قدرت بزرگ امریکا و شوروی در حل مسایلی بین المللی امتحان می شود امید است این امتحان موفق بی پایان رسد.

آنها روی هدف خاص شان از جان خود میکنند ساین هدف شان جلب همدردی و احترام دیگران خصوصاً اسرائیل و هوا خواهان آن بحق مردم آواره فلسطین است، معلوم میشود آنها بچنین عملی دست میزنند تا جهانیان متوجه ملیون ها مردم آواره فلسطین گردند، و برایشه این مبارزات پی برند.

همانگونه که تقلیل تولید و صدور نفت کشور های عربی اکنون مشکل شرق میانه را شامل صحبت های خانواده ها در غرب و سایر مناطق ساخته است، به همین قسم اقدامات پراکنده فدائیان، مشکل فلسطین را در میان تمام فامیل ها و مجامع بین المللی می کشاند - چنانچه کورت والد هایم سرمنشی ملل متحد هم از حادثه میدان هوایی روم و آتن اظهار تأسف تمام کرد.

البته همه از چنین پیشامدی متاثر میگردند

بخشند و حتی پرویدن طیارات مسافری بری کشور های طرفدار اسرائیل اقدام نمایند - اگرچه واضح است که نه عربها، نه فدائیان فلسطین و نه جهانیان صلحجستند و بشردوست میخواهند با مسافران طیاره و کارکنان میدان هوایی چنین پیش آمد شدیدی صورت گیرد و خون ناحق ریخته شود اما اگر می شود فدائیان این پیش آمدرا آخرین چاره خود برای پیشبرد مبارزات شان یافته اند و در نه هیچگاه عقل سلیم و چهره بشر دوست اجازه نمیدهد آنها دو میدان هوا یسی بکس های سفری شانرا بکشاید و به گلوله باری آغاز نمایند - طیاره را منفجر سازند و با گروه گمانان توسط یک طیاره دیگر راه نامعلومی را در پیش گیرند - با حیات خود بازی کنند و در نتیجه از زندگی خود بیخیزند.

درست در موقعی که هنری کیسنجر وزیر خارجه امریکا ماموریت خویش را برای جلب همکاری جوانب ذیدخل بحران شرق میانه پایان داده و امید تشکیل کنفرانس صلح ژنیو قوت میگرفت، انفجار یک طیاره موسسه هوانوردی پان امریکن در میدان هوای روم و ریبو دن یک طیاره لوفت هانزای آلمان غربی از طرف پنج نفر از فدائیان فلسطین روز دوشنبه گذشته سرو صدای عظیمی در جهان با لا کرد و همه را یکبار دیگر متوجه بحران شرق میانه و چگونگی حل آن نمود.

در اثر این حرکت فدائیان فلسطین سربازان از سر نشینان هر دو طیاره در روم و آتن هلاک شدند و در آخر هم وقتی این فدائیان اطمینان حاصل کردند که جان شان در خطر نیست روز سه شنبه گذشته بعد از فرود آمدن طیاره در میدان هوایی کویت تسلیم مقامات آن کشور گردیدند.

ارتباط حادثه روم با کنفرانس صلح ژنیو :

همینکه خبر پیشامد فدائیان فلسطین در میدان هوایی روم از طریق مطبوعات جهان انتشار یافت تقریباً همه از یک نظر تأیید نمودند و آن اینکه این حادثه با کنفرانس صلح ژنیو ارتباط دارد - در واقعیت امر هم باید چنین فکر شود، زیرا در موقعی که سوال تشکیل کنفرانس صلح پاریس بالاسد تقریباً اکثریت علاقمندان این موضوع به ریشه بحران شرق میانه تماس نگرفتند و موضوع اصلی را که توجه بحق مردم فلسطین است فراموش کردند - اسرائیل به حضور نماینده مردم فلسطین درین کنفرانس مخالفت کرد و قدرت های بزرگ هم از سوال شمول نماینده مردم آواره فلسطین در این اجتماع سرسری گذشتند با تصور فدائیان فلسطین برای نشان دادن نظر خویش بسیار امکان دارد چنین اقدامی راجعاً بژنیو پذیرفته شده و به آن دست زده باشند.

منطق علم شمول هیات فلسطین در کنفرانس صلح :

درین روز ها در حلقه طرفدار اسرائیل بیشتر گفته میشود که چون هیات واقعی مردم فلسطین معلوم نیست لذا مشکل است هیاتی را بحیث هیات واقعی مردم فلسطین در کنفرانس صلح ژنیو دعوت نمود - این منطق اساس بسیار ضعیف دارد زیرا اساس عرفات در جهان عرب و نژاد سایر کشور های واقعین بحیث رهبر نهفت آژادی فلسطین قبول شده است، مشکل اساسی ازین نشات گرفته که چون اسرائیل و هوا خواهان آن از قبول چنین واقعیت روشن انکار می کنند لذا همیشه به پیشامد جدی فدائیان مواجه میشوند.

مردم آواره فلسطین حاضر اند برای پیدا شدن راه حلی برای آینده آنها و مشکل شرق میانه یکی از موسسات آزادیخواهی خویش را به نمایندگی خود قبول کنند و همین اکنون با سرعرفات نطق و نمایندگی مبارزات آزادیخواهی شان قبول شده است پس اصلاً این اسرائیل و هوا خواهان آنست که در حصه تشکیل هیات و پیدا شدن نماینده فلسطین مشکل پیدا می کنند و حل بحران شرق میانه را بتاخیر می اندازند.

بایش گرفتار شدن همین مو قف خون اسرائیل و هوا خواهان آن سبب شده اند تا فعالیت های فدائیان بصورت پراکنده آغاز شود - فدائیان مبارزات شان را توسعه و تقوی به



امریکا با دوام جنگهای شرق میانه منافع خود را در موارد آتی به خطر مواجه می بیند

تجارت امریکا در شرق میانه و حوضه شمال آفریقا سالانه بالغ بر بیشتر از سه هزار ملیون دالر میگردد

اول در تجارت : کشورهاییکه طرف معامله تجارتی با ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۷۲ بودند.

| صادرات امریکا | قیمت مجموعی به ملیون | محصولات | قیمت مجموعی به ملیون دالر | محصولات عمده | دالر |
|---------------|----------------------|------------------|---------------------------|------------------|------|
| اسرائیل | ۲۲۲ | دانه سبزی | ۵۵۸۱ | الکاس | ۴۸ |
| ایران | ۱۹۹۴ | طیاره | ۵۵۸ | تیل بطرول | ۲۲۲ |
| عربستان سعودی | ۱۹۳۶ | طیاره | ۳۱۴۲ | " | ۱۹۹۴ |
| الجزایر | ۱۵۶۴ | گندم | ۲۷۷ | تیل بطرول | ۱۹۳۶ |
| لیبیا | ۱۱۶۲ | لوازم تیل کشی | ۸۵۱ | تیل بطرول | ۱۵۶۴ |
| کویت | ۴۹۵ | عراجه جات موتوری | ۱۱۱۳ | تیل بطرول | ۱۱۶۲ |
| لبنان | ۲۰۶ | طیاره | ۱۳۰۲ | تیل کشی | ۴۹۵ |
| امارات عربی | ۳۶۹ | ساختمان ماشینی | ۶۹۲ | تیل | ۲۰۶ |
| مصر | ۱۶۹ | روغن پنبه دانه | ۷۶۱ | تیل | ۳۶۹ |
| مراکش | ۱۱۴ | گندم | ۵۷۸ | سنگ منگانیز | ۱۶۹ |
| اردن | ۵۳ | آرد | ۶۵۲ | محصول معلوم نیست | ۱۱۴ |
| تونس | ۸۳ | روغن دانه سبزی | ۵۴۶ | روغن زیتون | ۵۳ |
| بحرین | ۲۵۵ | ساختمان ماشینی | ۳۶۵ | تیل چیت | ۸۳ |

مجموع ۹۸۹۴ ملیون در ساحة امداد خارجی :

بیشتر از ۳۰ دالر از زمان جنگ ۶ روزه یعنی از اول جدی ۱۹۶۷ تا ۳۰ جدی ۱۹۷۲، تفصیلات وجود دارد.

| کشورهای کمک گیرنده | کمک اقتصادی | کمک نظامی | مجموع |
|--------------------|-------------|-----------|-------|
| اسرائیل | ۴۱۴ | ۹۸۵ | ۱۳۹۹ |
| ایران | ۲۲۵۳ | ۴۸۸۷ | ۷۱۴ |



شنبه اول جدی ۱۳۵۲ برابر با ۲۷ ذی القعدة الحرام مطابق ۲۲ د سمبر ۱۹۷۳

معارف در مسیر تحول

با استقرار رژیم جمهوریت در کشور، اقدامات جدی در زمینه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اتخاذ گردیده است، که از آنجمله میتوان از ریفرمهای بنیادیکه در قسمت تعلیم و تربیه به منظور ایجاد یک معارف پیشرفته و مترقی رویدست گرفته شده است، نام برد. معارف ما در گذشته بنا بر عدم موجودیت یک مشی مشخص تعلیمی در مسیر نادرستی رهنمایی میشد.

پلانیهای تعلیمی دهه اخیر بدون در نظر داشت شرایط اجتماعی و بلند رفتن سطح علم و دانش در جهان عیار شده است. در تالیف کتب درسی برای مکتب، ارزیابی و ریسرج علمی صورت نگرفته و در سیستم تدریسی نواقص زیاد موجود است. بهمین ترتیب استفاده از کتبی که بتواند بر معلومات شاگرد بیفزاید و ممدی برای روشن ساختن ذهن شاگرد در بهلوی مضامین اصلی آموزشی باشد، میسر نبوده است.

عدم تناسب میان ساعات درسی و حجم مسایل تعلیمی، فقدان معلم، مکتب، کتابخانه، مواد درسی و از همه بالاتر نبودن شرایط برای تمام کسانی که آرزومند فراگرفتن سواد و دانش هستند، از جمله موضوعاتیست که معارف بان دست و گریبان است.

خوشبختانه وزارت معارف اخیراً پلانیهای وسیع و همه جانبه تعلیمی و آموزشی را به منصفه اجراء میگذاورد تا وضع تعلیمی در کشور در یک مسیر مترقی جریان پیدا کند.

تجدید نظر بر کتب درسی و تالیف کتب تازه ای که با مقتضیات عصر و شرایط امروز سازگار بوده، و هم محتوی این کتب مطابق با اصول مترقی و روحیه نظام جمهوریت باشد، از جمله تصامیمی است که وزارت معارف آنرا به مرحله اجراء میگذاورد.

تربیه معلمین که از طرز تدریس و اصول آموزش امروز آگاهی داشته باشند از جمله پروژههای دیگر است که بان رسیدگی خواهد شد.

باید متذکر شد که پروژه تربیه معلم یکی از عمده ترین مسایل است که در چگونگی و نحوه تدریس نقش قاطعی را بازی میکند زیرا اگر مربی واقعا با اصول تدریس وارد بوده و در موقع افهام و تفهیم بر موضوع تسلط داشته باشد توجه شاگردان را به نحوی از انحاء بدرس جلب خواهد کرد، که البته طرح مسأله بدین شکل یک جهت موضوع است.

جهت دیگر اینست که زمینه برای شاگرد بخصوص شاگردان دوره متوسطه و عالی طوری مساعد گردد که معلم بتواند در انتخاب رشته مورد نظر خود اختیار داشته باشد زیرا معلم پس از سپری نمودن یک دوره تعلیمی رشته مورد نظر خویش را دریافته و پی میبرد که کدام رشته را باید انتخاب نماید. چه تعیین مسلك و رشته خاصی که شاگرد بان علاقمند است، در آینده نیز تسهیلاتی را برایش فراهم میسازد. زیرا شاگردان پس از فراغت مکتب ناگزیر هستند که رشته خاصی را در پوهنتون انتخاب نمایند و در همان رشته به تحصیلات خود ادامه دهند.

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خویش را تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهره ترقی اقتصادی و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مدیر

حرکت عقربه ساعت را تعقیب میکنم. ساعت چند دقیقه از سه گذشته است. باید بکارهای مجله رسیدگی شود.

ولی او دست بردار نیست. فقط به سخنانش گوش میدهم و سعی می‌ورزم کمتر او را تائید کنم. چون اگر یک کلمه از دهنم خارج شود باید نیم ساعت جواب بشنوم. من از همان اول اشتباه کردم چون بساو بسیار گرم و صمیمانه به صحبت پرداختم. برای اینکه او از همکاریش با بعضی از نشریه‌ها صحبت کرد و من گمان کردم که برای ما نیز همکاری خوبی شده میتواند بعد مقاله‌ای را از جیبش بیرون کرد. یک مقاله‌ی بی سرو پا.

وقتی مقاله را خواندم فهمیدم که اشتباه کرده‌ام. ولی دیگر کار از کار گذشته بود. همینکه گفتم مقاله‌ی شما را نمی‌توانیم در ژوندون نشر کنیم با برافروختگی گفت: چرا، امگر عیبی دارد؟

من نمی‌توانستم بگویم که اصلاً این نوشته قابل نشر نیست و بدین ترتیب معذرت بخواهم. ناگزیر برایش گفتم نوشته شما خیلی طولانی است و آنهم بدون عکس و مجله ژوندون هم یک مجله مصور... گفت عکس خودم را نشر کنید. سخن کوتاه که دست بردار نبود.

ولی خوشبختانه در همین موقع زنگ تلهفون صدا در آمد گوشکی را بر داشتم و شخص مقابل، همینکه خودش را معرفی کرد زبان به تعریف و توصیف مجله گشود. - والله من از مجله ژوندون کاملاً راضی هستم. چون واقعا مطالبی به ذوق و میل خواننده نشر میکند. گذشته ازین، این مجله سبب تشویق و ترغیب اشخاص همچون من شده است. هفته قبل مضمونی برای شما فرستاده بودم که درین هفته نشر شده... حالا هم نوشته‌ی دارم که بزودی برایشان می‌فرستم. شما نوشته را بخوانید اگر لازم دیدید آنرا نشر کنید و در غیر آن مضمون را دوباره مسترد نمائید.

- از همکاری شما ممنون هستیم. حتماً نوشته را برای ما بفرستید. او گوشه‌ای را سر جایش میگذازد و این یکی دیگر که دو ساعت است با او دعوا دارم دوباره شروع میکند به حرفی. تا اینکه یک نفر دیگر وارد دفتر میشود. او یکی از همکاران خوب مجله است. ترجمه‌ی دارد که تسلیم میدهد و بعد از دقیقه‌ای خدا حافظی میکند و من بنا لافاصله خودم را مصروف میسازم. مصروف همین نوشته ای که تازه رسیدم.

و بعد از دقیقه‌ای چند متوجه میشوم که نفر اولی مقاله اش را از بالای میز گرفته و پس از آنکه چپ‌چپ بطرفم نگاه میکند خارج میشود. نفسی براحتم میکشم و از دفتر خارج میشوم تا فوراً های را که تازه زیر ماشین چاپ رفته از نظر بگذرانم.

در هفته پیش همین موضوع در دفتر پیش آمد. که لازم دیدم آنرا برایستان بنویسم. تا باشد که در هفته آینده چه پیش خواهد آمد.



اسلام و زندگی

برای اینکه دین، جزایری معنوی و ناظر امور مربوط به زندگی جهانی دیگر، نیست، بدست یکمده مزدوران استعمار و دلالان فریبده و اغواگر امپریالیزم، برپیکر این آئین بشسری وارد آورده شده، ولی آنهاست که در صدد تحقیق مسایل و تحلیل ماهیت منحصر به فرد اسلام، برمی آیند، بایستی بادر نظر داشت این واقعیت های تلخ، مساعی خویش را بیشتر در ساحت اراده زمینه های تطبیقی و عملی اسلام، بفرج بدهند و با استدلالی محکم و استوار، محل تطبیق قوانین اسلام را در شرایط دنیای مترقی و پیشرفته کنونی، در برابر انظار همگان، روشن تر و واضح تر نمایند. اینکار برای آن انجام بدهند تا آنهاست که در مسایل اسلامی دچار شک و تردید اند، بفهمند که اسلام دین عمل و تطبیق، آئین انقلاب و تحول، راه زندگی سعادت آفرین، و بالاخره نظام قانونی که جز بخاطر تأمین خوشبختی جهان انسانیت کاری را از پیش نمی برد و جز رهبری انسانها بسوی نجات و بختیاری همه جانبه، هدفی در خود نمیوراند. اگر انسان اوراق تاریخ جهان را بگشاید و بخصوص، پیرامون استعمار و امپریالیسم بقیه در صفحه ۶۳

آئین تطبیق و عمل چرا عده ای به اسلام نمیگردند؟

ع. هیا

برنامه های اجتماعی و انسانی اسلام، بچشم می بیند و بخصوص، موقعی که کارنامه های رهبران حقیقی اسلام را تحت مطالعه گرفته اعمال ایشان را یک یک، چه اندک و چه زیاد، مرور مینماید، خوبتر و ساده تر میتواند قبول کند که جهانی بودن آئین اسلام از واقعیت های ناقابل انکار و تردید است. هر چند در دوره های بعدی تاریخ اسلام و حتی تا امروز هم، تصرفات و سوء استفاده های از طریق طرز تعبیرات و چگونگی تبلیغ در زمینه بخش تعالیم اسلامی و از طریق دور نگاهداشتن مردم از اساسات و ماهیت اصلی اسلام و کوشش برای متوجه ساختن ایشان بمسایل، و امور قشری و تشریفاتی، و تلاش

که نتواند این موضوع در زمان های دیگر نیز به منصفانه تطبیق قرار گیرد. اینجاست که حتی باسناد این خاصیت سایکولوژیکی موضوعات نیز، میتوان عملی شدن قوانین و مقررات اسلامی را در هر وقت و زمان، با ثبات رسانید و آنرا پذیرفت، چه پرنسب ها و نظامات اساسی و زندگی بخش اسلام با تمام مزایای ارزشهایش، بدست پیشاهنگان راستین و فداکار اسلام، در میان اجتماع اسلامی، وارد صحنه عمل و تطبیق گردیده است. هرگاه انسان تاریخ اسلام را بدیده داشت و اعمان نظر، ولی مصلحانه، مورد غور و ملاحظه قرار بدهد، این واقعیت های عملی را در سراسر

اسلام راهی است مستقیم و دارای خصایص و تمیزات مخصوص بخودش، و این امتیاز و خصوصیت هادرنحیه، چه از ناحیه تصورات و اعتقادات و چه از ناحیه داشتن قانونی منظم و مشتمل بر تمام ارتباطات و علائق زندگی، و چه از ناحیه قواعد و دستورات اخلاقی، آنگونه قواعدیکه پایه اساسی روابط و پیوند های حیات، اعم از سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، روی آن استوار می باشد هویدا و مشهود است. راه اسلام راهی است گسترده و هموار که هدف عمده آن رافیات و رهبری دنیای بشریت، بدون در نظر داشت حدود و فرقی های جغرافیایی و نژادی و امثال اینها، تشکیل میدهد.

محققین و چیز نویسانی که میخواهند در زمینه بررسی پیرامون اسلام و قوانین آن، مسایل و موضوعات دازیر ذره بین قرار بدهند، نباید روی موضوعات قشری و سطحی حساب نمایند، زیرا وقتی ما مبحثی را دروی تحقیق اسلام و برتریهای اسلامی، عنوان میکنیم، بایستی این نکته را از خاطر بدور نداشته باشیم که از نظامی، و از قانونی بحث مینمائیم که هیچگاه نمیشود باچیدن یک مشت کلمات پهلوی هم و با ترتیب یک سلسله عیسارات و جملاتی که چیزیک چنین ظاهری، چیزی دیگر در خود ندارد، حق آنرا آنطوریکه باید ادا نمود.

اسلام ماهیتی دارد روشن و قوانینی دارد مبرهن و قاطع، پیچیدگی و ابهامی در قواعد و احکام و برنامه های اساسی و زندگی بخش آن، اساساً وجود ندارد، تیوری هارا در همان چوکات محدودش قبول نمیکند و بلکه تیوری ها و برنامه هارا در حدودی و در شرایطی مطرح میسازد که صورت عملی و تطبیقی آن نیز میسر باشد، ازینرو آنگونه تیوری ها و طرز دیدها و بیانقشه های اجتماعی که جامه عمل پوشیده نتواند و با طبیعت سالم انسانی و ایجابات فطری و غریزی بشری، آنرا پذیرد، در نظر اسلام فاقد همه گونه ارزش بوده وجود آن در میان اجتماعات، جز در دسر، نمی افزاید. اسلام در همان آغاز هزار و چهارصد سال قبل خود، یک آئین عملی و تطبیقی بود که رهبران و رزمندگان واقعی اسلام، با عمل و تطبیق دستاویز و فرمان های آن پیروز ماندند و دایره محدود و کوچک اسلام را قدم بقدم بپهن و پهن تر ساخته و بالاخره نفوذ معنوی و مادی این دین را در اکثریت قاطع جغرافیای بشریت بخش و استوار نمودند.

سایکولوژی عمل و تطبیق نشان میدهد که وقتی موضوعی از موضوعات جهان، در جزوی از زمان، بصورتی شرافتمندانه و مطابق به خواسته های طبیعی و انسانی مردم، محل تطبیق و عمل یابد، دیگر اشکالی متصور نیست

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

حضرت زید بن ثابت (رض)

دیگران در قضا و افتاء قرائت و فرائض ممتاز بود.
امام بغوی (رح) از این خارجه با اسناد صحیح روایت می کند که حضرت عمر و عثمان (رض) هنگام سفر خویش زید را وکیل خلافت تعیین نمودند چنانچه حضرت عثمان (رض) او را امین بیت المال مقرر کرد.
امام مالک (رح) چنین میگوید: زید بن ثابت بعد از حضرت عمر (رض) امام و رهبری مردم بود و این امر بعداً به عبدالله بن عمر (رض) تفویض شد.
دوئی ابن عباس (رض) زید (رض) را گفت و گفت: ما ما موریم که باید با علماء خویش چنین کنیم سپس زید دست و روی ابن عباس (رض) را بوسید و گفت: ما ما موریم که بال بیت پیغمبر خویش چنین نمائیم.
زید بن ثابت (رض) صاحب مدرسه خاص فقهی است. میگوید که ابن عمر و پیروانش بعد از زید در مدینه متوره به مسائلیکه از زید شنیده بودند باوصف عذر لسمع از رسول خدا (ص) به رای او فتوی میدادند زیرا زید (رض) در استنباط احکام صاحب ملکه قوی بود.
بالاخره این صحابه دانشمند و شخصیت برازنده اسلامی در مدینه متوره سال ۴۵ هجری سن ۶۶ سالگی وفات نمود.
ابن عباس (رض) هنگام وفاتش بالای مرقدی اظهار تاتر نموده گفت: علم از ما رفت. ابوهریره (رض) گفت: نغیة عالم این قوم از میان ما رفت خدا کند که علم آن به ابن عباس (رض) داده شود.

این شخصیت عالیقدر اسلامی بنام زید پسرتابیت بن ضحاک انصاری معروف بوده از قبیله بنی نجار میباشد.
این صحابه جلیل القدر کتابت رسول خدا (ص) بوده زمان تشریف آوری شان به مدینه منوره یازده سال داشت. در علم فقه و فرائض زبان ز خاص و عام بوده از زمره جمع کنندگان قرآن و نویسنده گان آن بشمار رفته در زمان خلافت حضرت ابوبکر و عمر (رض) نیز این وظیفه را بعهده داشته زمان خلافت حضرت عثمان (رض) قرآن را نقل کرد.
عبدالبران میگوید: نخستین معرکه او معرکه احد بوده بعد از آن از هیچ معرکه عقب نمانده است. پیغمبر اسلام (ص) و سوا در غزوة تبوک بعیت علم بردار قبیله بنی نجارا انتخاب نمودند. زمانی که بیرق را از دست عمار بن خرم قبض کرد به نزد پیغمبر اسلام آمد و گفت: ای رسول خدا (ص) آیا از من خبری رسید؟ پیغمبر اسلام در جواب گفتند: نه نه خیر؟ بلکه قرآن نسبت بهمه مقدم است.
این شخصیت اسلامی گسیست که کتابت وحی را در زمان پیغمبر اکرم (ص) بعهده

داشته سپس حضرت ابوبکر و عمر (رض) و برادر ایام خلافت شان بکتابت قرآن مکلف ساختند و او را به جوان اعتمادی و سر مشق خواندند و پیغمبر اسلام نیز او را در حمل وحی امین دانستند. همچنان نوشتن قرآن را در زمان خلافت حضرت عثمان (رض) و تصحیح آنرا با بعضی عهدستان خود بعهده داشت و حضرت عثمان (رض) و یارانش نیز قرآن زید بن ثابت را صحیح دانسته آنرا امین نمودند، همین افتخار بس است که تاکنون تمام مسلمانان عالم اسلام قرآن ویراثت او می نمایند.
حضرت زید (رض) جوان ذکی و هوشمندی بود که پیغمبر اسلام (ص) او را به آموختن و نوشتن زبان عبری مامور ساختند و در مدت ۱۵ روز توانست زبان عبرانی و در تفهیم باقی ۵۷ زبان سریانی را بیاموزد بنا عذر بلاد همجواری بر زبان نامه هارا می نگاشت و نامه های وارده را به عربی ترجمه نمود و پیغمبر اسلام (ص) او را از داناترین اصحاب در فرائض خواندند.
ابن سعید (رض) از طریق قبیسه چنین میگوید: زید بن ثابت (رض) در مدینه میان

معارف، بسوی يك تحول بنيادی

از گل احمد زهاب نوری

یکی از اهداف معارف جمهوریت افغانستان این است که :

شاگردان نسبت بدولت جمهوری وفادار بوده، به ایجاد وحدت ملی کمر بسته، نقش مهمی به اعتلای کشور داشته باشند.

۷۶۰۲۴۹ شاگرد در ۱۱ مکتب کشور درس میخوانند .
تحریک حس وحدت ملی ، مسئولیت فردی واجتماعی از اهداف معارف است .

• معارف در پرتو جمهوریت به انکشاف اقتصادی ، اجتماعی سیاسی ، کلتوری و پر کردن خلاءهای قوای بشری سهم می گیرد .
• جای کتب تاریخ و جغرافیه را کتابی بنام اجتماعیات که حاوی مفاهیم بشر شناسی ، جامعه شناسی ، اقتصاد ، سیاست و تاریخ ، جغرافیه می باشد .

• علل پایین آمدن سوبه معارف و انحطاط فرهنگی چیست ؟
• کتب جدیدی بنام کار های عملی و تعلیمات صحیحی در مکاتب تدریس میگردد .

• امتحان ارزیابی معلم ، شاگرد و پروگرام است نه محک ارتقای متعلم از يك صنف به صنف دیگر .

بر داشته میشود .

معارف کشور ، از آوان استقرار رژیم متمدنی جمهوریت گام های سریعی را ، در تحولی بنیادی بر میدارد و آهسته آهسته نواقص گذشته در سیستم تدریس که باعث پایین آمدن سطح معلومات و حتی سواد شاگردان شده بود ، از بین میبرد .

پوهاند دکتور محمد صدیق معین اول وزارت معارف را برای گفتگویی پیرامون فعالیت های اصلاحی معارف در دفتر کارش ملاقات کردم او قبل ازینکه به سوالاتم آغاز کند ، گفت : مشکلات امروز افغانستان از نگاه تعلیم و تربیه نه تنها گریبان گیر

معارف است این قلت نه تنها در قسمت معلمین لیسانسه محسوس است ، بلکه مکاتب ابتدایی ما هم به کمبود آن دچار اند .

انکشاف غیر طبیعی معارف و خاصتا در چند سال گذشته ، در میان آوردن این معضله رول مهمی داشته است . درین سالها بصورت بی سابقه بی مردم متوجه مکتب شدند و اولاد خود را بسوی مدرسه آوردند .

تاسیس مکاتب ولو تعمیر مواد آن حاضر باشد به این آسانی صورت گرفته نمیتواند چه تربیه معلم ، پروژه نسبتا دیر رس است و این فشار از ناحیه انکشاف غیر طبیعی باعث شد تا سوبه معلم پایاتر از ستندرد معلمی بماند .

قلت تعمیر مشکل عمده دیگر معارف است ، گذشته از قلت جای برای دفاتر مرکزی که شعب خود را بصورت مشتت در تمام حصص شهر پهن نموده ، در حال حاضر وزارت معارف تعداد قابل ملاحظه بی ، خانه های شخصی را ، برای مکاتب پسه کرایه گرفته است ، که نه تنها لطمه بزرگی در بودجه معارف وارد نموده ، بلکه این خانه ها در رشد سالم ، جسمی و فکری شاگرد موثر واقع نمیشود . میدان های سپورت ندارد که از جمله ضرورت های اساسی بشمار می رود .

معین وزارت معارف ادامه میدهد: در پهلوی این مکاتب ابتدائی ، يك تعداد مکاتب دیگری است که حتی خانه های کرایه ای هم ندارند و شاگردان ، در يك مسجد ، یا زیر درختان درس می خوانند .

قلت مواد درسی و مدد درسی مشکل دیگری است که کمیت و کیفیت تعلیم و تربیه را متاثر ساخته است باید هر مکتب اقلا دارای میز چوکی ، تخته و تباشیر باشد ، در حالیکه ضیق بودجه تا حال ما را قادر به تهیه این ضرورت های اولی مکاتب نکرده است .

کشور ماست ، بلکه تمام ممالک رو به انکشاف به آن دچار اند بطور مثال یکی از نشریه های اختصاصی یونسکو ، در مورد معارف افریقا عنوان جالبی را نشر نموده است ، بدین مضمون .

(صنوف در زیر درختانام و تخته های متحرک) .

پوهاند محمد صدیق افزود : قلت معلم با کفایت ، فقدان کتب درسی ، نبودن عمارات معضلات بزرگی است که همه ممالک ، حتی ممالک انکشاف یافته نیز به آن مواجه اند .

از معین اول معارف می پرسیم : در پرتو رژیم متمدنی جمهوریت برای انکشاف معارف کشور چه گام های پر داشته اید ؟

وی چنین گفت : يك قسمت قابل ملاحظه پلان های معارف را ، اصلاح نقایص و حل مشکلات تشکیل میدهد که معارف هم اکنون به آن مواجه است .

نخست بهتر است کمی پیرامون مشکلات موجوده معارف ، صحبت کنیم .

پوهاند محمد صدیق لحظه یسی سکوت میکند ، بعد می افزاید : قلت معلم از معضله های اولی



قبلا امتحان فقط برای آزمایش حافظه شاگردان بود و لی حالا در نظر است سوبه علمی شاگردان بلند برده شود .



سالانه يك تعداد زيادی از شاگردان به مكاتب پذيرفته ميشوند

پوهاند محمد صديق ضمن اشاره به سوالم ، ميگويد :
در حال حاضر روي پروژه های کار جريان دارد ، که توسط آن تغييرات بنيادی ، در معارف افغانستان وارد خواهد گرديد .

در اهداف معارف که مطابق به خواسته های رژيم جمهوريت تعيين گرديده چنين توضيح شده که معارف در انکشاف اقتصادي اجتماعي ، سياسي و کلتوري و پر کردن خلا های قوای بشري سعی خواهد نمود .

بلند بردن کيفيت تعليم و تربيه یکی از پروژه های ديگر وزارت معارف است که تذکر داديم پايين بودن سويه معلم و حصه نگرقتن اوليای شاگردان ، در امور تعليمي و تربيتي ، توأم با مشکلات ديگري که گفته شد ، کيفيت تعليم و تربيه را پايان آورده است .

حياتي ساختن پروگرام های تعليمي درجمله پروگرامهای ضروري معارف بشمار ميرود ، تا شاگردان نه تنها مضامين اکادميك بياموزند ، بلکه پروگرام طوري طرح گردد ، تا از معلومات و مهارت های آموخته شده استفاده اعظمي نمايند .

معين اول وزارت معارف ضمن بر رسي ساير پلانهای اصلاحي معارف ادامه ميدهد :
محدود ساختن مضامين در دوره های متوسطه و ثانوي ، از جمله

وي پس از اندکی سکوت ، مي گويد :
نکات مهمی که علاوه از توضيحات بالا ، در برابر اين سوال گفته مي توانيم ، اين است که معارف در سابق تحت تأثير عوامل زيادی قرار داشت که یکی از آن رانفوذ شخصي گفته ميتوانيم .

این عوامل باعث شد ، تا بدون پلان مکاتب تاسيس گردد که خود معضله يی بشمار مي رود رشته های مسلکی مطابق ذوق شاگردان در صنوف پايين تعيين نگريده است تا زمينه ، تبارز استعداد ها ميسر شود .

همچنان بايد روي موضوع امتحان ها نیز کمی بحث کنيم ، چه در اکثر مکاتب مفهوم اصلي امتحان که عبارت از ارزيابي خود معلم ، شاگرد و پروگرام است واضح نه بود ، امتحان بحيث محک ارتقاي شاگرد از يك صنف به صنف ديگر

بقيه در صفحه ۳۸



نمای از لیسه استقلال

قالین باف در کنار کار گاه

کار گاه قالین بافی

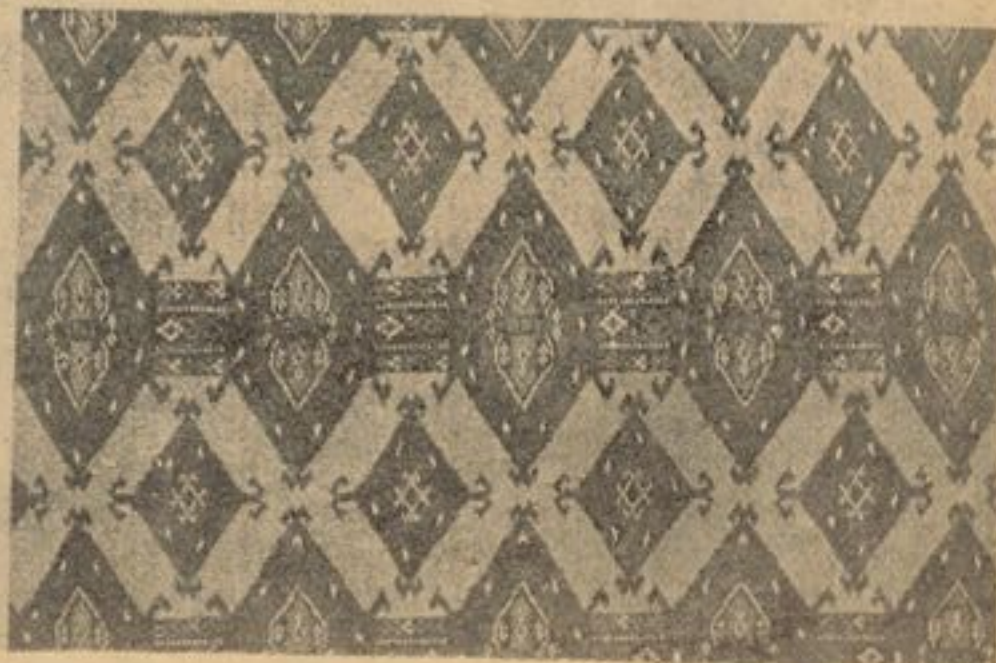
قالین افغانی در موزیم کشورهای بزرگ جهان جا دارد قالین بافان و عروسی جالب آنها

این شرح را از گفتار شاعلی محمد عوض که یکی از قالین بافان بادغیس میباشد آغاز می کنیم .
در تمام خانواده های قالین باف کشور اصفتر کسانیکه با کار گاه قالین سروکار دارند دختران و زنان میباشد و آنها هستند که امروز با ذوق و علاقه سر شار صنعت قالین را رونق بخشیده و محصولات شان شهرت جهانی گمانی کرده است .

مطالبی را که درین صفحه میخوانید درباره زندگی و احوال مردمانیست که محصول عرق ریزی شان قلم درشت صادرات کشور را تشکیل داده و سالانه اسعار هنگفتی ازین ناحیه بدست می آید .
آن مردمان ، صنعتگران قالین میباشد که امروز با عشق زیاد به هنریکه از گذشتگان خود به ارث برده اند سروکار دارند .

قالین بافان در پهلوی کارگاه بدنیا آمده و در آغوش آن بزرگ می شوند و تربیه آنها بصورت عنعنوی یا تقلید از کار مادر صورت میگیرد .
او بگفتار خود ادامه داده متذکر شد وقتی زنان قالین باف بار دار شدند از کار گاه دور می شوند و برای مدتی بافت قالین را ترک گفته به استراحت می پردازند وقتی طفل بدنیا آمد چندی بعد مادر دوباره بطرف کارگاه مراجعه میکند و طفل را از آغوش خود در کنار کار گاه به گهواره می خواباند .

طفل بعد از يك مدت در آغوش مادر در کنار کار گاه بوده و در سنین بعد وسایلی که به آن قالین بافت می شود سامان بسازی طفل را تشکیل میدهد .
وی اظهار داشت : درسه سالگی طفل متوجه بافت قالین شده در پنج سالگی با تقلید از کار مادر خود آهسته ، آهسته ریشمه بدست میگیرد .
در سن هفت و هشت سالگی توانائی بافت قالین را پیدا کرده عضو فعال فامیل می شود .
از شاعلی محمد عوض می رسم : آی طفل در پهلوی فرا گرفتن بافت قالین به مکتبم



دنیای می آید و در کنار

بزرگ و پیر همیشه

میرود یاخیر ؟

بجواب گفت : بلی قالین بافان توجه و علاقه خاصی دارند تا اطفال شان به مسجد و مکتب بروند تا با استفاده از دروس به حیات مدنی بیشتر و بهتر آشنا گردند .

بر سیده شد دختران بیشتر علاقه مند بافت قالین می باشند یا پسران ؟ او در جواب چنین اظهار داشت : دختران بیشتر علاقه مند به کار گاه و بافت قالین بوده در پهلوی مادران خود سرگرم آن میباشند .

وقتی علت سرگرمی دختران قالین باف به صنعت قالین جستجو شد چنین معلوم گردید که دختران با پشت کار به تولید قالین از پدر و مادر برای تشویق زیورات و البسه دریافت میکنند که آن را بصورت چیز بغانه شوهر می برند .

قالین باف مذکور گفت دختران قبل از آنکه بغانه شوهر بروند قالین ، قالینچه و بعضی دیگر ائامه منزل را که از قالین تهیه میشود برای خود آماده می سازند .

لطفا ورق بزنید



شهرت جهانی قالین افغانی محصول آرت

که زن و دایز این عنعنوی صنعت آن می باشد
که امروز نیز توسط زنان و دختران جوان
تعقیب می گردد.

در دعوتیکه داماد بایکده از بزرگان خود
شرکت میکند پدر عروس چین زیبایی را به
شانه او می اندازد.

در تمام خانواده های قالین باف کشور اضا فتر
کسانی که با کارگاه قالین سروکار دارند
دختران و زنان است که آنها امروز با ذوق

و علاقه سرشار صنعت قالین را رونق بخشیده
و محصولات شان شهرت جهانی کما فی
کرده است.

مراسم عروسی قالین بافان
چگونه برگزار میشود

گردیده قرار میدهند .

دا ماد خیل با کاروان شتر اسپو مرکب
این سوال را حاجی افغان بای ، قالین باف در حالیکه موزیک محلی با یکدسته از زنان
و خورد سالان در پیش می باشد رهسپار خانه
هرات جواب میگوید :

میگردند و عروس خیل تمام جهیز دختر را
که از قبیل فرشی ، ظرف ، زیورات و آلتیه
مکمل منزل است در همین موقع با عروس یکجا
به داماد می سپارند .

وقتی کاروان عروس و داماد از محلات عبور
میکند جوانان هر محل با گرفتن از دو طرف
ریشمه های قوی و بالنگی در مقابل شتر کجاوه
ایستاده شده معانعت می نمایند تا آنکه داماد
خیل برای آنها پول بدهند و جوانان از راه شان
دور شوند .

پس از آنکه داماد خیل بمنزل رسیدند
مراسم عروسی در نزدیکی شب بعد از شام

خانمه یافته عروس و داماد را در خرگامی که
برای شان تهیه شده جابجا میکنند و فردای
آن رتبه عروس خانه داماد را ترک میگوید .

حاجی افغان بای که خود از ترکمن های
هرات می باشد ضمن لبخندی اشاره به رسمی

ترد که در بین آنها مروج بوده و آن رسم
چینست که داماد موزه بزکشی در پا داشته

در حالیکه جمعی از نزدیکان او حاضر هستند
در خرگام پاهای خود را به طرف عروس دراز

کرده و عروس مجبورست موزه را از پاهای
او بیرون کند .

موزه بسیار بمشکل بیرون میشود و آن

مراسم عروسی صنعتگران قالین بصورت
عنعنوی طورست که با در نظر داشت وارد
بودن دختر به فن قالین ، چند تن از بزرگان

از طرف فامیل پسر برای خواستگاری بخانه
پدر دختر رفته تقاضای خود را در زمینه ابراز
میدارند و بعد از آنکه به نتیجه رسید ، در
مرحله اول طویانه که تقریباً از یکده تا
پنجاه هزار افغانی مروج است فیصله شده
درباره مصارف شیرینی خوری و روز انعقاد آن
بحث میشود و فرمایش فامیل دختر ارائه
میگردد .

سپس شیرینی خوری با شور و شفق در
منزل پدر دختر صورت میگیرد و فامیل پسر

نان ، جای ، شیرینی خورده چشما و دستمال
میگیرند و در همین روز راجع به روز عروسی
و مصارف آن بین خانواده پسر و دختر مذاکره
شده و تصمیم میگیرند .

مراسم عروسی نیز در روز برپا میشود که
آنها در منزل پدر دختر بوده فامیل پسر با
استفاده از اسب ، شتر و کراچی با ساز و سرود
خود را به مراسم میرسانند و نان چاشت را در

منزل عروس خیل صرف کرده بعد از ظهر
عروس را بخانه نقل میدهند .

عروس را موقعیکه میخواهند بخانه شوهر
ببرند در بین قالین گذاشته از چار طرف
آن طبق عننه و رسوم ، نزدیکان هر دو فامیل

گرفته به کجاوه و یا دولی که در شتر آماده

رسم بخاطرست که قدرت و توانایی عروس
معلوم گردد .

او همچنان گفت در مراسم عروسی
مسابقات بزکشی نیز صورت میگیرد .

پرسیده شد از آغاز تا انجام همه مراسم
ازدواج چه مصرفی ایجاد میکند ؟

وی گفت مصارف در هر فامیل فرق داشته
آنکه قدرت مالی بیشتر دارد زیاد تر مصرف

میکند اما از یکده هزار افغانی مصارف در
هیچ فامیل صورت نمیگیرد .

حاجی افغان بای در پاسخ به سوال دیگری
راجع به ارتباط بعدی فامیل عروس خیل و
داماد خیل چنین توضیحات داد :

بعد از سپری شدن یک هفته از مراسم عروسی
عروس خیل داماد را ضمن دعوتی پای وازی

میکند و در تمام این مراسم زنان و دختران
عروس خیل از داماد خیل و از داماد خیل از
عروس روی باز نمی باشند .

در دعوتیکه داماد با یکده از بزرگان خود
شرکت میکند پدر عروس چین زیبایی را به

شانه او می اندازد .
او در حالیکه به شف لنگی خود دست

می کشید خنده گنان گفت در محل ما رواج است
که بعد از یکماه عروسی ، پدر دختر خود را تنها

بخانه دعوت میکند و یکماه و یا بیشتر از آن
عروس در خانه پدر باقی می ماند و داماد حق

ندارد که در طول آن زمان وارد خانه خسر شود
مگر دزدانه در بعضی شبها می رود و خانم خود را

دیده قبیل از روشنی صبح از آنجا فرار
می نماید .

مراسم عروسی که از آن تذکر داده شد در
تمام مناطق صنعتی قالین مروج بوده و امروز طبق

پیشینی هایی که شده در حدود هفتصد

هزار نفر درسی و یک منطقه نه ولایت شمال ،
شمال غرب و غربی کشور به صنعت قالین

بافی در آن مروج است عبارت اند از :
بلخ ، جوزجان ، فاریاب ، هرات ، سرپه ،
نیروز ، بادغیس ، کندز و سمنگان .

صنعت قالین در کشور ما تا ریخ طولانی
داشته در دوره مدنیت غزنویان در تحت سلطه

امپراطوری آن در بعضی مناطق خاصاً مزار شریف
منحیت فرش زینتی رونق خوبی گرفته بود .

این صنعت در قرون بعدی به قسمت های
شمالی ، شمال غربی و غربی کشور توسعه

یافت و امروز قلم درشت صادراتی و عایداتی
کشور ما را تشکیل میدهد .

در تهیه قالین از پشم های خالص استفاده
می شود و در رنگ آمیزی آن در گذشته از نباتات

طبیعی خصوصاً گل ها و ریشه آن استفاده
می گردید .

در دیزاین و نقشه های قالین از تابلوهای
هنری میناتورست های هرات در زمان آن نیز

استفاده شده و امروز قسمی که معلوم شده
قالین های قدیمی افغانستان در موزیم

مترو پولین نیو یارک ، موزیم میلان ایتالیا
و موزیم های المان و انگلستان قرار دارد .

شهرت جهانی قالین افغانی محصول آرت
که زن و دیزاین عنعنوی صنعت آن میباشد که

امروز نیز توسط زنان و دختران جوان تعقیب
می گردد .

دیزاین و نقشه های قالین بنام زیورات
دوشیزگان جوان ظروف خانه ، صورت اطفال

و اشیای دیگر مثل بانامچه (زیور تقریست)
چمچه گل (چمچه جزء ظروف آشپز خانه) گونجک

گل (همیل گردن دختران) آدم جق (صورت
اطفال خورد) قوجان «شاخ قج» اونگره (ستون

فقرات) تنگ گل و فانزوم گل «تنگه و یازتگوله
هاکه دختران قالین باف آن را در کلاه های

خود می بندند» و شلیه (زیورات محلی
صنعتگران) مسمی است .



هنرگامیکه عروس را بخانه داماد می برند

ددې هيواد د بندي خوا او نارينه

په گډه سره دستر و تمه، نو نو بنديست

اېبني دې

ژمون دولسي ژوندانه يوه په زړه پورې خصيصه خو داده چه بنځي اونارينه دخپل ژوند د تنظيم اودملي ژوندانه دبنه والي په زمينه كې اوږه په اوږه كار كوي او پدي توگه غواړي چه دخپل ملي ژوندانه كاروان دبري او پرمختگ خواته بوځي. پدي زمينه كې ز مون ملي روايات دانبيسي چه هيوڅه تعصبانه و اونشته. بنځو دتل لپاره دنارينه مرستي كړيدي. اوهغه يي دژوند په ارت او ناپايه ډگر كې يواځي ندي پريښي .

ژمون تاريخ يوځلانده تاريخ دى. دمديتونو نښي نښانې يي د هرې ډبري لاندې شته اودغه نښي نښانې پدي شاهدي وايي چه دلته ډير ستر اوسترگي بريښوونكي مدنيتونه تير شويدي. دامديتونه چاچوپ كړيدي؟

ددې پوښتنې ځواب ډير روښانه دى ددې هيواد ځلمو او پيغلو، ددې هيواد بنځو اومپرو، اوپدي جوړښت كې دميرمنو برخه ډيره ځلانده او روښانه ده .

دې هيواد ته ډيرو ير غلگرو سترگي نيولي وي، او په همدې وجه ډبري خونړي جگړې شويدي. هغه جگړې چه ژمون وپتوالو د خپلي خاورې دساتني لپاره كړيدي. دفاعي اوعادلانه جگړې . اوپدي عادلانه جگړو كې افغاني ميرمنه سنگر په سنگر د ميرونو او افغاني ځلميانو سره برخي اخيستي دي.

دوى په ډيره ميرانه دهيواد له غرونو اورغونو، سمو او هسكونه دهيواد دښمنان شړلي دي. او جگړې يي دهيواد دښمن هويت دساتني په خاطر گټلي دي .

دا د جگړې په شرايطو كې. اود سولي په حالت كې هم افغاني ميرمنې دنارينه سره څنگ په څنگ او اوږه په اوږه په توليدي چارو كې برخه اخيستي. لويي ورسره كړيدي په كراو كړونده كې يي برخه ورسره اخستي او اوس دمعاصر او نوي ژوند په شرايطو كې هم دفتر په دفتر او كار خانه په كار خانه د نارينه

ترڅنگه كار كوي اوزيار باسي. نن سباچه ژمون دملي ژوندانه بڼه اوږي او بڼه كيږي، هيواد ترقى او پرمختگ كوي نو بياهم افغاني ميرمنې له نارينهو سره روانه ده اودژوند په ټولو ډگرونو باندې ور سره په ملگرتيا سره كار كوي .

دآزادى بښوونكو جگړو تفصيل ډير زيات دى اوپدي لنډو خبرو كې نه ځاييږي. يعنى هلته چه افغاني ميرمنې دخپلي توري برښنا بنودلي او دخپل شهادت او زړه ورتيا ثبوت يي وركړيدي .

خودسولي په شرايطو كې څه نن اوڅه په تيروخت كې مون وينو چه توليدي كار د ميرمنو له خوا ډير لمر بښوونكي شويدي . افغاني ميرمنو دماشومانو د ساتني او پالنې په اړخ كې په مالداري، كراو كړهني اونورو برخو كې د افغاني نارينه و مرسته كړيده. مورچه نن په هيواد كې وينوچه څه كارونه او پرمختگونه شويدي، نوددې چارو نيمايي ميرمنو

سرته رسولي دي. كه يي سمه بنځه برخه نه وي پكښي اخيستي نونارينه خويي دي ته هڅولي او پاللي چه دخپل هيواد دپرمختگ په ستر كار كې و برخه واخلي او خپل تاريخي نقش ولوبوي .

نوداخو كړبښي ددې لپاره دي چه وښودل شي افغاني ميرمنه ولسي ژوندانه په هينداره كې لوست موجوده، بلكه يو فعال موجود دى كه نن سبا يوهغه ده، كه دژوند بله برخه د افغاني ميرمنو ونډه پكښي ځلانده او روښانه ده. هغه په خورا خير سره نن د ژوند له رموزو سره دځان آشنا كول غواړي. هغه دمعاصر ژوند اومدرن حيات په رازونو آشنا كيږي، هغه يوهغه غواړي، هغه كار غواړي، هغه له نارينه سره برابر حقوق غواړي او هغه دملي ژوند په ډگر كې ديوگټور موجود دنقش لوبول غواړي. ميدان ورته پراخ دى، افق ورته روڼ او لاره ورته پرانيستلې ده .

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

در تقویم رقمی محل هر يك از سیارات (البته سیارات هفتگانه قدما که ماه نیز یکی از آنها بشمار می رود) بدقت محاسبه و تعیین میشود و باید بخاطر داشت که این محل معین شده مربوط به وقت ظهر هر روز است، یعنی اگر شما در تقویم رقمی میخواهید که مثلا آفتاب در سه درجه ۱۷ دقیقه برج جوزامی باشد منظور منجم اینست که آفتاب در ظهر آن روز به سه درجه ۱۷ دقیقه جوزا است و با در نظر گرفتن اینکه هر يك از سیارات در مدتی کمتر یا بیشتر از سیاره دیگر دوره فلکی خود را می پیماید بخوبی دانسته خواهد شد که منجم چقدر از وقت خود را ناچار است صرف محاسبه دقیق حرکت هر سیاره در ۳۶۵ روز بکند.

ازین گذشته، تعداد ساعات و دقائق هر روز و هر شب نیز جدا گانه حساب میشود و در ستون مخصوص روز یا شب درج میگردد. ساعات طلوع آفتاب و غروب آفتاب و بین الطلوعین و نصف النهار هم هر کدام جدا گانه حساب و در ستون مخصوص آنها ثبت میشود.

ستون دیگری در تقویم رقمی هست که در آن اتصالات و نظرات کواکب نسبت به یکدیگر برای هر روزی که اتفاق می افتد، ذکر می شود.

ستون دیگر، منازل ۲۸ گانه قمر را در هر روز نشان میدهد.

و این غیر از بروج ۱۲ گانه است که در ضمن جدول حرکات سیارات مواضع ماه را تعیین میکند و البته شرح و توضیح مطالب فوق بعد از جای خود آن خواهد آمد.

ستون های دیگری هم در تقویم رقمی هست، مانند ستون توقیعات که در آن تصادف هر روز را با واقعات تاریخی مهم ذکر مینمایند. و ستون بست و کف الحقیب و غیره که در احکام نجومی بکار میرود و توضیح آنها در آینده خواهد آمد. در باره این نوع تقویم و رسم الحظ نجومی و طرز استفاده از آن در شمار های آینده مطالبی تقدیم خواهد شد.

در اینجا همینقدر کافی است که گفته شود: تقویم رقمی (بمعنی دفتر سال) در حقیقت حاصل و نتیجه عملی است که از آن در اصطلاح اهل نجوم به «تقویم نجومی» تعبیر میشود و منظور از آن تعیین وضع سیارات و ثوابت در هر لحظه در فضا میباشد، یعنی منجم وضعی را که هر سیاره بهنگام ظهر هر روز در فضا دارد، در دفتر سال «تقویم رقمی» ثبت میکند و چون مدت حرکت هر سیاره برای منجم یا خواننده تقویم رقمی معلوم است با ملاحظه تقویم رقمی و محاسبه دقیق می تواند بفهمد که مثلا سیاره زهره در ساعت ۸ صبح همان روز یا ساعت ۲ بعد از ظهر همان روز در کدام درجه و دقیقه از کدام برج قرار دارد و عبارت صحیح تر در

کجای فضا میباشد.

ضمنا برای اینکه اهمیت کار منجم در هنگام تنظیم تقویم رقمی دانسته شود باید گفت که تشخیص مواضع سیاره در فضا آنقدرها آسان نیست، بلکه منجم از یکطرف مختصات سیاره را در صفحه مدار بدقت در نظر میگیرد و سپس صفحه مدار سیاره را در فضا و نیز چگونگی قرار گرفتن مدار را بر آن صفحه مورد مطالعه قرار میدهد و آنگاه بمدد فرمول های علمی مواضع سیاره را تعیین میکند که البته این عمل برای منجمان ممالک پیشرفته با داشتن رصدخانه های مجهز و بزرگ چندان مشکل نیست ولی برای منجمان ما که جز چند فرمول و یک قلم و دو سه ورق کاغذ چسب دیگری درد سترو ندارند مستلزم رنج فراوان است بخصوص که اگر کوچکترین اشتباهی در يك قسمت محاسبه رخ بدهد سر تا سر استخراج مقرون به اشتباه میشود و باید عمل را از نو شروع کند. و حالا برای اینکه بهتر از طرز کار منجم آگاه شویم، معلوم ما تی در باره برجها و سیارات بعقیده منجمان قدیم و هیات دانهای امروزی تقدیم میکنیم.

برج های دوازده گانه

منطقه البروج از نگاه قدما:

ستاره شناسان قدیم که زمین را مرکز عالم و آفتاب و ماه و سیارات و گردنده بدور زمین میدانستند، دایره بزرگی را در نظر گرفته

بودند که بعقیده ایشان آفتاب در هر سال یکبار محیط آنرا طی میکند و گردش خود را در اطراف زمین انجام میدهد آنان اسم این دایره را منطقه البروج گذاشته بودند و آنرا به دوازده قسمت تقسیم نموده بودند و هر قسمتی را بنام ستاره هایی که در آن قسمت واقع شده است نام گذاری کرد و آنرا برج همان ستاره میخوانند: این دوازده برج عبارتند از:

برج حمل (بره) - برج ثور (گاو) - برج جوزا (دو پیکر) - سرطان (خرچنگ) - اسد (شیر) - سنبله (خوشه) - میزان (ترازو) - عقرب (کژدم) - قوس (کمان) - جدی (بز) - غله (آبکش) - حوت (ماهی) و چون محیط دایره را بر ۳۶۰ درجه تقسیم کرده بودند برای هر برج ۳۰ درجه قائل بودند و معتقد بودند که آفتاب بطور متوسط در هر شبانه روز ۵۹ دقیقه و ۸ ثانیه و ۲۰ لاله را طی میکند و بعد از آنکه ۳۰ درجه حمل را پیمود به برج ثور داخل میشود و بتدریج ۳۰ درجه آنرا طی میکند و سپس به برج جوزا میرود و همینطور میرود تا اینکه درجات حوت را تمام می کند و بار دیگر به برج حمل داخل میشود و از وقتی که به نقطه معینی در اولین درجه حمل داخل میشود تا زمانی که دو باره به همان نقطه در اولین درجه حمل میرسد، يك سال تمام میشود و بر همین قیاس از هر درجه مربوط به يك برج تا وقتی

الخ بیک که پنج قرن پیش از ما - میز یشته است بسیار قابل توجه میباشد .

طلوع وغروب برجها :

در میان ستارگان زیادی که هر شب صفحه آسمان را چراغان می کنند ، دو ستاره بسیار شناخته شده است که اکثر دهقانان و چوپانان و بعضی از شهر نشینان آنها را از میان انبوه ستارگان تشخیص میدهند ، یکی ستاره پروین (یا بزبان عربی ثریا والنجم بالف ولام) است که مجموعاً از چند ستاره نزدیک بهم مثل خوشه انگور میباشد و دیگری عقرب است که شبهاست زیاد دیده میشود (کژدم) دارد با همان شاخها و دم که در کژدم دیده میشود . اگر شما هم آن دو ستاره را شناخته باشید ، میدانید که هر وقت یکی از آنها در آسمان دیده میشود ، دیگری هیچبختی نمی آید بقیه در صفحه ۵۷

بطلمیوس بزرگترین منجم قدیم ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۵۵ دقیقه و ۱۲ ثانیه و مطابق حساب ابوعبدالله محمد بن جابر بن سنان حرانی مشهور به بتانی (متوفی پس از ۳۱۷ هجری) ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۶ دقیقه و ۲۴ ثانیه و مطابق حساب علامه ابوریحان محمد بن احمد بیرونی (۳۶۲ - ۴۴۰) ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۷ دقیقه و مطابق حساب زیج ایلخانی ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و مطابق حساب زیج الخ بیک ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۵ (ثانیه) و مطابق حساب دانشمندان امروزی هیات چنانکه در جدول دیده میشود ۳۶۵ روز و ۵ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۷ ثانیه است و بطوریکه خوانندگان محترم می بینند از بطلمیوس که حسابش تقریباً شش دقیقه با محاسبه امروز اختلاف دارد ، تفاوت حساب منجمان دو ره اسلامی با محاسبه امروز بسیار ناچیز است و مخصوصاً محاسبه

قدما ، حرکت خورشید را بدور زمین نمیکنند و قائل به حرکت زمین به دور آفتاب میباشند منطقه البروج را عبارت از دایره بزرگی در فضا میدانند که محل عبور زمین و سیارات دیگر (غیر از پلو تون و سیارات کوچک) در هنگام گردش به دور آفتاب میباشد .

یاد آوری :

منجمان قدیم ، منطقه البروج را فلك البروج و نطاق البروج نیز می نامیدند بنا بر این اگر در شعر یا نثر قدیمی اسامی فلك البروج یا نطاق البروج دیده شود . منظور شاعر یا نویسنده همان منطقه البروج است . یاد آوری دیگر :

باید دانست که وقتی از یک برج مثلاً میزان یا حوت ، نام برده میشود تنها همان مجموعه ای که صورت میزان (ترازو) یا حوت (ماهی) را تشکیل میدهد در نظر گرفته نمیشود ، بلکه ممکن است یک ستاره یا چند ستاره دیگر در نزدیکی همان مجموعه (و در حقیقت بداخل محدوده ۳۰ درجه) موجود باشد . منجمان آن ستاره یا ستاره ها را هم بنام همان برج منسوب میکنند . مدت هر برج :

عبور زمین از برابر برجها داخل منطقه البروج ، که منجمان قدیم آنرا عبور آفتاب میدانستند ، در تمام برجها بیک اندازه نیست و هر کدام با یکدیگر تفاوت دارد بنا بر آن ماههای شمسی که در تقویمهای عادی بمنظور سهولت کار ، شش ماه اول ۳۱ روزه و پنجاه دیگر ۳۰ روزه و ماه حوت در سالهای عادی ۲۹ و در سالهای کبیسه ۳۰ روزه حساب میشود . در حقیقت کمتر یا بیشتر از مدتی است که معمولاً تعیین میشود و در جدول جداگانه ای که در همین صفحه چاپ شده است مقدار حقیقی مدت هر برج مطابق آخرین محاسبات نجومی تعیین شده است .

یک حساب دیگر :

برای اینکه از دقت نظرو درستی محاسبه منجمان قدیم با وصف این که وسایل کار و تحقیق آنان بسیار محدود بوده است ، آگاه شویم بد نیست که نظرات بزرگترین علمای هیات و نجوم قدیم را در باره مدت یک سال شمسی در اینجا ذکر کنیم : یک سال شمسی مطابق حساب

| نمبر | برج | وقت ماهیانه آفتاب | | |
|------|-------|-------------------|------|-------|
| | | روز | ساعت | دقیقه |
| ۱ | حمل | ۳۶ | ۲۳ | ۱۱ |
| ۲ | ثور | ۴۳ | ۲۹ | ۳۰ |
| ۳ | جوزا | ۴۸ | ۱۶ | ۰۸ |
| ۴ | سرطان | ۲۲ | ۰۲ | ۱۱ |
| ۵ | اسد | ۲۶ | ۵۵ | ۰۶ |
| ۶ | سنبله | ۲۴ | ۱۳ | ۲۱ |
| ۷ | میزان | ۴۳ | ۴۹ | ۰۸ |
| ۸ | عقرب | ۲۵ | ۰۹ | ۲۱ |
| ۹ | قوس | ۱۳ | ۰۸ | ۱۳ |
| ۱۰ | جدی | ۲۵ | ۲۳ | ۱۰ |
| ۱۱ | دلو | ۵۱ | ۳۰ | ۱۵ |
| ۱۲ | حوت | ۱۱ | ۰۷ | ۱۲ |
| | جمع | ۱۱۷ | ۴۹ | ۰۵ |

جدول فوق مدت حرکت زمین را بدور آفتاب در هر یک از برجها دوازده گانه سال نشان میدهد و این که در این جدول از حرکت مزبور به «حرکت ماهیانه آفتاب» تعبیر شده است برای آنست که در اصطلاح نجومی از چنین حرکتی به حرکت آفتاب تعبیر مینمایند مثلاً میگویند تحویل آفتاب به برج حمل ، به برج ثور و ...

که بار دیگر بهمان درجه از آن برج میرسند ، یکسال است و این همان چیزی است که ما سال شمسی می نامیم و ۱۲ ماه یا ۱۲ برج آن مشهور است و ابتدای آنرا از اول حمل می گیریم که در آن وقت منطقه البروج و بشرحی که بعداً خواهد آمد یکدیگر را قطع میکنند .

باید بیاد داشت که نامیدن ستاره ها به نامهای بره و گاو و غیره معدل التبار بسیار قدیمی دارد که به دوره های تمدن کلاه و آشور و مصر قدیم مربوط میشود و وجه تسمیه آنها شاید این باشد که در آن وقت ها مجموعه ستارگانی که به نامهای مذکور نامیده شده است بصورت حیوانی یا چیزی شبیه بوده و به مناسبت همان شباهت چنین نامیده شده اند ، چنانکه همین حالا صورت مجموعه ای که بنام عقرب نامیده میشود ، کاملاً بشکل کژدم است . منطقه البروج از نگاه معاصران : هیات دانهای امروز که بخلاف



در این شکل صورت تخیلی هر برج نشان داده شده و در قسمت داخلی جدول زیر هر برج علامتی نصب شده که منجمان روم قدیم برای سیارات سعبه ، آن زمان تعیین کرده بودند و علامت مزبور در این شکل خانه هر سیاره را مطابق بسق عقیده پیروان احکام نجوم نشان میدهد .

از جدول مندلیف

از جدول جدید می‌توان به خوبی استفاده کرد.


این جدول به سه لسان ترتیب شده است.

اند می‌پردازند تا آنچه در خود نهان دارند در خدمت مردم و جامعه افغانستان بگذارند.

با این اساس باز هم گفته می‌توانیم که کشور ما درین امر از هیچ کشور دیگر و جوانان آن از جوانان هیچ کشوری دیگر که همواره در فکر بهبود اجتماع خود بوده و آرزو دارند تا از راه‌های مختلف به اهداف خویش که همانا خدمت به وطن است پس نمی‌مانند.

اینک که در پرتو نظام جمهوریت آرزو مند بهبود وضع فرهنگی کشور هستیم امید داریم هر چه بیشتر

جوانان با استعداد افغان در عمل از جوانان هیچ کشوری عقب نمی‌مانند زیرا آنچه در نهاد دیگران است آنها نیز از آن برخوردارند یعنی هم استعداد دارند و هم مغز متفکر تنها چیزیکه تا امروز مانع تبارز استعداد آنها شده بود و زمینه استفاده از این ذهنیت‌ها مهیا نشده همانا موجودیت شرایط نا مساعد برای آنها بوده است. اکنون که جوانان افغان زمین تبارز استعداد خود را وسیع یافته

| | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|------------|------------|------------|--------------|---------------|---------------|----------------|---------------|---------------|--------------|------------------|---------------|--|---------------|---------|---------|---------|--|
| | | | | | | | | | | 186977 1 40026 2 | |  <p>ДМИТРИЙ ИВАНОВИЧ МЕНДѢЛѢЕВЪ 1834-1907</p> | | | | | |
| 3 8.930 | 4 9.0122 | 5 10.811 | B 6 12.0115 | C 7 14.0067 | N 8 15.9994 | O 9 16.9994 | F 10 18.9984 | Ne 10 20.183 | | | | | | | | | |
| 11 22.9898 | 12 24.312 | 13 25.9815 | Al 14 28.086 | Si 15 30.9738 | P 16 32.064 | S 17 35.453 | Cl 18 35.453 | Ar 18 39.948 | | | | | | | | | |
| 19 39.102 | 20 40.06 | 21 44.956 | Sc 22 47.88 | Ti 23 50.942 | Cr 24 51.996 | Mn 25 54.938 | Fe 26 55.847 | Co 27 58.9332 | Ni 28 58.71 | | | | | | | | |
| 29 63.546 | 30 65.37 | 31 69.72 | Ga 32 72.59 | Ge 33 76.25 | As 34 78.96 | Se 35 78.96 | Br 36 79.904 | Kr 36 83.80 | | | | | | | | | |
| 37 85.47 | 38 87.62 | 39 88.905 | Zr 40 91.22 | Nb 41 92.906 | Mo 42 95.94 | Tc 43 98.906 | Ru 44 101.07 | Rh 45 102.905 | Pd 46 106.4 | | | | | | | | |
| 47 107.868 | 48 112.40 | 49 114.82 | In 50 118.69 | Sn 51 121.75 | Sb 52 127.60 | Te 53 128.9044 | I 54 126.9044 | Xe 54 131.30 | | | | | | | | | |
| 55 132.905 | 56 137.31 | 57 138.91 | Hf 58 178.49 | Ta 59 180.948 | W 60 183.85 | Re 61 186.2 | Os 62 190.2 | Ir 63 192.2 | Pt 64 195.09 | | | | | | | | |
| 79 196.967 | 80 200.59 | 81 204.37 | Tl 82 207.19 | Pb 83 208.980 | Bi 84 208.980 | Po 85 209 | At 86 209 | Rn 86 222 | | | | | | | | | |
| 87 223 | 88 226 | 89 227 | Ac 90 227 | Ku 91 227 | 92 227 | 93 227 | 94 227 | 95 227 | 96 227 | 97 227 | 98 227 | 99 227 | 100 227 | 101 227 | 102 227 | 103 227 | |
| 58 140.12 | 59 140.907 | 60 144.24 | Ce 61 150.35 | Pr 62 151.96 | Nd 63 157.25 | Pm 64 158.924 | Sm 65 162.50 | Eu 66 164.930 | Gd 67 167.26 | Tm 68 168.931 | Yb 69 173.04 | Lu 70 174.97 | | | | | |
| 90 232.038 | 91 238.03 | 92 238.03 | Th 93 238.03 | Pa 94 238.03 | U 95 238.03 | Np 96 238.03 | Pu 97 238.03 | Am 98 238.03 | Cm 99 238.03 | Bk 100 238.03 | Cf 101 238.03 | Es 102 238.03 | Fm 103 238.03 | | | | |

مندلیف عالم شهیر روس با طرح این جدول انقلابی در عالم کیمیا پدید آورد

جدول دوره عناصر

PERIODIC TABLE OF THE ELEMENTS

| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|-----|---|---|---|---|---|---|---|---|----|----|----|----|----|----|----|----|----|------|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-------|----|----|----|----|----|----|----|----|----|------|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|------|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-------|----|----|----|----|----|----|----|----|----|------|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|----------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|----------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|----------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|----------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|--------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|----------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|------|
| I A | | | | | | | | | | | | | | | | | | II A | | | | | | | | | | III A | | | | | | | | | | IV A | | | | | | | | | | V A | | | | | | | | | | VI A | | | | | | | | | | VII A | | | | | | | | | | VIII | | | | | | | | | | IX | | | | | | | | | | X | | | | | | | | | | XI | | | | | | | | | | XII | | | | | | | | | | I III | | | | | | | | | | II III | | | | | | | | | | III III | | | | | | | | | | IV III | | | | | | | | | | V III | | | | | | | | | | VI III | | | | | | | | | | VII III | | | | | | | | | | VIII III | | | | | | | | | | IX III | | | | | | | | | | X III | | | | | | | | | | XI III | | | | | | | | | | XII III | | | | | | | | | | I IV | | | | | | | | | | II IV | | | | | | | | | | III IV | | | | | | | | | | IV IV | | | | | | | | | | V IV | | | | | | | | | | VI IV | | | | | | | | | | VII IV | | | | | | | | | | VIII IV | | | | | | | | | | IX IV | | | | | | | | | | X IV | | | | | | | | | | XI IV | | | | | | | | | | XII IV | | | | | | | | | | I V | | | | | | | | | | II V | | | | | | | | | | III V | | | | | | | | | | IV V | | | | | | | | | | V V | | | | | | | | | | VI V | | | | | | | | | | VII V | | | | | | | | | | VIII V | | | | | | | | | | IX V | | | | | | | | | | X V | | | | | | | | | | XI V | | | | | | | | | | XII V | | | | | | | | | | I VI | | | | | | | | | | II VI | | | | | | | | | | III VI | | | | | | | | | | IV VI | | | | | | | | | | V VI | | | | | | | | | | VI VI | | | | | | | | | | VII VI | | | | | | | | | | VIII VI | | | | | | | | | | IX VI | | | | | | | | | | X VI | | | | | | | | | | XI VI | | | | | | | | | | XII VI | | | | | | | | | | I VII | | | | | | | | | | II VII | | | | | | | | | | III VII | | | | | | | | | | IV VII | | | | | | | | | | V VII | | | | | | | | | | VI VII | | | | | | | | | | VII VII | | | | | | | | | | VIII VII | | | | | | | | | | IX VII | | | | | | | | | | X VII | | | | | | | | | | XI VII | | | | | | | | | | XII VII | | | | | | | | | | I VIII | | | | | | | | | | II VIII | | | | | | | | | | III VIII | | | | | | | | | | IV VIII | | | | | | | | | | V VIII | | | | | | | | | | VI VIII | | | | | | | | | | VII VIII | | | | | | | | | | VIII VIII | | | | | | | | | | IX VIII | | | | | | | | | | X VIII | | | | | | | | | | XI VIII | | | | | | | | | | XII VIII | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| 1 | 2 | 3 | 4 | 5 | 6 | 7 | 8 | 9 | 10 | 11 | 12 | 13 | 14 | 15 | 16 | 17 | 18 | 19 | 20 | 21 | 22 | 23 | 24 | 25 | 26 | 27 | 28 | 29 | 30 | 31 | 32 | 33 | 34 | 35 | 36 | 37 | 38 | 39 | 40 | 41 | 42 | 43 | 44 | 45 | 46 | 47 | 48 | 49 | 50 | 51 | 52 | 53 | 54 | 55 | 56 | 57 | 58 | 59 | 60 | 61 | 62 | 63 | 64 | 65 | 66 | 67 | 68 | 69 | 70 | 71 | 72 | 73 | 74 | 75 | 76 | 77 | 78 | 79 | 80 | 81 | 82 | 83 | 84 | 85 | 86 | 87 | 88 | 89 | 90 | 91 | 92 | 93 | 94 | 95 | 96 | 97 | 98 | 99 | 100 | 101 | 102 | 103 | 104 | 105 | 106 | 107 | 108 | 109 | 110 | 111 | 112 | 113 | 114 | 115 | 116 | 117 | 118 | 119 | 120 | 121 | 122 | 123 | 124 | 125 | 126 | 127 | 128 | 129 | 130 | 131 | 132 | 133 | 134 | 135 | 136 | 137 | 138 | 139 | 140 | 141 | 142 | 143 | 144 | 145 | 146 | 147 | 148 | 149 | 150 | 151 | 152 | 153 | 154 | 155 | 156 | 157 | 158 | 159 | 160 | 161 | 162 | 163 | 164 | 165 | 166 | 167 | 168 | 169 | 170 | 171 | 172 | 173 | 174 | 175 | 176 | 177 | 178 | 179 | 180 | 181 | 182 | 183 | 184 | 185 | 186 | 187 | 188 | 189 | 190 | 191 | 192 | 193 | 194 | 195 | 196 | 197 | 198 | 199 | 200 | 201 | 202 | 203 | 204 | 205 | 206 | 207 | 208 | 209 | 210 | 211 | 212 | 213 | 214 | 215 | 216 | 217 | 218 | 219 | 220 | 221 | 222 | 223 | 224 | 225 | 226 | 227 | 228 | 229 | 230 | 231 | 232 | 233 | 234 | 235 | 236 | 237 | 238 | 239 | 240 | 241 | 242 | 243 | 244 | 245 | 246 | 247 | 248 | 249 | 250 | 251 | 252 | 253 | 254 | 255 | 256 | 257 | 258 | 259 | 260 | 261 | 262 | 263 | 264 | 265 | 266 | 267 | 268 | 269 | 270 | 271 | 272 | 273 | 274 | 275 | 276 | 277 | 278 | 279 | 280 | 281 | 282 | 283 | 284 | 285 | 286 | 287 | 288 | 289 | 290 | 291 | 292 | 293 | 294 | 295 | 296 | 297 | 298 | 299 | 300 | 301 | 302 | 303 | 304 | 305 | 306 | 307 | 308 | 309 | 310 | 311 | 312 | 313 | 314 | 315 | 316 | 317 | 318 | 319 | 320 | 321 | 322 | 323 | 324 | 325 | 326 | 327 | 328 | 329 | 330 | 331 | 332 | 333 | 334 | 335 | 336 | 337 | 338 | 339 | 340 | 341 | 342 | 343 | 344 | 345 | 346 | 347 | 348 | 349 | 350 | 351 | 352 | 353 | 354 | 355 | 356 | 357 | 358 | 359 | 360 | 361 | 362 | 363 | 364 | 365 | 366 | 367 | 368 | 369 | 370 | 371 | 372 | 373 | 374 | 375 | 376 | 377 | 378 | 379 | 380 | 381 | 382 | 383 | 384 | 385 | 386 | 387 | 388 | 389 | 390 | 391 | 392 | 393 | 394 | 395 | 396 | 397 | 398 | 399 | 400 | 401 | 402 | 403 | 404 | 405 | 406 | 407 | 408 | 409 | 410 | 411 | 412 | 413 | 414 | 415 | 416 | 417 | 418 | 419 | 420 | 421 | 422 | 423 | 424 | 425 | 426 | 427 | 428 | 429 | 430 | 431 | 432 | 433 | 434 | 435 | 436 | 437 | 438 | 439 | 440 | 441 | 442 | 443 | 444 | 445 | 446 | 447 | 448 | 449 | 450 | 451 | 452 | 453 | 454 | 455 | 456 | 457 | 458 | 459 | 460 | 461 | 462 | 463 | 464 | 465 | 466 | 467 | 468 | 469 | 470 | 471 | 472 | 473 | 474 | 475 | 476 | 477 | 478 | 479 | 480 | 481 | 482 | 483 | 484 | 485 | 486 | 487 | 488 | 489 | 490 | 491 | 492 | 493 | 494 | 495 | 496 | 497 | 498 | 499 | 500 | 501 | 502 | 503 | 504 | 505 | 506 | 507 | 508 | 509 | 510 | 511 | 512 | 513 | 514 | 515 | 516 | 517 | 518 | 519 | 520 | 521 | 522 | 523 | 524 | 525 | 526 | 527 | 528 | 529 | 530 | 531 | 532 | 533 | 534 | 535 | 536 | 537 | 538 | 539 | 540 | 541 | 542 | 543 | 544 | 545 | 546 | 547 | 548 | 549 | 550 | 551 | 552 | 553 | 554 | 555 | 556 | 557 | 558 | 559 | 560 | 561 | 562 | 563 | 564 | 565 | 566 | 567 | 568 | 569 | 570 | 571 | 572 | 573 | 574 | 575 | 576 | 577 | 578 | 579 | 580 | 581 | 582 | 583 | 584 | 585 | 586 | 587 | 588 | 589 | 590 | 591 | 592 | 593 | 594 | 595 | 596 | 597 | 598 | 599 | 600 | 601 | 602 | 603 | 604 | 605 | 606 | 607 | 608 | 609 | 610 | 611 | 612 | 613 | 614 | 615 | 616 | 617 | 618 | 619 | 620 | 621 | 622 | 623 | 624 | 625 | 626 | 627 | 628 | 629 | 630 | 631 | 632 | 633 | 634 | 635 | 636 | 637 | 638 | 639 | 640 | 641 | 642 | 643 | 644 | 645 | 646 | 647 | 648 | 649 | 650 | 651 | 652 | 653 | 654 | 655 | 656 | 657 | 658 | 659 | 660 | 661 | 662 | 663 | 664 | 665 | 666 | 667 | 668 | 669 | 670 | 671 | 672 | 673 | 674 | 675 | 676 | 677 | 678 | 679 | 680 | 681 | 682 | 683 | 684 | 685 | 686 | 687 | 688 | 689 | 690 | 691 | 692 | 693 | 694 | 695 | 696 | 697 | 698 | 699 | 700 | 701 | 702 | 703 | 704 | 705 | 706 | 707 | 708 | 709 | 710 | 711 | 712 | 713 | 714 | 715 | 716 | 717 | 718 | 719 | 720 | 721 | 722 | 723 | 724 | 725 | 726 | 727 | 728 | 729 | 730 | 731 | 732 | 733 | 734 | 735 | 736 | 737 | 738 | 739 | 740 | 741 | 742 | 743 | 744 | 745 | 746 | 747 | 748 | 749 | 750 | 751 | 752 | 753 | 754 | 755 | 756 | 757 | 758 | 759 | 760 | 761 | 762 | 763 | 764 | 765 | 766 | 767 | 768 | 769 | 770 | 771 | 772 | 773 | 774 | 775 | 776 | 777 | 778 | 779 | 780 | 781 | 782 | 783 | 784 | 785 | 786 | 787 | 788 | 789 | 790 | 791 | 792 | 793 | 794 | 795 | 796 | 797 | 798 | 799 | 800 | 801 | 802 | 803 | 804 | 805 | 806 | 807 | 808 | 809 | 810 | 811 | 812 | 813 | 814 | 815 | 816 | 817 | 818 | 819 | 820 | 821 | 822 | 823 | 824 | 825 | 826 | 827 | 828 | 829 | 830 | 831 | 832 | 833 | 834 | 835 | 836 | 837 | 838 | 839 | 840 | 841 | 842 | 843 | 844 | 845 | 846 | 847 | 848 | 849 | 850 | 851 | 852 | 853 | 854 | 855 | 856 | 857 | 858 | 859 | 860 | 861 | 862 | 863 | 864 | 865 | 866 | 867 | 868 | 869 | 870 | 871 | 872 | 873 | 874 | 875 | 876 | 877 | 878 | 879 | 880 | 881 | 882 | 883 | 884 | 885 | 886 | 887 | 888 | 889 | 890 | 891 | 892 | 893 | 894 | 895 | 896 | 897 | 898 | 899 | 900 | 901 | 902 | 903 | 904 | 905 | 906 | 907 | 908 | 909 | 910 | 911 | 912 | 913 | 914 | 915 | 916 | 917 | 918 | 919 | 920 | 921 | 922 | 923 | 924 | 925 | 926 | 927 | 928 | 929 | 930 | 931 | 932 | 933 | 934 | 935 | 936 | 937 | 938 | 939 | 940 | 941 | 942 | 943 | 944 | 945 | 946 | 947 | 948 | 949 | 950 | 951 | 952 | 953 | 954 | 955 | 956 | 957 | 958 | 959 | 960 | 961 | 962 | 963 | 964 | 965 | 966 | 967 | 968 | 969 | 970 | 971 | 972 | 973 | 974 | 975 | 976 | 977 | 978 | 979 | 980 | 981 | 982 | 983 | 984 | 985 | 986 | 987 | 988 | 989 | 990 | 991 | 992 | 993 | 994 | 995 | 996 | 997 | 998 | 999 | 1000 |

جدول دوره عناصر
کتابخانه مرکزی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



ازین جدول ساخته دست جوان ۲۱ ساله افغان میشود بخوبی استفاده کرد

جوانان در ساحات مختلفه استعداد های نهفته خویش را بکار انداخته ابداعات را در رشته های منظور خود در منصفه اجرا گذارند.
درینجا ما یکی از جوانان بسیار درك را که خواسته تا استعداد خود را در کیمیا بکار بیاندازد و از آنرا مشکل عمده را مرفوع گرداند معرفی و کار او را از نظر خوانندگان ارجمنده میگذاریم.
آنانیکه با علم کیمیا سر و کار دارند و یا علاقمنده اند که مردان علوم و دانش را بشناسند (مند لیف) عالم بزرگ وشهیر روسی که جدول آن معروف است خواهند شناخت و یا لاقبل نامی از آن را شاید شنیده باشند چه اهمیت جدول این عالم عالی مقام بقدرست که هر زو عشکر کیمیا در مرا حل اول فرا گرفتن اساسات کیمیا محتاج به مطالعه این جدول هستند.
(دیپتری ایوانووی بیج مندلیف که در هفتم جنوری سال ۱۸۳۴ در شهر تابوسکی تولدشده تحصیلات

آن تفاوت داشت لهدا در جدول من وزن اتمی طوری انتخاب شده که متعلمین در آن به کدام مشکلات مواجه نشوند و نیز در جدولهای سابق بعضی الکترون های عنا صر قسمی نوشته شده بود که متعلمین ما از آن استفاده کرده نمی توانست که من درین جدول آنرا واضح ساخته ام و هم درین جدول نامهای يك عنصر به دری و انگلیسی یسه منظور تفهیم بهتر متعلمین نوشته شده است که اگر کسی به انگلیسی استفاده بتواند انگلیسی است ورنه از دری آن مستفید شود.

از این کارشن حدسین زد. موصوف بعد از اینکه اهمیت جدول مندلیف و سوانح دانشمند مذکره را تشریح کرد گفت.
جدول مذکور برای محصلین و متعلمین ما که در فرا گرفتن علم کیمیا شکل ابتدائی را دارند غیر قابل هضم بوده و در قسمت تشریح آن به مشکلات مواجه می گردیدند ازین سبب من بر آن شدم تا راه حلی برای شرح جدول بیابم وبسبب بعضی حواشی در جدول اضافه کرده و آنرا مرتب ساختم.

که (مندلیف) در کار های اجلاسیه مذکور بطور فعال شرکت کرد بعد از عودت به روسیه در سال ۱۸۶۱ کار های علمی خود را تحت عنوان کیمیا ای عضوای که اولین کتاب درسی کیمیا ی عضوای به لسان روسی است بچاپ رسانید.
در سال ۱۸۵۶ بعد از (تسرس) دکتری بحیث پروفیسور به پوهنتون پترزبورگ انتخاب گردید ومدت ۲۳ سال در آن پوهنتون مشغول تدریس و تحقیقات علمی بوده.
در همین مدت موفق گردید که عناصر را به شکل درست و جدید دسته بندی وترتیب نموده واشکال دسته بندی سابق را که ناقص بود از میان بر دارد.

در جدول های سابق بر ای متعلمین سوال خلق میشد که فلزات در کدام طرف جدول و غیر فلزات به کدام طرف جدول قرار دارد.
من این سوال را رفع ساخته و چنین ترتیب کردم.
فلزات، غیر فلز از شبیه فلزات وغازات نجیبه باخط های درشت از همدیگر جدا شده است.
مشکل دیگری که در جدول سابق موجود بود درسر عناصر اعداد به رومی نوشته شده بود که متعلمین از درك آن عاجز بودند درین جدول آن مشکل نیز رفع شده است.
به این ترتیب هر يك از اعداد رومی جداگانه با مفاهیم تشریح گردیده است.
بقیه در صفحه ۶۰

چون در جدول های سابق متعلمین نمی دانستند که درین جدول عناصر الکترون وزن اتمی و نمبر اتمی کدامها اند پس در جدول که من ترتیب داده ام تمام این مسائل به صورت واضح نوشته شده و نیز تشریح مختصری به لسان های پشتو و دری افزوده گردیده تا متعلمین بفهمند در ستون های جدول که عناصر قرار دارد از کدام نوع عنصر شروع و به کدام نوع عنصر می انجامد.
وی علاوه کرد:
در جدول های سابق وزن اتمی

قبل از مندلیف دانشمندان چون (دو برینر) از آلمان در ۱۸۱۷ و نیولیندز امریکایی جدولهای از عناصر ترتیب داده بودند که اولی عناصر را به سه گروپ و دومی به هفت گروپ تقسیم کرده بودند که تا قبل از وجود جدول مند لیف مورد اعتبار بود.
بناغلی اصیل پتنک فارغ التحصیل لیسره رحمان بابا که از ولایت بکتیا است جوان ۲۱ ساله است که در عالم کیمیا ی کشور با این سن کم خویش خدمت زیادی نموده و موقعیت های آینده اش را میتوان



بناغلی اصیل میر پتنک

ابتدائی خود را در همان شهر و متعاقبا در انستیتوت پترزبورگ به پایان رسانید.
در سال ۱۸۵۷ موفق به دریافت جائزه مدال طلا از انستیتوت مذکور گردید.
وی در سال ۱۸۵۹ ماستری خود را تحت عنوان (کثافت حجمی) گرفته و برای ستاز دو ساله علمی به فرانسه و آلمان مسافرت نمود.
در خزان ۱۸۶۰ در شهر (کارلس او فیکار) جرمنی اجلاسیه بین المللی کیمیا افتتاح گردید که این اجلاسیه در تاریخ کیمیا رول عمده را بازی کرده و در آن سیستم اوزان اتمی و فورمول های کیمیاوی تعیین گردید

روزنامه ای بسوی تاریخها

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

عمه حالت درماندگی و تسلیم را می بیند و بی آنکه چیزی بگوید از جایش بلند میشود و از اتاق بیرون میرود. تعجب میکنم که چطور پولها را با خودش نبرد و همانجا گذاشت. حتما متوجه شده است که دیگر کاری از دست من ساخته نیست و من دیگر توانایی آنرا ندارم از خود عکس العملی نشان بدهم. عمه میرود و من تصمیم میگیرم کاری کنم، دلم از نفرت و انزجار لبریز شده است. پولها را بر میدارم و از جایم بلند میشوم و از اتاق بیرون میروم. نوت های صد افغانیگی مثل آتشی دستانم را میسوزد، اما من سعی میکنم آرام باشم، آرام آرام. و این برای تصمیمی که من گرفته ام ضروری است.

وقتی از برابر اتاق عمه میگذرم لحظه مکث میکنم و بعد گوشه پرده را بلند میکنم و چشم در چشم عمه میدوزم، لرزشی آکنده از نفرت سرتاپایم را فرامیگیرد، اما سعی میکنم عمه چیزی از وضع و حالم نفهمد. بهمین جهت در حالیکه زهر خندی بر لب دارم يك نوت صد افغانیگی از بین پولها بیرون میکشیم و بطرف عمه می اندازم و میگویم:

- من گرسنه ام.

آنوقت بی آنکه حرف دیگری بزنم از آنجا دور میشوم صورت شگفتزده عمه هنوز در برابر چشمانم است. شاید هرگز بفکرش نمیرسید که من چنین رفتاری با او بکنم. اما من تصمیم را گرفته ام.

دو روز از این حادثه گذشته و چیزی به تاریخ شدن هوا نمانده است، من تازه از بیرون برگشته ام و از بس راه رفته ام پاهایم درد گرفته است. صورت سیما از لبخند خوشحال کننده شگفته است و با ذوق کودکانه ای لباسهایی را که برای او خریده ام بالا و پائین میکند، خوشحالی او برای من به جهانی می آرد اما درد من غمی می جوشد، غم پنهانی که میخواهد وجودم را ذره ذره به تحلیل ببرد و سلامت و زندگی

ام را از من بگیرد. ناگهان عمه وارد اتاق میشود و میگوید:

- لیلا!

- ها!

- جواد آمده است.

- کجاست؟

- پشت در حویلی.

لحظه ای مکث میکنم و میگویم:

- بگو بیاید خانه.

عمه بی آنکه حرفی بزند، بطرف در حویلی میرود و از قیافه او هیچ چیز خوانده نمیشود.

وقتی عمه بیرون میرود نام جواد بدون اینکه خود بخوام سر تا پایم را می لرزاند اما من گوشش میکنم بر خودم مسلط باشم و خون سردی ام را از دست ندهم. من از دو روز پیش، خودم را آماده برای چنین برخوردی کرده ام و نباید کاری کنم که کسی متوجه هیجان درونی من بشود، مخصوصا جواد، که من برای او نقشه هایی دارم.

روی سیما را میبوسم و از او میخوامم بالباسپایش به اتاق دیگری برود. و خودم از جا بلند میشوم و بطرف آینه میروم و موهایم را که کمی نامرتب شده است، مرتب میکنم و بعد از اتاق بیرون میروم تصمیم گرفته ام بروم جواد را ببینم، جواد که خوشبختی و سعادت را از من گرفته است و زندگی ام را

دگرگونه کرده است.

وقتی وارد سالن میشوم، جواد را میبینم که در مبلی فرورفته است و سگرتی که لای انگشتانش است دود ملایمی در هوا پخش میکند.

عمه تا مرا می بیند با عجله از جایش بلند میشود و از اتاق بیرون میرود. من و جواد دوبه دو بروی هم نشستیم. اتاقی که چندین بار در دوران نامزدی من و جواد دوبه دو رو بروی هم نشستیم بودیم و حرفهای ماحرفهای عاشقانه بود.

با ورود من جواد از جایش بلند میشود، محیلانه لبخندی میزند و بعد دستش را بطرف من دراز میکند. من دست دراز شده اورا نادیده میگیرم و میروم رو بروی می نشینم، جایکه همیشه می نشستیم.

میبینم جواد پیشانی اش ترش میشود اما باز هم خودش را از دست نمیدهد و میگوید:

- امید و ام مزاحم نشده باشم.

و بعد سوال میکند:

- مزاحم که نشده ام؟

باتلخی لبخند میزنم:

- جواد خان! هیچکس نمیتواند مزاحم من شود. من خودم میخواستم شما را ببینم.

لحن خشک و برنده است و برای جواد غیر مترقبه و ناگهانی. بالکنت میگوید.

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

آقای دیدبان!

من یکی از خوانندگان یاد داشتهای لیلا هستم که با قلم شیوای شما تنظیم میشود.

سرگذشت لیلا، سرگذشت درد انگیزی است، سرگذشتی است که انسانی یاد حقیقت دختری، قربانی امیال و هوسهای مردانی میشود که جز لذت جویی و کامرانی خوش هدفی ندارند و در این راه از هیچ بشرمی روگردان نیستند. بیچاره لیلا که در دام چنین مردانی افتاد و آن در صفتان زندگیش را تباه ساختند.

آقای دیدبان!

من برای کومک کردن به لیلا حاضر م. نمیدانم به چه طریق میتوانم به او کومک کنم؟ خواهش میکنم در این باره راهنمایی ام کنید.

اگر لیلا حاضر باشد من از هیچ کومکی دریغ نمیکنم. از هیچ کومکی!

الف. ن (از شهر هرات)

- بلی... البته..

آنوقت سگرت نیم سوخته اش را خاموش میکند و سگرت دیگری آتش میزند و در جایش جا بجا میشود. از قیافه اش میخوانم که سعی دارد خودش را بی اعتنا نشان بدهد، بی اعتنا بمن و بی اعتنا از اینکه در برابر من نشسته است.

من سکوت کرده ام و او هم از این سکوت پیروی میکند، اما مثل اینکه حوصله اش سر رفته باشد، نگاهش را به گوشه اتاق میدوزد و با صدایی که سعی میکند آرام باشد میگوید:

- حتما میدانید که من برای چه آمده ام... متاسفم...

جلو حرفش را میگیرم و میگویم:

- میدانم برای چه آمده اید. و لازم هم نیست تأسف بخورید. من پول شمارا تهیه کرده ام. البته مقدار از آنرا و بقیه آنرا هم چند روز دیگر تهیه میکنم.

بیشرمانه میپرسد:

- مقداری از آنرا؟ مثلا چقدر؟

- چهل هزار.

تکرار میکند:

- چهل هزار؟

بعد باشکفتی میپرسد:

- چهل هزار؟! چطور آنرا تهیه کردید؟

لبخند تحقیر آمیزی میزنم و میگویم:

- این دیگر بشما مربوط نیست.

مگر شما پولتان را نمیخواهید؟

میگوید:

- چرا.

- پس پولتان حاضر است.

البته همان مبلغی که گفتم.

میگوید:

- بسیار خوب. بقیه اش را کی میپردازید؟

- بهمین زودی ها. شاید یکماه دیگر.

میبینم جواد خلع سلاح شده است، میبینم درمانده شده است که چه بگوید. بهمین جهت سرش را تکان میدهد:

- تایکماه دیگر... بسیار خوب.

من یکماه دیگر برای گرفتن ده هزار

بقیه میآیم.

بقیه در صفحه ۴۷



هوس های حیوانی عده

● برای دستگیری این عده از شخص دیگری که

نزد مردم شهرت بدی داشت استفاده بعمل
آمد

● دور فیک بالای یک بچه بجنه گ پرداخته و
یکی روده های دیگری را به زمین انداخت



نزدیک عصر بود در یکی از
قرای دشت گلدره مربوط ولسوالی
میر بچه کوت، ولسوال، ضابط
امنیه و چند تن دیگر از ولسوالی
شکر دره که در میان شان یکی هم
با با های زولانه شده قرار داشت
بیصبرانه انتظار رسیدن هیئت ضبط
قضایی ولسوالی میر بچه کوت را
می کشیدند .

شب بالهای سیاهش را بر تمام
دشت پهن کرده بود و لسی
خبری از کسی نشد . دقایق پشت
هم می گذشت و شب به نیمه می رسید
تا آنکه انتظار پایان یافت و چشم
منتظرین با دیدن چند تن از
نمایندگان ولسوالی میر بچه
کوت روشن شده و با هیئت مذکور
یکجا دست بکار شدند خانه را که



محمد صدیق که با اعتراف خودش از نظر پولیس بعنوان معاون قاتل
شناخته شده است .

تویا که بامیرزا و محمد اکبر در مجالس عروسی و محافل خصوصی
پایکو بی میکرد

گفته میشد انبار گاه است نه در
داشت ونه کلکین و همه اش «گاه گل»
شده بود مورد بررسی قرار دادند
این خانه که از جمله خانه های متروکه
دشت گلدره است مربوط شخصی
بنام «ملای کته» یکتن از اهالی
آن محل است که تا بستان را در
همان جا گذرانده و در فصل زمستان

آنها ترک داده و به شهر می رود .
عقربه ساعت نزدیک یازده شب
را نشان میداد که راهی پدا خیل
خانه باز کرده ابتدا از ضابط امنیه
ولسوالی میر بچه کوت خواهش
برده شد تا داخل گاه خانه شود ولی
او نسبت معاذیری از رفتن در داخل
معذرت خواست و ضابط امنیه
ولسوالی شکر دره داخل انبار
گردید و بعد از چند لحظه صدا زد
که این است، اینجاست، جسدمقتول
را زیر گاه پنهان کرده اند .

همه داخل گاه خانه شده دیدند
مقتول در خالیکه دست را ستش زیر
سرش قرار دارد و روده ها یش
خارج از شکم در پهلو یش رو به
خشک شدن بود مرمی تفنگچه از
حصه پایانی الاشه طرف چپ تا
شقیقه طرف راستش را سوراخ
نموده بود در زیر گاه قرار داشت
هنوز بو و تعفن فضای خانه را
نگرفته بود، زیرا قتل تازه صورت
گرفته بود .

مقتول به ولسوالی قره باغ
تسلیم داد شد تا دو سیه مربوط
آن تکمیل گردد .
این قتل چطور صورت گرفت؟
انگیزه آن چه بوده و اعمال قبلی
که با این قتل ارتباط داشته چه ها
است این ها همه سوالاتی بود که
قبل از طرح شدن بناغلی محمد
اسمعیل ولسوال شکر دره بجاوب
آن پرداخته و چنین توضیح نمود :
از مدت ها به اینطرف گاهکا می
اطلاعات مربوط به قطاع الطریق
اختطاف و امثال لهم به ولسوالی
شکر دره می رسید که بعد از اقدامات
ولسوالی با همکاری اهالی فعالیت
ژوندون

هاری منجر به آدم کشی شد



پدر میرزا محمد (سمت چپ) که خبر اختطاف پسرش را به پولیس شکر دره داد

اشخاص مربوط به این گونه اعمال برای مدتی به خاموشی میگردانید. روز چهارم قوس شخص که خود را پدر یک «سا زنده» کوچک معرفی میکرد. به ولسوالی مراجعه و غیابت پسر خود حرف میزد پسر این شخص میرزا محمد مشهور به «زنکی» است که در کوچه خرابات کابل زندگی میکند وی که از مونیخ مینوازد با طبیلچی و رقاصه ای بناهای محمد اکبر و ثریا دسته را ساخته و با اشتراک در محافل امرای معاش میکنند.

روز سوم قوس این سه نفر که قبلاً بیعانه گرفته بودند تا در محفل عروسی که در استالاف برگزار میشد اشتراک نمایند ساعت ده قبل از ظهر از خانه برآمد و عزم استالاف کردند دو تن از آنها که عبارت از ثریا و محمد اکبر بود با صاحب عروسی در موتر و نگاه نشسته و میرزا محمد در ماسکو پیچ می نشستند دو موتر یکجا حرکت کرده بسوی استالاف میروند در حوضه کوتل خیر خانه موتر ما سکویچ خراب واز والکاه عقب می ماند بعد از مدتی موتر ترمیم و به سوی استالاف به حرکت می افتند اما چون والکاه خیلی پیش افتاده بود بر موتر ماسکو پیچ



دریور تاکسی بی که در این ماجرا مورد لت و کوب قرار گرفت
مجال رسیدن بان نبود از طرف دیگر از راه بلدان عروس کسی در موتر ماسکو بیچ نبود در یورو میرزا محمد بعد از پرس و پال واپس بطرف شهر به حرکت می افتند چون ظهر بود میخواهند نان را در قلعه مراد بیچ شماره ۴۰

دارند می گردد درین میان محمد حنیف که چند سال از خدمت عسکری فرار نموده بود توجه ولسوالی را بخود جلب کرده می خواهند به خاطر روشن شدن واقعه او را احضار نمایند باز هم نتیجه بدست نمی آید و ولسوالی شکر دره بیک عمل دیگر که عبارت از فشار آوردن روحی بالای اشخاص صیحه با حنیف دوستی داشتند میتوانند

بقیه در صفحه ۶۰

پدر بی خبر از واقعه شب هنگام انتظار رسیدن پسر خود را میکشد ولی از پسرش خبری نمی شود تا آنکه «ثریا» رسیده و جواز خود را گرفته در حالیکه او را از نبودن میرزا محمد کدام حرفی نمی زند واپس به علاقه داری استالاف می رود چونکه علاقه دار استالاف بالای ثریا و محمد اکبر اشتباه میکند شام تاریک تر میشود و پدر بیقرارانه منتظر پسر خود میباشد تا آنکه بالاخره متقین میشود که پسرش گم شده به پولیس کابل مراجعه کرد و به سلسله راه ولسوالی شکر دره را می گیرد.

واقعه چگونه کشف میشود؟

ولسوالی شکر دره بعد از آنکه دریور را احضار مینماید محل اختطاف را معلوم کرده ولی چیزی بدست نمی آورد و هر طرف هم که به جستجو میبرد دازد نتیجه حاصل نمی شود تا آنکه به ابتکار جدید دست زده و دنبال کسا نیرا که گذشته خراب

سرف کنند هنوز نان را تا اخیر صرف نکرده بودند که دو تن رسیده واز دریور خواش نمود تا در بدل پول آنها را تا زیارت «بابه عبدال» برسانند دو یور که می بیند جزء یک نفر سواری دیگر ندارد به خواهش اندو جواب مثبت داده و هر دو شخص با دریور و میرزا محمد رهسپار «بابه عبدال» میشوند قرار اظهار دریور در وسط راه دو تن در حالیکه کیشش در سرداشتنند و در دم موتر ایستاده موتر را توقف میسازند همزمان با رسیدن اندو نفر دو تن دیگر که در موتر موجود بود نیز امر توقف داده و بعد ایستادن موتر هر چهار نفر شالی را به سر میرزا محمد انداخته در حالیکه دریور را نیز لت و کوب مفصل میکنند از آنجا فرار می نمایند

در یور بدون آنکه به ولسوالی مراجعه نماید به کابل می رود و از این موضوع بکسی حرف نمی زند.



میرزا محمد (سمت چپ) که بوسیله چهار نفر اختطاف شده بود

بد شتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهسوار

از اینجا با ما همراه شوید

کریج عضو باز نشسته ای سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرفینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا باغاطرصیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر یونان خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکسوس میلیونر یونانی و همشوش فلپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

تشکیلات امنیتی نازی‌ها کار می‌کنند، در ۱۹۴۵ گرفتار شده در حالیکه در این موقع فقط ۱۶ ساله بوده است. با وجودیکه ۳ نفر از جانب مقابل راکشته معهدا سلامت رهاش کرده‌اند. چون شخصی مطلوب بود، و قول داد بعد از این برای آنها کار کند. ولی در هر حال اگر این قول باقیمانده باخیر؟ امروزه باتو همکاری میکند.

لومیس بعدا تمام این مطلب بگارسون دولت ترکی فرمایش داد و باتانی ولدت آنرا هم تا آخر خورد. آنوقت نوبت به کنیا رسید. نوشیدن کریج را باذوق زیاد تماشا کرد. کنیا خلی عالی بود. او زمین چندین نوع مشروب آن یکی را بدست خود انتخاب کرده بود. درین میانه این راهم از نظرس دور نیانداخته بود که کریج اینک برای رفع احتیاج مشروب نمی خورد بلکه تنها برای سرگرمی آنرا بر سر می کشید. لومیس گفت:

تصویر را با خود نگه دار، یک گای از دوسیه او را نیز بتو می سپارم. تنها یک مساله است که این آدم شاید این روزها وارد زوربغ شده باشد. برای عملیات بلاستیک زیر این کار را دزوریخ بهتر از هر جائنجام میدهند. شاید هم دانشگاه سوختگی او را نیز رفع کنند.

آه، ای مرد بزرگ! (خنده قه قاه راسر داد) حال میدانم برای چه مرا این ماموریت انتخاب کرده بی. زیر اعقلت بتو میگویم که دیگری در اینها موریبت توفیق نخواهد یافت.

لومیس طوری بسوی او نگاه کرد که گویی ازین سخن او رنجیده باشد و باز هم کنیا را فرمایش داد.

کشتی فلیپا که ناکسوس و فلیپا در آن سفر میکردند، دوزخ بعد در «پیر» پهلو گرفت. این یکی از کشتی های قدیمی جنگی بود که بعد از ترمیمات اساسی شکل یک کشتی تفریحی و مسافری را بخود گرفته بود. شاید در دنیا ده یادوازه کشتی دیگر نظیر آن پیدا میشد که سه تالی آن به سرمایه داران بزرگ یونانی متعلق بود. بدنه های آن مثل آفتاب میدرخشید. طنابها، و گلهها و تصام

و بعد با او ازدواج نمود و باغاطر او در واقع دست به آتش فروبرد. تو اگر در ماموریت خودت موفق نشوی او مطلقا جانب تبااهی سوق خواهد شد.

من اولتر کدام یک شان رانجات بدهم؟ آه، آن دیگری تومر بوط است. دوزار این روزها یک رئیس جدید امنیه وجود دارد.

(در حالیکه یک عکس رابه کریج نشان میداد) نگاه کن مردی پاموهای زرد و لاغر اندام با چشمانی تنگ و نگاهش نافذ. در شان فرستش دانشگاه سوختگی دارد. انگلیسی را خیلی خوب صحبت می کند. مدتی در لندن کار می کرده. در سرویس خصوصی، میدانی این چه معنی میدهد؟

خوب، بگو یک قاتل؟ آری. تمام معنی و آنهم خیلی خطرناک ولی تو او را اداره و رهنمایی خواهی کرد. ما نشان انگشتش راهم گرفته ایم.

راستش کار خوبی کرده آید. لومیس در حالیکه می خندید، کریج پرسید:

از کجا بدست آوردید؟ طبعا از دوستان است. آیدوسیه او راهم بشما داده‌اند؟

مگر ما با آنها دوست نیستیم؟ حالا توانی کرده ایم که در دنیای بزرگ ما هر دو میتوانیم ابراحتی زندگی کنیم. هر کس سهم خود را میتواند بردارد.

آه، پس تو خیلی چیزها را در باره او می دانی.

همینطور است. سال گذشته ما دنبال او بودیم. گاریر سون معشوقه او را قبل از اینکه بجایزه بیاورد، گیر آورد. دختر سوگ همه چیز را که میدانست، گفت: دشمنان ما طبعا ازین موضوع خبر ندارند.

آن دختر چه شد؟ مردک او را گشت بدون آنکه فکری بکند. کریج واقعا ایتمرد خیلی سنگدل است. کریج نگاه دیگری به تصویر الگنده گفت: خیلی به آلمانیه شبیه است. لومیس جواب داد: آلمانیهست. در

نوبت او هم خواهد رسید. لومیس اینرا به لجه شخصی ادا کرد که خیلی بخودش مطمئن باشد.

کریج دوباره بحث رابه آغاز صحبت کشید: شکل خوردی که روی پارچه سیروامیک دیده میشود، تقریبا روی تمام البسه و زینت آلات «سلینا» نیز موجود بود.

یعنی چه شده؟ حرف اینست که سلینا خیلی راجع بوضع حرم بمن معلومات داد. آنهم چنان باحرارت و شوق که گویی عاشق هروچیز زمین آنجاست. فقط در مورد کوهستانها کمتر می فهمید و این راهم خودش توضیح کرد که از کوه هامیترسد و آنرا شوم میداند.

خیلی خرافاتی پوزه. کریج بدون آنکه بروی خود بیاورد، ادامه داد:

سلینا گفت که در آن کسوه ها چیزی نمی روید. خشک و غیر قابل ذوق است. ولی در میان وادیهای آن میشود دست بکاری زد.

انجا طبقات نرم سنگ وجود داشته و قبلا مردم از آن استفاده میکرده‌اند ولی اخیرا کلی ترکش گفته اند.

شاید سنگ تمام شد. نه، عقیده دارند که پرداختن به آن سنگها نخواست داشته و باعث مرگ و میرهم شده است. سلینا گفت هر کسی که به آن سنگها دست میزد به بیماری نظیر جلدام حتی خیلی بدتر از آن گرفتار میشده و بعد میمرد است.

آیا تو این او را رومان زیاد خوانده بی؟ بدین ترتیب لومیس نشان داد که این موضوعات از نظر او زیاد جدی نیست ولی کریج مطمئن بود که او حتی یک کلمه از اظهارات او را نانشیده نگرفته است. بعد با خود فکر کرد، بگذار همینطور باشد و دیگری آنرا بدست بیاورد. روی این نتیجه گیری پرسید:

میل داری از آن صرف نظر کنیم؟ چرا صرف نظر؟ چیزی را که تاکنون آغاز نکرده بی؟ اما اصل مطلب اینست که ذهن تو باید بیشتر به قضیه ناکسوس متوجه شود.

کریج تگاهی به اطراف خود افکند. مشتریان رستوران خیلی معدود بود و نزدیک ترین فرد به او در فاصله تقریبا کمتر فاصله داشت. کریج گفت:

خوب رئیس! حالا کمی از مستر ناکسوس صحبت کن.

اسمش فلیپاست. ولی بیشتر او را فلپ صدا میزنند. موهایش طلایی، عضلاتش موزون و متناسب، نه چاق و نه لاغر و تاجاییکه موزون و متناسب، نه چاق و نه لاغر و تاجاییکه میگویند رنگ پوستش هم مثل قیماق است. لومیس جمله آخر را در حالیکه مثل روباه خنده مزورانه بی کنج لبش دیده میشد، ابراز داشت. و بعد ادامه داد:

به مواد مخدره معتاد است و یقینا هیرورین مصرف میکند. ناکسوس قبلا او را تداوی کرده

ملحفات آن سپید و چشمگیر بود. یک هیلی کوپتر نیز برآه داشت. حوض شنا، سه قایق نجات، یک اور کستر خوب پنج نفری نیز در جمله سایر لوازم ضروری آن دیده می شد. تمام عمده آن انگلیسی بودند و تنها یک نفر ملاح سوئدی که در یک کشتی مسافر بوی بزرگ کار میکرد با گرفتن پول کافی بکارکنان یات پیوسته بود. سایر کارکنان از میان خوشاندان و نزدیکان ناکسوس گزیده شده بودند.

ناکسوس این کشتی را بی اندازه دوست میداشت زیرا متعلق به زن نازنین او بود. کریج در یکی از کافه رستورانهای ساحلی نشسته ورود فلیپا رابه بندرگاه تماشا میکرد. در پرتو خورشید به حدخیره کننده سپید و درخشان می نمود. بسیار زیبا بود و این زیبایی کشتی تفریحی فلیپا را اساس ساختمان جنگی ظاهر آن افزونی می بخشید. سرعت سیران در حدود ۳۰ میل بحری تخمین میشد و آنقدر قدرت داشت که در فصول طوفانی اطلانتیک شمالی هم در آن دریاسفر کند. کشتی توقف کرد و باسر و صدای زیادی لنگر انداخت.

گارسون که پهلووی کریج ایستاده ورود و توقف فلیپا را می نگرست بدون آنکه از او سوال شود، گفت:

این یات ناکسوس است. چه کشتی زیبایی است، نیست؟ آری خیلی زیباست.

مثل یک قصر است. در میان آن یک فامیل بزرگ اشرافی بغربی میتواند زندگی آرامی داشته باشد ولی از نظر ناکسوس فقط یک جنة ظریف جواهر است.

آه، اینطور؟ همشوش از نظر ناکسوس یک الماس بی نظیر است. او هم مثل این کشتی سپید و خیره کننده است ازین جهت ناکسوس این زیبا را برای او هدیه کرد. یک چیز را برایت بگویم؟ واقعا این زن ارزش را دارد.

آیا تو او را دیده بی؟ آری. یکبار ازین جامی گذشت. یک نگاه مختصر به او افکند و بی آنکه خودم بدانم از فرط هیجان شاعر شده بودم. یک قایق زیبا و موتور دار، از ساحل جدا شد، بسوی یات حرکت کرد. گارسون ادامه میداد:

فوق العاده زیباست. وقتی ناکسوس وارد شهر می شود همه برای دیدن او سراسیمه میشوند. درین میانه همه کس را می یابی از خیاط ها گرفته تا دکترها، روزنامه نویسا و دولتی ها همه برای دیدن او بیتاب میشوند. همینکه تاریکی بر بندر نازل شد، یک «موتور بود» بسرعت جانب ساحل حرکت کرد و راننده با مهارت تام آنر بعد چند لحظه نزدیک قهوه خانه پارک نمود. یک نفر دریا نورد که سراپا سپید پوشیده بود، از آن ساحل پرید و در بوی بسوی کریج پیش آمد:

مستر کریج؟

همینکه کریج با اشاره سرجواب مثبت داد، دریانورد به او سلام گفت و بعد خم شد . بکسبای لباس کریج را برداشت . گارسون که با جرت این جریان را تعقیب میکرد، پرسید :

- شما ملکه این کشتی را می شناسید ؟
- نه من با آقای ناکسوس آشنا هستم .
گارسون خندید و گفت :

- هالیستوس با افزودنست . کمند هالیستوس را فراموش نکنی ها ! همه ما ممکن است بدان گرفتار شویم حداقل برای یکمرتبه .

کریج به قایق موتوری جست زد و لحظه ای بعد بطرف زندگانی لوکس حرکت نمود . هنوز چند دقیقه نگذشته بود که بندرگاه و شهر «پیره» در عمق مه و تاریکی از نظرش ناپدید گردید . چراغهای کشتی فلیپا روشن بود و مثل نقره میدرخشید . «موتوریوت» آهسته شد و به نزدیکی که در دیده کشتی دیده میشد پهلوترفت . عرشه تاریک و آرام بود . کریج به اهستگی بالا رفت و همیکنه پایه سطح کشتی نهاد آواز اورکستر که پیشرفت . مینواخت سماعه او را نوازش داد . پیشرفت . گارسون با چپ و راست سرویس می کردند و صدای بهیژدن گیلاسها سلامتی ها، به گوش میرسید . ناگهان آوازی بلند و تحکم آمیز مثل تیری موزیک را قطع کرد و فریاد زد :
- جان ! ده سال در کدام چنین های سیاه بسر بردی ؟ به کشتی خوش آمدی .

کریج بسوی صاحب صدا و مالک کشتی برگشت . اریستیدینس ناگسوس چون مجسمه انسانوی بود . اندام درشت و ورزیده اش ثابت میکرد که این عضلات برای برداشت چنه بی چنان، آفریده شده اند . دهان بزرگ، بینی بلند، پیشانی پهن و چشمهای خاکستری رنگ وسیع تمام آرایش صورت او را تکمیل میکرد . معلوم می شد این ساختمان توازن وجودی آنقدر نیرو دارد که هر چه را آرزو کند، بدست بیاورد . در هر حال معلوم بود که اکنون فرصت گوش دادن فرا رسیده است .

قبل از جنگ عمومی دوم، ناکسوس یک دریانورد عادی بود . پدر و مادرش برای او جزیک قایق کهنه چیزی به ارث نگذاشته بودند . در اتریش پایان ناپذیر خود ناکسوس در طرف یکسال دارای خود را از یک قایق به سه قایق بالا برد و بعد پنجسال صاحب چندین کشتی متوسط و موتوری شده بود .

وقتی جنگ آغاز گردید تمام کشتیهای خود را به انگلستان برد و بعضی آن کشتی های مجبوتر و مودرن تری بدست آورد و از آنجا به امریکا رفت .

در امریکا کشتی های خود را بگرو گذاشته با پولی که بدست آورد در امریکای جنوبی بکار تفحص نفت مشغول شد . بعد با سرمایه کافی در فلوریدا اراضی وسیعی را خریداری کرد طبعاً با تعدادی کشتی های نسبتاً بزرگ و نیرومند .

روز بروز بر تعداد کشتی هایش افزود و می شد از حمل و نقل سربازان و سایر مواد از امریکا به اروپا پول سرسام آوری میگرفت و هر کشتی او که غرق میشد تاوان هنگفتی دریافت میداشت . بعدها هم سرمایه بزرگ خود را در شرکت نفت «آبریت ایل کمپنی» فعال کرد و بدنبال همین ارتباط و شبکه وسیع فعالیت ، پنج فیصد محصول نفت شیخ نشین کوچک و گمنام زارب به او تعلق یافته بود و جریان این مایع سیاه ولی حیاتی بسرای دنیای ماشینی بچیپ او، ثروت هنگفتی را روز بروز افزایش می داد :

کریج بانگامی که بسرایای وجود او و عضلات تابیده و نیرومندش افگند، سن او را در حدود پنجاه سال تخمین زد . یک کرتی سپید و پتلون سیاه که با مو های مانی و برنجش تناسب خاصی داشت، لباس لوکس شبانه او را تکمیل میکرد . بیش از آنکه کریج جواب تعارف اولی او را داده باشد، ناکسوس دوباره به صدا درآمد :

- بگو به بینم در قهر کدام چنین بودی ؟

- در انگلستان . مشغول جمع آوری پول بودم . بعد از فراهم ساختن کمی پول از طریق قاچاق به اهتگری دست زدم و اینست در اختیار شما هستم .

- درینصورت همه را بیکار های مادی و دنیایی مشغول بوده ای ؟
- ناچای ممکن بگردش و سیاحت نیست برداختم . سیاحت را دوست دارم . راستش از اینکه مراد دوباره پیدا کردی و اینجا بهم رسیدیم ، خیلی خوشحالم .

- همینکه شنیدم در یونان هستی، فوراً باین سو حرکت کردم . فلیپا نیز بسرای آشنایی با تو بیتاب شده بود . هر جا باشد الساعه خواهد آمد . بیایدیگر آن آشنا شو . زیربازوی کریج را با دستهای نیرومندش گرفته، او را میان مہمانان برد و با همسان صدای غرورنده اش گفت :

- خانمها، آقایان ! بادوست من جان آشنا شوید .

همه بسوی او متوجه شدند . از سیمای شان پیدا بود که در کشتی به آنها خیلی خوش میگذرد و مثل اینست که در کت و آرزو سن ویلی گمان یا ایلگز در تفرجگاه های شماره یک زندگی میکنند . در میان آنها کسانی که اندکی شنا یاد داشتند ، یا بهاهیگری علاقمند بودند، کم و بیش دیده میشدند ولی مسلماً آنها بیکه زیاد مینوشیدند زیاد بودند . ناکسوس همچنانکه برای تزئین خلاهای دیوار سالون کشتی خودش بسهولت تابلوهای گوناگون تهیه دیده بود، در انتخاب و گردآوری این گروه خوشگذران نیز گویا دچار مشکلی نبوده است . کریج در میان آنان بایک کت فرانسوی کاملاً ناشناس، یک ستاره ایتالیایی و یک اصلزاده انگلیسی تعارف کرد و بعد هم سلامی بگروه باقیمانده افگند .

درین میان ناکسوس یک گیلاس و یسکی پرازیخ برای او حاضر کرد و بدیگران صدازده میتوانند خود برای خودشان سرویس کنند که البته برای آقایان خالی از تعجب نبود و برای کریج موجب نوازش غرور اومی شمسد . ناکسوس گفت :

- هیچ چیز را که مهم باشد، فراموش نمیکنم . نگاهی به اطراف خود افگند افزود : حتی لباس پوشیدن این خانمها را . ولی این وقت زیاد را در بر میگردد .

- انتظار کشیدن بهترین موضع گیری

است . یعنی مثل یک آدم متاهل صحبت کردم . من هیچ به این مساله عادت نمیکنم . همیشه فراموشم میشود .

دختر سینهایی اندکی روتش کرد . کریج از او پرسید : خوب باین ترتیب ما عازم کجا هستیم ؟

دختر در حالیکه سعی کرد خنده بی بر لب بیاورد . با صدایی لرزان جواب داد :

- مگر شما نمیدانید ؟
کریج ازین جواب حدس زد که این سوال برای خود خانم نیز گنجگاوای انگیز خواهد بود ولی اینبار بجای کریج ناکسوس جواب داد .
- برای کریج فقط گردش و سیاحت دلچسب است، نه جائیکه باید بروی میامرو .

اصلزاده انگلیسی از کریج پرسید :

- مگر شما بجائیکه میرویم علاقه نمیگیرید ؟
- نه دیگر خسته شده ام .
کونت فرانسوی گفت :

- ولی من تا هنوز شروع نکرده ام . ستاره سینهایی به سیک خاص ایتالوی هاشانه بالا افگند . نزدیک سه ثانیه بدنش مرتعش بود که این از نظر کریج ثبت نماند . مدلل گفت :

- ماه وینس میرویم .
- این خیلی خوب است .
کونت پرسید : وینس را بلدید ؟
- کمی .

اصلزاده داخل صحبت شد .

- جای بسیار بسیار قشنگی است . اما بطور وحشت آوری انسانرا خسته میکند . تمام مناظر آن مثل یک فلم سینماییخواخت است .
ستاره سینه گفت : واقعا راست میگوید مخصوصاً برای من که در آنجا خیلی از قلمها را بازی کرده ام .

کریج نیز با خود فکر کرد : من هم همانطور هنوز نوزده ساله بودم که با نازیبها که قصد داشتند بلر را منظر کنند، در افتادم و موفق شدم از آن جلوگیری کنم . افراد آنان حتی جوانتر از من بودند . علامه خاز آهستین داشتند و دوتو از همان به بعد آن خسار را گرفته و بدیوار دفتر خود نصب کرده بود .

بعد با صدای بلند گفت :

- میخواستم آن ساعت بزرگ را تماشا کنم . ساعتی که دوتو روی برج آن بالا شده میخواستند غرقه های آنرا بشکنند .

اصلزاده گفت :
- ولی بهترین آثار از کار پاسیونها ست . در این میانه چند عدد از مانتی گناتیز وجود دارد .

و بعد تا طلوع ماه راجع به انار کار پاسیونها و مانتی گناتیز صحبتی طولانی کرد . ناکسوس هنوز هم منتظر خانمش بود . وقتی اوبختی را راجع به اختلاط رنگها در تابلوها آغاز میکرد، صدای ناکسوس تمام صحبتها را قطع کرد : «عزیزم، کجا اینقدر معطل شدی؟» زنی روی آخرین پله های زینه نمایان شده بود . ناکسوس بسوی او شتافت آن لحظه و آن صحنه یعنی برخورد ناکسوس با زنی در حافظه کریج گویی نقش جاویدان برای خود گزید .

فلیپا لباسی نقره بی رنگ بر تن داشت . این لباس ابریشمی نفیس و دست یافت در پرتونورمه به اوشکل خیال انگیز، رویایی و خیره کننده بخشیده بود . سرپای اندام ظریف و برانده اش بی معادله از دست میبرد و رفتار کبک و آرش دیوانه کننده بود . در آن لحظه رویایی بهترین مثل آن پریان افسانوی شده بود که دستگهای تلویزیون، شبزادگان و میلیاردرها سعی میکنند با صرف میلیونها دالر آنرا از جنگ هالیو دبرایند و در انحصار خود در آورند . کریج شنید که اصلزاده به کونت میگوید : «اینکه صبر کرده تا ماه طلوع کند و بعد حاضر شود ، نهایت زکات او است .»

بعد فلیپا با زوبیازوی ناکسوس میان جمع مہمانان رسیدند و پرتو چراغهای رنگارنگ آنرا در بر گرفت . آنوقت کریج بجای معصومیت اولی که در سیمای او تشخیص داده بود، زیر قیافه آرام فلیپا، ذهن گنجگاو دقیقی را یافت که خیلی به طرز رفتار و رفتاری «تسا» شباهت داشت . لومیس حق بجانب بود معلوم میشد این زن خیلی رنج کشیده است .

ناکسوس وقتی بجمع مدعوین نزدیک شدند رو به سرش نموده گفت : «عزیزم، میخوامم تریه جان کریج دوستم معرفی کنم .» زن جوان بدون لحظه ئی تامل دست بسوی کریج دراز کرد . دستهایش کمی سرد و عرقناک بود . انگشتانش ظریف اما پر قوت معلوم میشد . مجموعه وجود او یک زیبایی تسخیر کننده و اطمینان بخش را نشان میداد و کسی هم که میخواست مالک چنین مجموعه نفسی باشد، طبعاً بایستی قدرت کافی میداشت . آنقدر قدرت که حتی بیم مرگ را باید بدل راه نمیداد . فلیپا بالحنی دلنشین گفت :

- آقای کریج، از آشنایی باشما خیلی خوشحالم .

- افتخار میکنم، خانم ناکسوس .
ناکسوس، خنده مسرت آلودی کرد و گفت :
- آری . آقای کریج و خانم ناکسوس .
شمانونفر برای همدگر تان فقط جان و فلیپا بوده میتوانید، همین کالیست .
بعد با هر دو دست قوی خود فشاری بهردوی آنها وارد کرد تا بهم نزدیکتر شوند . فلیپا گفت :

- واقعا، اینطور بهتر میشود .
و کریج افزود :

- منم این پیشنهاد را ترجیح میدهم .
گارسون گیلاسهای مشروب را نزدیک آنها نگه داشته بود . ناکسوس یکی از گیلاس ها را برداشته به زن داد . هر دو جفت مناسبی به نظرمی آمدند چنانکه اگر از هم جدا میشدند، هر دو وجود نداشتند .

اصلزاده گفت : «خیلی زیباست، نیست؟» کونت به آوازی مثل سرگوشی جواب داد :
- اگر با چشم خود نمی دیدم باورم نمی آمد .
دختر سینهایی با زهم ناراحت شد ولی در خود توان قدرابری باین واقعیت را ندید . کونت گفت :

- راستی، ما راجع به وینس صحبت میکردیم .
و اصلزاده تأیید کرد :



ستاسی دور خنی ستر یا علت خه شی دی؟ د خینو ستر تیاؤ علت تر اوسه پوری نه دی موندل شوی

د ستریا تشخیص په رښتیا سره
گران کاردی که زړه دنارو غیو
د تشخیص دپاره الکترو کار دیو
گرام او د ماغزه دنارو غیو دپاره



خواصل مطلب د همدغی کلمی یعنی
(ستریا) په باره کی ؤ.
آیا د ستریا احساس یو ډول
ناروغی ده ؟ ... که څه هم په ډاکتری
قاموس کی په دغه نامه کومه ناروغی
نشته ، خو نشی کیدای چه هغه یوه
کیسه وپولو ځکه چه ستریا یا هغه څه
ده چه موجوده ده او خلک هغه
احساسوی ، که هغه څخه رنځ وړی
او شکایت ور څخه کوی .

په حقیقت کی ستریا او د زړه
کمزوری او له حاله وتل هغه څه دی
چه انسان د جسمی او روحی پلوه له
له خپل طبیعی حالت څخه راباسی او
هغه پکو کوی . د دغه کانگرس له
برانیستلو څخه څه د پاسه پنځه
کاله تیریزی مگر په دغه وضع کښی
کوم وړو کی بدلون نه دی پیدا شوی.

هغه کارچه دسپری د علاقی او ذوق سره سم

وی، لږه ستریا پکښی احساسیږی.

په هغو کسانو کښی چه بایسکل سپرلی

کوی ستریا اود اعصابو کمزوری دنو رو

خلکو په نسبت دوه چنده لږه ده .

د ۱۹۶۶ کال د سپتمبر په میاشد،
کی د ډاکترانو او د روحی ناروغیو
د متخصصینو بین دلملی کانگرس
خپله دریمه غونډه جوړه کړه چه په
زرگونو تنو ډاکترانوروح پیژندونکو
او علاقه لرونکو کسانو پکښی گډون
کړی ؤ دوی په دغه غونډه کی راتول
شوی وو تر څو د (ستریا) زمونږ
د معاصرې پپری ددغه زرگون لرونکی
خبری د بلا په باره کسی خپرنی او
خبری وکړی او هغه ترکتی لاندی
ونیسی .
شک نشته چه دوی په ساده ژبه
خبری اتری وکړی او هغه ترکتی لاندی
او نا آشنا توری د عادی خلکو په
غورونو کی زیات اوریدل کیسری



کله کله د شپي له خوا زیات کارچه د بی خوبی سبب کیږی ستریا منځ ته راوړی .

په ښاری ژوند کی چه د نقلیه
وسایلو له امله شورا وز وږ پیدا
کیږی ، دانسان دپاره ستریا
پیښوی .

ژوندون



په آزاده فضا کې پلي گرځيدلي په تيره بيا د هغو کسانو د پاره چه د بنکار سره زياته علاقه لري، ورځني ستر ياوي له منځه وړي .



د ثقلیه صنایعو سره دانسا ن رابطه زیاتره دستر یا علت دی .

الکترو انشغالو گرام شته د دغه حالت د پاره تر اوسه د ستر یا سنجوونکی آله نه ده اختراع شوی او ډاکتر نه پوهیږي هغه ناروغ چه د ده په وړاندې ناسست دی او نه خپلو نارامیو، ډارونو، د زړه د کمزوری او له حاله وتلو څخه شکایت کوي، آیا د یوه روحي احساس خښه په عذاب دی او یا په رښتیا سره به یوه راز جسمی ناروغی اخته دی که هر

هغه ناروغ چه د زړه د کمزور تیا او له حاله وتلو څخه کوکاري کوي، په روحي ډله کې وگڼل شي، آیا د غه خطر نشته چه هغو ناروغیو ته به مرته ونشي چه په ځینو کې رښته خغلولی ده؟ د دغو دوو ډلو د پیرندلو د پاره یوازی یوه لار شته او هغه له ازموینځیو څخه مرسته اخستل ده که څه هم په دغه کار سره د ناروغ ویره او نارامی زیاتیری مگر هیڅ ډاکتر

پورتنی غدی په ترشحي نیمکرتیا وړ اخته شویږي پروفیسر (لوسون) د دغې ناروغی نښې داسې څرگندی کړیدی: (ناروغ گه پېڅ چه له خوبه راپاخیږي له همدې امله نشي روغ او خوشحال دی، مگر په ورو ورو ده ته ستر یا پېښیږي او کولای چه په کار او کوشش لاس پوری کړي .)

ځینی خلک له ډوډی خوړلو څخه وروسته د صف و خوب وړلو احساس کوي په دغه برخه کې پروفیسر (لوتون) د کلسترول او نورو غوړو

باید هغه له یاده ونه باسي د یسری جسمی ستر یاوی د سختو ناروغیو لکه د یوی عفونتونه د څگر د پړسوب او عفونی مونو کلیوز په وروستیو مرحلو کې لیدلی کیږي او په دغسې یو حالت کې استراحت لازم دی او که دناروغی د ثقا همت دوره لنډه شي دغه ضعف او بیحالی به تر او ب د ی مودی پوری پاتی شي .

د داخلی غدو هور مو نو نو د از مونی او اندازی د خستلو له لاری به دی پوهیدای شو چه د دغو غدواتو په عمل کې اختلال شته که ستر یا زیاته او کمزوری او بیحالی پکې څرگندی، فکر کیدای شي چه

پاتی په ۵۷ مخ کې

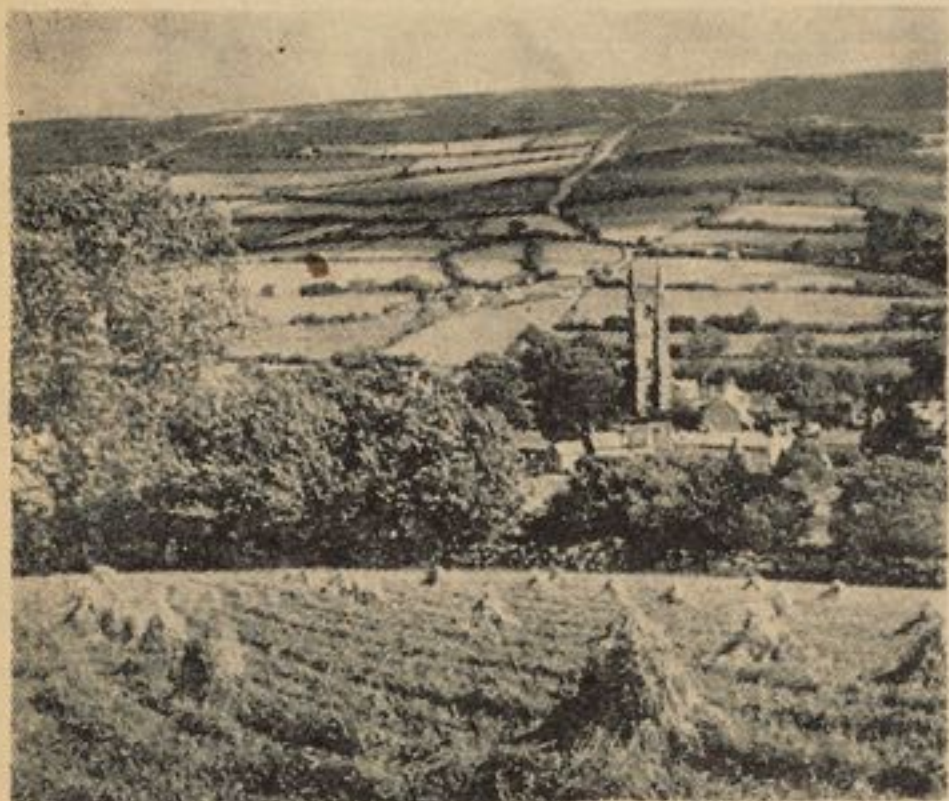


بنماری ژوند چه شور او زوږ ورسره یوځای وی، دانسان د پاره د ستر یا د منځ ته راتلو وسیله ده. شماره ۴۰

پارک‌های ملی

ترجمه رهپو

یلوستن - اولین پارک ملی جهان... صدسال
قبل در ایالات وایمنگ و مونتانا آمریکا
بوجود آمد.
در انگلستان و ویلز اکنون ده پارک ملی وجود
دارد.



در سال ۱۸۷۲ کا نگرس امریکا قانونی را گذراند که بموجب آن یک بخشی از ایالت وایمنگ و حصه از ایالت مونتانا به پارک ملی تبدیل گردید. در این قانون چنین آمده است که: «پارک عامه ای یا سرزمینی برای خوشی و سرور مردم به میان آمد.» این یلو ستن پارک بود. این پارک برابر وسعت هفت پارک انگلستان می باشد. طبق این قانون از جا گزین شدن با شندگان جدید

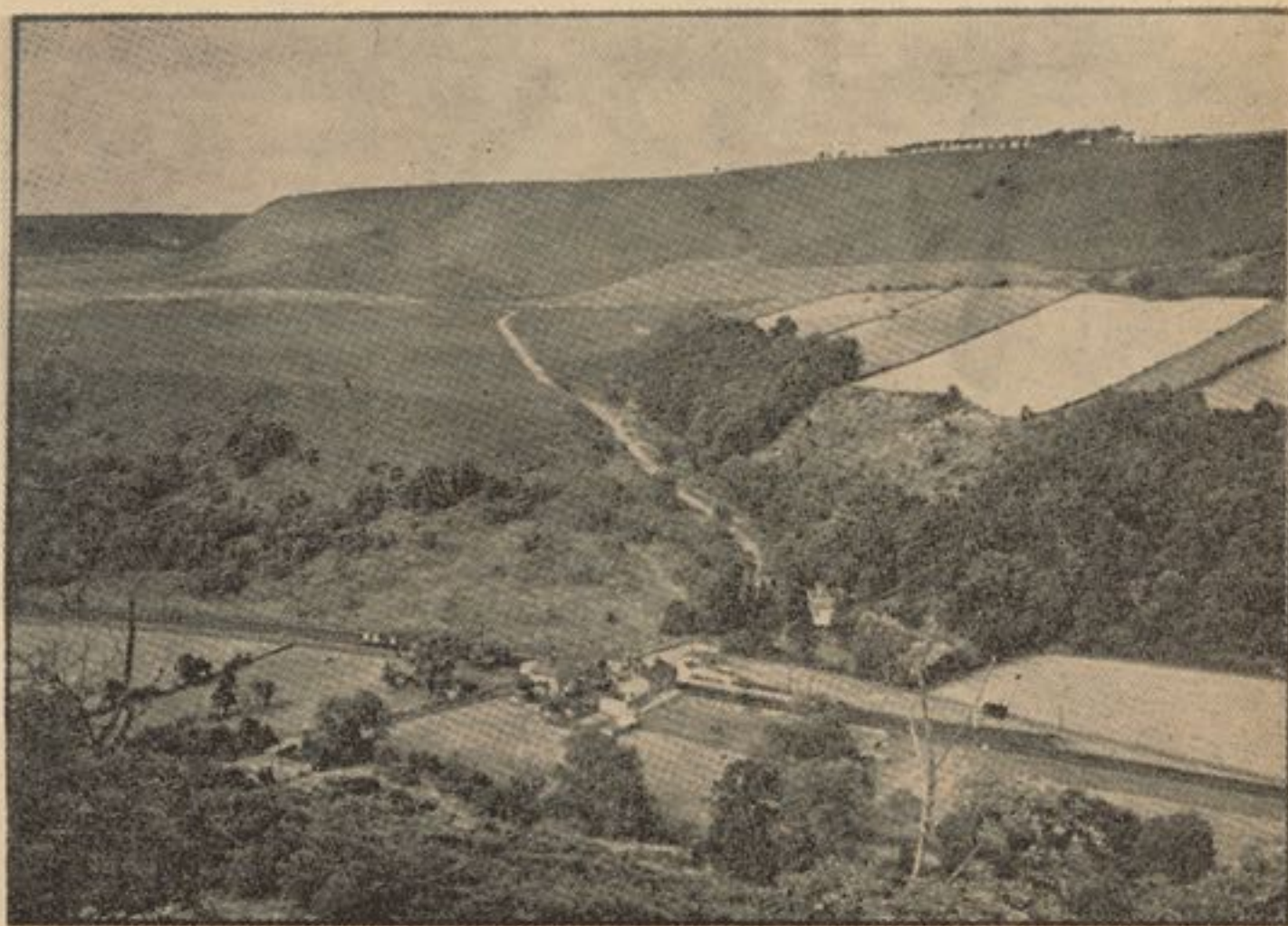
جلو گیری بعمل آمده و مسئولیت نگه داشت آن به عهده وزارت داخله تعلق گرفت. این بخش، کسره تلاش های دو نفر امریکا می است که آنان زیر تأثیر زیبایی ساحه واقع شده و به این نتیجه رسیدند که برای جلوگیری از ویرانی آن توسط مهاجرین دست به اقدامات بزنند. این ایده و نظر بزودی به کانادا نیز سرایت نموده و در آنجا پارک همانندی

پارک ملی دارنمود که در آن کلیسای زیبای قرن پانزدهم حفظ شده است

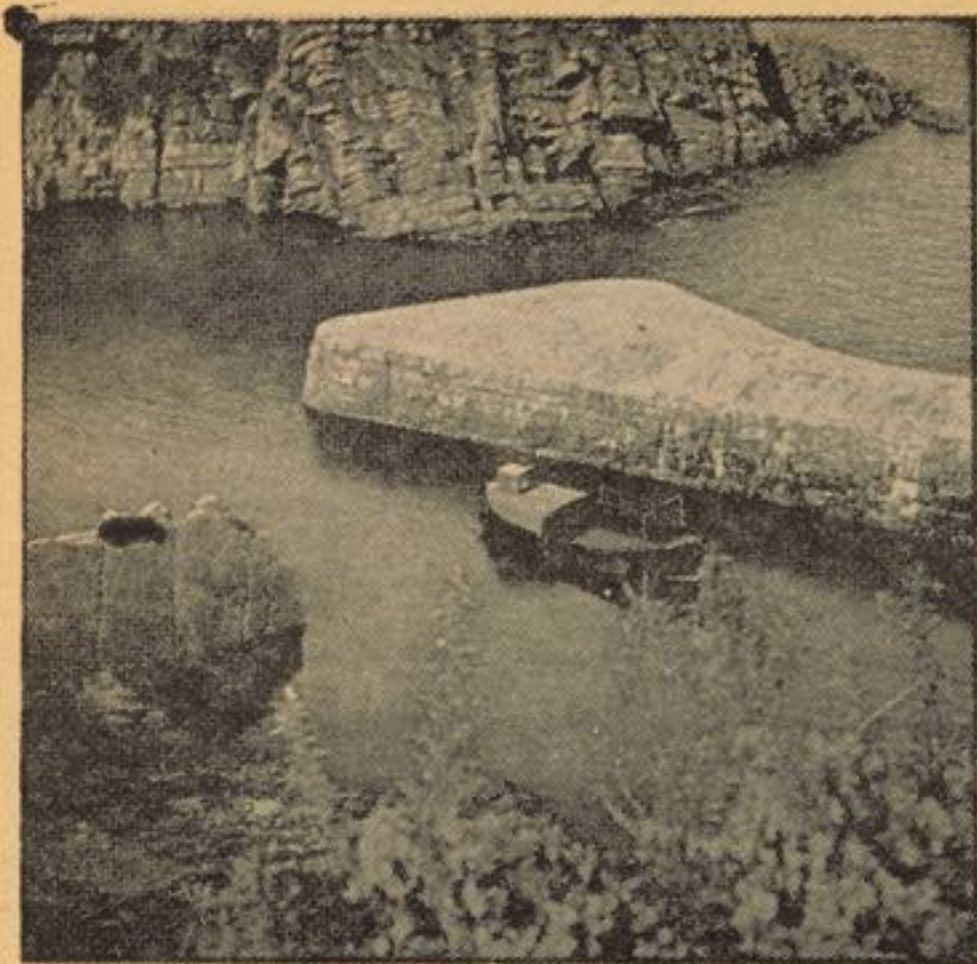
بنام بانف در سال ۱۸۸۵ بیان آمد. مردم «از طرف کا نگرس تبدیل مانند یلو ستن این ساحه داری چشمه های آبگرم و مناظر زیبا ست.

در ازای این صد سال زیاده از ۱۰۰۰۰ محل برای پارک های ملی در امریکا قبول گردید ولی با آغاز قرن نوزدهم سر زمین انگلستان و ولز توسط مهاجران، استخراج منابع معدنی و نتایج انقلاب صنعتی به ویرانی کشیده شد. بهمین دلیل بود که در سال ۱۸۸۹ رهبرمانچستر گاردین از دولت خواست تا ساحه دریاچه هارا ملی اعلام دارد. تا به این ترتیب اولین گام برای حفظ این محل از تشبثات اقتصادی برداشته شود.

در طول پنجاه سال این جنبش اوج گرفته و اکنون سعی می شود تا برخی از کوه ها نیز به پارک ملی تبدیل گردد. روی این دلیل پیشنهاد های طی سال های ۱۹۲۴، ۱۹۲۶، ۱۹۲۷ در پارلمان بمیان آمد ولی از آنجاییکه در آنوقت اکثریت نمایندگان پارلمانرا سوداگران میساخت آنان تحت عنوان «دولت سوداگر» این پیشنهاد هارا خنثی نموده و بدان ترتیب اثر ندادند. ولی روز بروز افکار عامه در اینمورد شکل جدی گرفته و در سال ۱۹۳۲ یک درخواست که در آن نظر بسیاری



ایشم یکی از پارک های ملی که مورد استفاده همگان است



ازین آبها هرکس میتواند برای شنا و کشتی رانی استفاده کند

میدهند در حالیکه این کار نادرست
 ودور از روحیه يك پارک ملی است.
 وبه این ترتیب مالکیت خصوصی در
 درون این پارک های ملی مشکل
 بزرگ دیگری را ایجاد نموده که
 تاکنون راه حل درست نیافته است.
 بقیه در صفحه ۴۷

غرب انگلستان وولز قرار دارد .
 وقتیکه يك ساحه برای پارک انتخاب
 میشود دیگر کسی حق ندارد بر آن
 مهر مالکیت بزند. در بخشی از پارک
 های ملی عده ای از مردم هم چنان
 زندگی روزانه و عادی خود ادامه

ساحه های وسیع زیبا و به صورت
 نسبی دارای حیوانات وحشی رامی
 توان به صورت زیر دسته بندی
 نمود .

۱- زیبایی يك محل باید حفظ
 شود .

۲- زمینه هوا خوری و گرد ش
 در هوای آزاد برای مردم آماده
 شود .

۳- حیوانات وحشی ، تعمیرها و
 جای ها بیکه از لحاظ معماری
 ارزشمند است نگه داری شود .

۴- از آن ها به صورت اساسی
 کار گرفته شود .

در گزارش او ده جای بحیث
 پارک های ملی نشانی شده و مشکلات
 این محل ها نیز گنجانیده شده
 بود .

در سال ۱۹۴۵ ، به اساس گزارش
 دوور کمیته جدیدی تحت ریاست
 اتر هوب هوس بمیان آمد. این
 کمیته طی گزارش در سال ۱۹۴۷ ،
 طرح برای ایجاد پارک ها ریخت که
 این ترتیب پارک های کنونی انگلستان
 بوجود آمد. بخش زیاد در شمال و

مردم انعکاس یافته بود ترتیب شد،
 نبرد با کهنه گرایان در گرفت و حتی
 تعداد هم زندانی شده و به چند
 سال حبس محکوم شدند . حتی این
 موضوع بار دیگر داخل اجندا ،
 پارلمان شد ولی بخاطر آرا کم هم
 چنان دست نخورده باقی ماند .

تا اینکه در سال ۱۹۳۹ شکل
 نوی بمیان آمد. در آن زمان کمیته ای
 تحت رهبری جستس اسکات تشکیل
 شد و سپس در سال های ۱۹۴۲ و
 ۱۹۴۳ وزارت خانه جدید بنام وزارت
 شهر و ده بمیان آمد و این امر به آن
 تعلق گرفت

وزیر جدید اعلان نمود که از
 مهندس معروف جان دوور خواسته
 است تا این موضوع را مطالعه
 نموده و مشکلات ایجاد پارک های ملی
 را در انگلستان و ولز به صورت
 دقیق ارزیابی نماید . گزارش این
 مهندس در تاریخ ایجاد پارک
 های ملی جای بزرگی دارد زیرا در
 آن بررسی هم جانبه از این موضوع
 شده بود او در گزارشش نوشته
 بود که :



يك منظره از پارک ملی ایكه زیبایی زیاد دارد

انکشاف تدریجی موسسه نسوان در لشکرگاه

کودکستان این شهر برای پذیرش تمام اطفال از هر طبقه اجتماعی آماده است. موزیمی برای نگهداری انواع دوخت های قدیمی تاسیس میشود.



بیغله حدیثه امره موسسه نسوان لشکرگاه

زنان کشور ما در سالهای اخیر توانسته اند در فعالیت های اجتماعی سهم قابل ملاحظه ای بگیرند ، البته وقتی میگویم سهم قابل ملاحظه بدان معنی نیست که زنان از تمام حقوق خویش بر خور دار شده اند . متناسب زمانیکه زنان در چهار



یکی از صنوف کودکستان: در دو طرف عکس دو تن از معلمات این کودکستان دیده میشوند

مرد بزرگ توانستند نهضت های خود را پی ریزی کنند . کم کم زنان از بند چادری خلاص شدند و توانستند در ادارات و موسسات شامل کار شوند و عملاً داخل اجتماع گردند . از جمله موسساتی که بیشتر با زنان سر و کار داشته نهضت های زنان را منسجم میسازد و از حقوق شان دفاع می نماید ، موسسه نسوان است .

موسسه نسوان کابل نمایندگی هائی در اکثر ولایات کشور دارد ، اما موسسه نسوان در شهر لشکرگاه که درین راپور از آن صحبت خواهیم کرد بدون ارتباط با موسسه نسوان مرکز تاسیس شده است و بعد ازین ممکن است به موسسه نسوان مرکز مربوط شود . در عمارت کودکستان لشکرگاه که آنهم مربوط موسسه نسوان است محترمه امره کبود کستان و چند تن از معلمات کبود کستان را ملاقات کردم . این کبود کستان (ملالی و رکتون) نام دارد . بیغله حدیثه امره موسسه نسوان

در سال ۱۳۴۶ موسسه بشکل شعبه کوچکی که فعالیت آن صرف گدی سازی بود تشکیل شد ، در این موسسه بیشتر زنان خارجی کار میکردند ، بعد تر ایجاب میکرد خود خانم های منور افغان آنرا اداره کنند و فعالیت های موسسه را گسترش دهند . بعد تر کودکستان هم در چوکات این موسسه تشکیل شد که ظرفیت ابتدائی ۳۰ نفر شاگرد را دارا بود و یک معلم در آن کار میکرد اندکی بعد خانم های آلمانی اداره کودکستان را بعهده گرفتند آنها چندین سال درینجا کار کردند از شروع سال ۱۳۵۱ دو باره خانم های افغان اداره کبود کستان را بعهده گرفتند و ظرفیت کبود کستان به ۱۰۵ نفر رسید . فعلاً ما ۸۰ طفل رادر کبود کستان زیر تربیه گرفته ایم . اطفال تسخت رهنما ئی یک سر معلمه (بیغله شفیقه ظاهری) و چهار معلمه (بیغله حفصه ، بیغله صالحه عمری میرمن شریفه و میرمن حمیده) تربیه میشوند . می پرسم :



معلمه های کودکان لشکرگاه

باز است چنانچه همین حالا علاوه از اطفال مامورین اطفال کسبا کاران ، دکانداران و کارگران نیز در کود کستان می آیند و از آن مستفید میشوند .
می پرسیم :
در چه ساعاتی کود کستان برای اطفال مشغولیت هائی فراهم می کند .

اطفال از ساعت ۸ پ ۱۲ ظهر در کود کستان می باشند .
پروگرام های شان نظریه سرد بودن و گرم بودن هوا فرق میکند آیا شما باوالدین اطفال هم تماس دارید ... ؟
- بله ... بعد از هر دو ماه والدین

- موسسه نسوان اینجا مربوط موسسه نسوان مرکز است یا ...
جواب میدهد :
- تا حال موسسه مربوط خود پروژه بود ولی ممکن است بعد از این مربوط میرمتو تولنه کابل شده شکل یکی از نمایندگی های آنرا بخود بگیرد .
می پرسیم :

- محترمه مکمل ... آیا غیر از کود کستان فعالیت های دیگری هم درین موسسه جریان دارد ... ؟
- بله .. در موسسه شعبات گلدوزی خیاطی و سواد خوانی وجود دارد در آینده مدنظر است این موسسه کورس های تدبیر منزل نیز دایر کند ، فعلا موسسه خانم ها را در قسمت دوختن و گلدوزی هارهنمائی میکند حتی این موسسه کار های دستی خانم ها را بمعرض فروش گذاشته پول آنرا به خانم های مذکور مسترد می نماید تا از یک طرف سر گرمی جالبی برای آنها خلق شود و از جانب دیگر عایدی نصیب آنها گردد .



جوانان پوهنتون موقعی که از صنف های کودکان باز دید می نمایند

در موسسه مذکور پارچه های زیبا و قشنگت سوزن دوزی را مشاهده کردیم واقعا صنعت گل دوزی در آن شهر جالب و درخور توجه است .
می پرسیم :
تنها اطفال مامورین پروژه درین کود کستان تربیه میشوند ... ؟
بیغله حدیثه پاسخ میدهد :
نخیر ... کود کستان تنها به اطفال مامورین اختصاص ندارد بلکه دروازه آن بروی تمام اطفال

می پرسیم :
آیا درین منطقه کسانی هستند که بتوانند قالبین بیافند ... ؟
این صنعت دشوار و مشکل است .
پاسخ میدهند :
در شهر لشکرگاه ناقلین از هر گوشه و کنار کشور آمده اند و در اینجا مسکن گزیده اند در میان زنان ناقلین هستند کسانی که صنعت قالبین بافی را یاد دارند ، اگر وسایل برای شان فراهم گردد آنها هم خود شان کار میکنند و هم به زنان دیگری که آرزو داشته باشند این صنعت را بیاموزند ، قالبین بافی را خواهند آموخت .
محترمه حدیثه مکمل توضیح میدهد :

خیاطی هائیکه هنر سی چهل سال قبل را نشان میدهد متاسفانه در حال از بین رفتن است ، در آن وقت طرز های خاص دوخت وجود داشت ، ممکن است در آینده این نوع دوخت ها فراموش شود و دیگر کسی نتواند آنرا تقلید کند ما در نظر داریم موزیمی بسازیم ، و این نوع دوخت ها را بحیث مودل در آن بگذاریم ، بدین وسیله دوخت های مذکور بدست فراموشی سپرده نخواهد شد .

میگویم :
براستی این نظر خوبی است کاش عملی شود .
او میگوید :
درین قسمت جدی تر اقدام خواهیم کرد ، شاید متوجه شده باشید که بعضی از خانم ها دوخت های قدیم را بحیث مود جدید بکار

اطفال دعوت میشوند و با آنها در مورد اطفال شان مذاکراتی صورت میگیرد . گر چه تماس معلمین کود کستان در مواقعی که ایجاب کند با مادران اطفال جریان دارد .

می پرسیم :
- آیا در نظر ندارید فعالیت های موسسه را بیشتر سازید ... ؟
مسلمتا فعالیت زنان نمیتواند محدود شود بخصوص که حالا زمینه آن هم فراهم گردیده است ... ؟
محترمه حدیثه جواب میدهد :

- چرا ... ما بفکر این هستیم تا در صورت امکان فعالیت های موسسه را بیشتر ازین گسترش دهیم بطور مثال میتوانیم درچوکات موسسه شعبه قالبین بافی دایسر کنیم .



پروگرام های اطفال نظریه سردی و گرمی هوا فرق میکند شماره ۴۰

ده مندان خاندان

هویدا و پروگرام جالب رادیوئی او

درعکس هائیکه مشاهده میکنید یک آدم متفکر و جگر خون در پهلوئی آدمی که آخرین حد نشاط را میتوان در چهره اش خواند بنظر شما میرسد .

این آدم متفکر هنرمند محبوبیست بنام ظاهر هویدا که اگر نامش را هم ذکر نمیکردم شما او را مسی شناختید و اما شاید بگوئید هویدا در عکس رست گرفته ، یا جگر خون است و یا حادثه او را متالم ساخته است باید عرض کنم که هیچکدام این حد سیاحت درست نیست زیرا من فکر دیگری دارم ، تهیه یک پروگرام برای رادیو یا ترتیب یک صفحه برای ژورنال یا آنقدر مشکل است که آدم را دچار سرگیجه میسازد ، و من فکر میکنم که بناغلی هویدا در همین لحظه بفکر اینست که پروگرام مخصوص خودش را برای جمعه آینده چه گونه ترتیب کند پروگرام ظاهر هویدا را که در روزهای جمعه نشر

میشود مسلما شنیده اید و حتما خوش تان آمده ، این مطلب ثابت ساخته است که هویدا علاوه از آواز گیرا و آهنگ عای دلپسندش میتواند از عهده تهیه پروگرامی بدرشده و آنرا بشکل ارزنده عرضه کند و از طریق این پروگرام آدم میتواند حدس بزند که هویدا (صاحب همین عکس جگر خون) تاجه حد آدم شوخ بزله گو و طنزازی است (منظورم از طنزطنز نویسی و علاقمند طنز است و با طنزازی های سیاه سرها اشتباه نشود)

و اما عکس طرف راست . این آدم (جک دل آغا) است یا بهتر بگویم آقای (روشنفکران) است در ضمن شاید گل آغا یوسف یا شیر آغا فریدون باشد ، و یا اگر اشتباه نکرده باشم همان خسرو پهلوون درام پر جیره است و یا شاید هم یکی از قهرمانان درام پارتمان ، بهر حال او اکبر روشن

موسسه هنری رخشان کنسرت شروع به فعالیت هنری کرده است.

روز ۲۶ عقرب هنر مند ان رخشان کنسرت اولین پروگرام هنری خود را آغاز کردند . این پروگرام به مناسبت استقرار رژیم نوین ترتیب یافته بود ، نمایشات رخشان کنسرت بصورت مداوم جریان دارد . این موسسه به امتیاز و مدیریت مسئول بناغلی حلیم و سر مایسه



گذاری محمد آصف رخشان، حاجی محمد سرور و محمد شاه و ناصر پورن قاسمی در اوایل میزان تاسیس شد که فعلا ۲۵ نفر پرسونل دارد بناغلی درمحمد سایر هراتی بحیث رییسور هنری و ستیز مینجر و این هنر مندان در پروگرام ها حصه دارند .

محمد بشیررخشان، فرید رخشان ماری مهتاب ، ستاره مهتاب ، پروین جینا، شمشاد آهو و میرمن نور جهان ، بناغلی حلیم رخشان گفت :

موسسه ما نظریه اجازه و امتیاز رسمی وزارت اطلاعات و کلتور شروع بفعالیت نموده است . تماشاگران با وجد و سرور خاصی از پروگرام های هنری ما استقبال می نمایند چنانچه در هر نمایش صد ها قطعه پست کارت تبریکی بما میرسد .

فرید رخشان و پیغله ماری مهتاب که زیر نظر استادان موسیقی تربیه میشوند استعداد فوق العاده ای از خود نشان داده اند .

رخشان کنسرت اولین موسسه هنری است که بعد از وضع پالیسی کلتوری در رژیم نوین جمهوریست

هنر مند معروف کشور است اما اینکه چرا اینطور قاه قاه خندیده علت آنرا نفهمیم شاید در برابر کاهه رست گرفته باشد بهر حال من نتوانستم درست حدس بزنم.



ظاهر هوید



اکبر روشن

مهتابی

شب آخر دوان دوان رفت
تابیتم به آخرین باوش
نرم نرمم زدم بدر انگشت
کردم از خواب ناز بیدارش

شب مهتابی غم انگیزی
ماه آهسته در چیدن بود
اندکی سرد و اندکی دلگش
باد پائیز در وزیدن بود

آمد آسیمه سر برون زاناق
لرز لرزان و سست و برهنه با
گفت: باناله وار آوایی :
راستی رای رفتن است ترا ؟

مانده عریان برون زجامه خواب
آن برو بازوان و دوش سپید
اندر آغوش ماهتاب خزان
از دم باد سرد می لرزید

اشک گردنده حلقه بسته به چشم
شرم بر گونه های سوزانش
تنگ در گردنم حمایل کرد
ناگهان بازوان عریانش

لحظه ای چند خیره ماندو خموش
نگه خویش بر نگاهم بست
آه ! دیدم که آن تکه میگفت :
رشته وصل ما گیسست ، گیسست

گفتمش: نازنین خدا حافظ
لیک او خیره ماندو هیچ نگفت
موجی از میسوان خود بگشود
و اندر آن مبرو دود را بنهفت

چهره ای روی چهره ای افتاد
تیش هر دو دل فزونتر شد
بازوانی فشرده گرد رها
اشکی افتاد و گونه ای ترشد

آوازه

نیمه شب بود و غمی تازه نفس
ره خوابم زدم مانندم بیدار
ریخت از بر تو لرزندهی شمع
سایه ی دسته گلی بر دیوار

همه گل بود ولی روح نداشت
سایه ای مضطرب و لرزان بود
چهره ای سرد و غم انگیز و سیاه
گوئی مردی سرگردان بود

شمع خاموش شد از تنگی باد
اگر سایه به دیوار آماند
کس نرسید کجارت ؟ که بود ؟
که زدی چند درین جا گذراند

این منم خسته در این کلبه تنگ
جسم در مانده ام از روح جداست
من اگر سایه خویشم ؟ یارب
روح آواره من کیست ؟ کیاست ؟
(فریدون مشیری)

گناهکار

دل من جنگ اسون است و بر عشق
در آن بنهاده از خود بازگاری
زهر مبری در او اسوده بادی
زهر مویی بر او پیچیده تازی

زرافشان ، پرگره ، شیرنگ بی تاب
بهم پیوسته بسگسو درین جنگ
غش درانتظار زخمه ی سوز
که تا خود راز ها گوید به آهنگ

شبانگهان که در تنهایی سردی
بدانم گرم این ساز کهن گوی
بزیو لغزش نرم سر انگشت
هزاران باد خوش خیزد زهر موی

فضای خانه لرزد آن چنان گرم
که زبیا کودگامم بر سر آیند
پدر ! این چیست این بانگ دلاویز
که در کاشانه ما می سرایند ؟

زخم از گوشه دیگر کشد بانگ
که بس کن مرد ، زین هنگامه بس کن
نه برنایی دگر با این دوفرزند
بدین بیرانه سر ترک هوس کن

ولی من دور از آن اندرز بیگانه
دو گوشم بر سرود آسمانهاست
دو چشمم خیره چون کوران و زان باد
سر آتشم بر استخوانهاست .



زیر نظر : گل محمد ادیبار

مضمون یاس

همچو شاخ بی بری دور از تبار افتاده ام
تک و درخت وحشی ام کز برگ و بار افتاده ام
آتش خاموش عشقم کز شرار افتاده ام
سکه قلیم ز جیب روزگار افتاده ام
بسکه بی مقصد گشتم بسکه خوار افتاده ام
حالی در پای خم مست و خمیر افتاده ام
مرغک بشکسته بالم جان نثار افتاده ام
بر مذاق اهل عالم نساگوار افتاده ام
ناکجا بنگر که لبریز از بهار افتاده ام

روزگاری شد جدا از وصل یار افتاده ام
لی کسی در سایه ام بنشست ولی یارم بدید
برق خرم سوز آمم راهگر تاثیر نیست
گر کسی بردارم ، از خاک دور اندازم
نی زیاران مبرمی بینم نه کین از دشمنان
چون نشد از کعبه و از دیر حاصل کام دل
گر کنم پرواز می افتم برویار دگر
نسبته آشفته مضمون یاسم زان سبب
هر نفس دارم بر تنگی جلوه دیگر بیایغ

می تیم از ذوق مردن وعده دیدار هست
امشب با مرگ یاران ناقرار افتاده ام

محمد سمیع انتخاب

جنگل

ای جنگل بزرگ من این برگهای زرد
بازیچه های بال و پر باد های سرد
فریاد شوند یکسره در برف ناپدید

زیبایی گشاده رخ راز های تو
خوشترنگی نهفتهی آواز های تو

خسپند زیر چادر یخ بستهی سفید

در شاخه های لخت تو زنگوله های تیز
گردند بر سر کفن برف اشک دیز
افتند گاه گاه جوتیر از گمان مرگ

آهو بسان کودک بی مادرو پدر
تنها ، گرسنه ، غمزه ، گمراه ، در بیدر

در برف سم و بوزه گذارد برای برگ

این ابره گاه روی هستند در گذار
مانند کوه و دوه و دریای بالدار

با منج های زرین از کان آفتاب

فریاد شوند یکسره چون کیمه سیاه
ریزند همچو مستان در بردو باختگان
در دست های لایغر تو سیم های ناب

یکروز برف های تو گردند زبرو دو
یخ ها شوند آبله رخسار و زشت رو

از میخ های چکمه بی مری تفنگدار
آهوی بیگناه شود زخم دار و لنگ

با خون خون نویسد در برف سیمرتک
بدرود جنگل من ! خوش باش در بهارا

دکتور گلچین

از: ناصر طه پوری

دشت تبار

منم شام ریچور بی مهتابی :

- که هرگز ندیدم ز مهر تو تابی

منم دشت تبار مقهور و متروک

- که بر من تباریده هرگز سحابی

شده ز ندگی ، بیتو دوزخ به چشم :

- سراسر شکنجی ، سراپا غذایی

همه شب ، بیاد تو اختر شمارم

نه خوابی ، که بینم رخت را بغوابی

ز فریاد من شد زمین و زمان ، پر

فغان دلم را ندادی جوابی

من و تو : دوتا ساحل دور و مپجور -

- که پیک دلم بود موج آبی !

- چه موجی که گاهی هم از خشم توفان :

شود محو و نابون ، همچون حیابی

غمت : انتخاب دلم ، از جهان شد !

- کجا بهتر از این بود انتخابی ؟

طه پوری ، ز عشقت ، چنان مست مست است :

- که از حرف حرفش ، بریزد شرابی

الوغ، ارابه چی

رنگ تریاک پهلوی هم قیده شده بودند .
 الوغ دوحه از آنرا که باندازه های نخودخام بودند روی زبانش گذاشت و جوشید .
 درحالیکه شیرۀ تلخ آنرا قورت میداد، چشمانش بشکل عجیبی می درخشید . آخرین قطره تریاک که از گلویش پائین رفت، بدنبال آن یک پیاله جای نوشید . وبعد پیاله های دیگر را غورت غورت کرده به حلق سرازیر نمود .
 یوسف علی دردمتیکه الوغ تریاک و جایش را فرومی برد، متساقانه او را می پایید . میل گنگی در درونش پیدار شده بسود . میخواست بداند که این ماده قهویی رنگ دیگر چه معجونی است؟ چه اثری روی آدمی میگذارد؟ چطور آدم را سر حال و وجد می آورد؟ چون دیده بود که الوغ بعد از خوردن آن خوش و مسرور می شد صمیمی میگردد و شیرین صحبت میکرد . و بعضاً هم قاه قاه می خندید یوسف علی از مدت قریب بیک ماه الوغ درین اتاق یکجاندگی میکرد و به همین مدت از آمدنش بشهر می گذشت . اما الوغ از سی سال با اینطرف به سپهر آمده و درین اتاق زندگی میکرد . درین سی سال همراه و انس دیوال زندگی او فقط (جفماق) اسپش بود .
 جفماق بود که درین سی سال برایش نان و تریاک می آورد . الوغ درین سی سال ارابه رانی کرده و سنگ کشیده بود، و باز هم سنگ میکشید . و شاید تا آخرین روز زندگیش باین کار ادامه میداد . در مدت این سی سال همین چراغ تیلی شب های او را نیمه روشن نگه میداشت . و درین سی سال تریاک روح او را از رنج و یاس در خود پناه داده بود .
 زره های تریاک کم کم در درگاههای الوغ پراکنده میشد . سستی رخوت او رو خوشایندی سراسر وجودش را فرا می گرفت . روشنایی کمر چراغ چون خرمن زیبای آفتاب در نظرش جلوه میکرد . الوغ در نشئه سنگینی فرورفته و جرت میزد . یکبار سرش را بلند کرده و متوجه یوسف شد . بعد آهی کشید و زبانش بحرف زدن نشود . بالهجه خاصی حرف میزد و بعضاً هم اصطلاحات ترکمنی را بکار میبرد . الوغ وقتی نشئه نمی بود درست و واضح صحبت میکرد و سخن هایش قابل درک می بود . اما وقتی که تریاک را می بلعید و نشئه و منگول می شد دیگر درک حرفهایش مشکل می گردید . چون مخلوطی از کلمات ترکمنی و دری از زبانش جاری میشد . اینبار نیز الوغ همانطور به حرف زدن شروع کرد و کلمات مختلف دری و ترکمنی از دهانش بیرون ریخت :
 (یوسف بچو... مین تری لیمه کوب معنت گوروب... مین او نژایل زحمت ترم من... او نژایل... آن سی سال زحمت ترم من... و بلند آدمی که گوروب من...)
 الوغ همینطور پیهم حرف میزد و یوسف و زحمت دیده است . و مدت سی سال سنگ کشی کرده و هزاران نامرادی ها و محرومیت ها را متحمل شده . و در زندگی با انسانهای پلیدی مواجه گردیده و...
 الوغ همینطور پیهم حرف میزد و یوسف علی با چشمان نیمه باز بسویش می تگریست اما فکر و حواسش جای دیگری بود . صدای الوغ مثل آوازی که از دور بیاید در گوشش می نشست . اما او به اندیشه خود فرو بود . معلوم نبود بچه می اندیشید . شاید به گذشته های زنجار زندگی فکر می کرد و شاید هم به آینده اش می اندیشید . آینده تنگ و تنی از مغفوم .
 لحظات زمان به تعقیب هم می رفتند .

الوغ پیرمرد ترکمن بالای بسترش دراز کشیده و به دستک های سقف نگاه میکرد . پهلوی بسترش یک چایتنک کلان مسی پراز جای باد و پیاله پتله شده چرکین و زنگنه قرار داشت .
 انگوشه اتاق، بستر کتیف و بویوناک دیگر نیز بهین بود . در اتاق، چراغ تیلی بی سیاه و چرکین آهسته آهسته دود میکرد و روشنی خیره رازر اطراف خود پخش می نمود .
 در کنار چراغ تیلی ، زین و قیژه، قمچین و خورجین کهنه و دیگر سامان و لوازم اسب بالای هم انبار شده بودند .
 دیوار های اتاق دود گرفته و تاریک بودند، و تا که کس دیوار ها کما کمل نداشت .
 چون همه شکسته و ریخته بودند و خشت های گلی زمخت، و سوراخهای متعدد بدنسه دیوار نمایان بود . اتاق در سکوت فرو رفته و خاموشی یکنواخت فضای نیمه روشن آنرا سخت پیچیده بود .
 از بیرون، پشت در اتاق گروهی شنیده شد و در کوچک و پوسیده بالای لنگ خون چرخید و آوازی شبیه به صدای گریه طفل پراورد که زود قطع شد . آذر مردی با هوای خشک و گوارای پائیزی بدرون آمد . هوای پاک بیرونی در درون هوای خفه کننده و بوناک داخل اتاق محو و نابود شد . بوی تیل و دود اساق را می انباشت .
 مرد در واقع سر خود بست که باز هم صدایی مانند همان آواز اولی آذر برخاست اما این بار کمی غور تر بود . مردک چشمان تنگ و فرورفته و پیشانی برآمده داشت . ریشش تنگ و پراکنده بود که شاید هم از یکماه با اینطرف تراشیده بودش . گوشهایش از اندازه معمول کمی بزرگتر به نظر میرسید و ظاهراً میانه سال جلوه میکرد . مرد چموس های خود را دم در، از پاکت و خاموشانه به طرف بستر تاله شده رفت و بالای بستر نشست . نگاه بی تفاوتی که از آن خستگی بغوی تشخیص می شد، به الوغ انداخت . بعد اسکنش را بر آورده کنار گذاشت و یک پهلوی روی بسترش دراز کشید .
 الوغ همچنانکه به سقف چشم دوخته بود ناخن مخصوص خودش، مردک را مخاطب ساخت :
 «یوسف ... اسپاره چو کیدی بین س؟»
 یوسف در حالیکه سر جایش می نشست زیر لب غرید و گفت: هوم چو...
 بعد قلی نسوارش را از جیب واسکتش بیرون کرده و یک دهن نسوار درون دهانش ریخت . و باز دوباره روی بسترش دراز کشید اما در سکوت فرورفت . در بیرون صدا های درهم و برهمی شنیده میشد . کورسویی که از قبله چراغ تیلی می تراوید به اشیای اتاق رنگ تیره و گنگی میداد . بوی دود و تیل لحظه به لحظه اتاق را پر میکرد . آواز خرخری از دیوار بلند شد، شاید موشی خالک می گند . از اتاق پهلوی صدای افتادن چیزی بز زمین شنیده شد . زمان به کندی سیری می گشت، و آرامش همه اتاق رازر برداشت .
 الوغ یکبار روی بسترش غلغی زد و نشست . مثل اینکه چیزی بغاظرش رسیده باشد . دست برده جیب هایش را جستجو نمود و بالاخره از جیب بالایی واسکتش قلی کوچک و زرد رنگی را بیرون کرده سر قلی را باز نموده و محتوای درونش را بویکشید . چشمانش برق زد و احساس رضایت در چهره اش پدیدار شد . داخل قلی تریاک بود، جبه های قهوه بی

انسانها
 آنها
 متقدم
 شان
 آدم
 اینطور
 و شاید
 حکایت
 بودند
 ان
 بر او
 الوغ

های الوغ خوشی می آید . حتی یکنوع احتیاج به آن دارد . فقط این را میدانست که به حرفهای الوغ ضرورت و احتیاج حس میکند . سخن های الوغ در واقع چیزی نبود که یوسف نداند اما الوغ این حرف ها را خوبتر بیسان میداشت و واضح تر و مشخص تر از آن صحبت میکرد .
 الوغ از انسانهای حکایت میکرد که یوسف علی آنها را ندیده بود . از جاهای معلول های نام میرد که یوسف حتی نام آنها را هم نشنیده بود اما آنها هم او خود را در وسط آنها حس و آن انسانها که الوغ از آن حرف میزد، میدید .

الوغ حرفهایش را دنبال میکرد، یوسف در دیار دوردست خیالاتش سیر داشت و چراغ تیلی آهسته آهسته دود میکرد و نور میباشید . عصاره تریاک هر چه بیشتر در درگاههای الوغ می انباشت بر نیروی سخن گفتنش می افزود . یوسف علی از لایبای برده های خیالاتش بیرون خزیده و متوجه حرفهای الوغ شد و گوشید از حرفهایش چیزی نفهمید .
 و قلی الوغ صحبت میکرد یوسف از سخن هایش تسکین مییافت ، یکنوع قوت قلب پیدا میکرد و روحا استوار میگردد . یوسف خودش هم نمیدانست که چرا از سخن



کی پیر

انسانهای آنجا که الوغ از آنها صحبت میکرد همه آدمهای زشت و بی عاطفه بودند، همه انسانهای متقلب و دروغ گو، که بی اعتناء به عهد و پیمان شان عمل میکردند. یوسف نیز همینطور آدم هارادیده بود و می شناخت، اما الوغ اینطور آدمهارا می فهمید. و درک می کرد و شاید از همین جهت سخن ها، قصه ها، و حکایت های الوغ برای یوسف چیزی شده بود در حدی که ضرورت.

از امانه حرفهای الوغ بهستم هایش که (بیگ) بر او روا داشته بود کشیده می شد.

الوغ بازبانش آن وقایع دردناک را می گفت

اما باجانش یکبار دیگر آنرا احساس میکرد. الوغ از عاشق شدن خود به السوز (ستاره) دختر بیگ - با خبر شدن بیگ از واقعه و به بند کشیدنش را توسط بیگ حکایه میکرد. الوغ میگفت که چطور او را سه شبانه روز گرسنه و تشنه به میخ بسته بودند و بعدش هم آنقدر اورالت و کوب کردند که بیگ فکر کرد او مرده است. و دستور داده بود که او را برده دور بیندازند.

الوغ به تعقیب حرفهایش می گفت که همه آن حوادث دردناک را فراموش کرده اما کسی را که سبب این ماجرا بوده نمی توانست فراموش کند. او را هنوز راحتی حالا بعد از سی سال هم نمی توانست از یاد برد و او را هنوز هم دوست داشت با آنکه دیگر السوزی در زندگی وجود نداشت و دیگر نمی توانست وجود داشته باشد.

الوغ بعد از گفتن رازهای درونیش کمی آرام گرفت و دیگر حرفی نزد. گویند در آن تسکین یافته بود. چشمانش را بست و سرش را پائین انداخت. چهره اش تنگ و زیبای السوزی سال قبل - جلو چشمش جان گرفت:

رخسار های گستاخون و فریب - چشمان و جذاب و گردن بلند و سپید همچون شیراز بست پلک های بسته چشمش نقش بست. الوغ پاهایش را کشید و بادستهایش هر دو پای خود را در آغوش گرفت. سرش را بالای زانو هایش قرار داد و بفکر فرو رفت. لحظاتی می گذشتند و الوغ همانطور سرزانی غم گذاشته و زیر لب با خود نجوا داشت. نجوای غم آلودش به ناله ضعیفی مبدل شد که من کنان می نالید و در بلای ناله اش کلمات زیر شنیده میشد:

(الدوزخانیم ... منی اولدور دینک ... بلم ... منی گویدر دینک ... الدوزی ...)

الدوزخانیم! مرا گشتی - مرا سوختی - جانم الدوز ...)

فطرات اشک از چشمانش سرازیر شد و در رخسار خشکیده و فرو رفته اش را طی میکرد و از نوک تارهای ریش بزی شکلیش پائین می چکید. یوسف علی دلش بحال اوسوخت، لب هایش پس و پیش رفت، میخواست چیزی بگوید ولی چیزی نگفت. خاموشانه زیر لحاف چرکیش درآمد و چند لحظه بعد صدای خروپوش بلند شد. الوغ نیز آرام گرفت و بعد از مدتی لابلای بسترش بلند شد و در وقت کنار اتاق، قتیله چراغ رانه کرده پوف نمود. چراغ پتی گزیده خاموش شد. دود تلخی از چراغ بلند شد که بینی الوغ را بسوزش در آورد. الوغ در تاریکی تیره که اتاق را فراگرفته تپه تپه تپه کرده خودش را به بستر رسانید و زیر لحاف درشت و سنگین خود غنود. چشمانش را بست تا از رنج خیالات و آهش نجات یابد اما بی فایده بود چون خیالات مودی و سمج گمشته باز به سرش آمد.

اصلا جز خاطرات گمشته چیزی دیگری نداشت تا به آن بیندیشد. الوغ اینبار خاطره خوش زندگی را با خاطره آورد: (بدا آورد آن روز زیبای بهار را که با الدوزخ در باغ بیگ حجر مانده گردش مینمود. الوغ آنروزه همارا تب الدوزخ را در آغوشش نشوده و لب های آلبالویی رنگش را بوسیده بود.) الوغ در بسترش پهلوی پهلوی شد و آب دهانش را فرو برد. گویا از بسک آوری بوسیدن لب های الدوزخ دهش آب افتاده بود. الوغ باز با خاطر آورده که در آن روز الدوزخ

برایش گفته بود:

(الوغ تو مثل کجاوه هستی که بانو شکجه های از پر و قورش شده و ریشت شتر مستی بار شده باشد و من میان آن کجاوه نشسته باشم و به بهاره یورت بروم (۱) دنباله خیالات الوغ همچنان در ماورای زمان سیسر میکرد و جلو میرفت ... بعد از مدتی دیگر پلک های الوغ سنگین شده بود و الوغ به خواب رفت ...)

عنوز صبح نشده و سپیده زده بود، الوغ بپرورد در بسترش آهسته خروپف میکرد و در رویای شیرینی سیر می نمود. صورتش کشاده و تبسم نامحسوس لب هایش را از هم دور نگه داشته بود. درین اثنا یکبار احساس کرد که چیزی او را تکان میدهد و آوازی از دور بگوشش میرسد. الوغ غم غم کنان پهلوی پهلوشد که باز تکانی احساس کرد و این بار صدای نزدیکتر تشخیص میداد:

- الوغ ... الوغ ... بیدار شو - روز شده ... ده کار بوریم دگه ... الوغ ختم گین چشمانش را گشود و غشینا ک بسوی یوسف علی نظر کرد. بعد از باره پلک هایش را روی هم گذاشت تا بازان رویای شیرین را جستجو کند. اما رویا هایش دیگر فرار کرده بود. بعد از لحظه الوغ چشمانش را گشود و از بستر بلند شده نشست. با پشت دست خود چشمان خواب آلودش را مالیدن گرفت. میخ و منگ بود، دهانش تلخ مزه و هنوز کسالت و سستی خمار آلود تریاک که شب خورده بود در وجودش نه و بالا میرفت. الوغ از جایش برخاست. قلیاق را که شبانه وقت خوابیدن بر سرش کرد از سرش گرفته به میخ اتساق آویخت. تالاق سرش بی هوو مانند پیاز شفاف بود. دوسه قدم به آن طرف اتساق برداشت، لکات رفت. مجبور شد کنار اتساق بایستد و به زینتی که در تاق بالای اسباب های دیگر قرار داشت تکیه بدهد. لحظه مکت کرد، تیلیک خود را از زلف بالای تاساق گرفته بر سر کرد بعد آهسته آهسته طول اتساق را طی نمود و دروازه نزدیک شد. در راه نیمه باز کرد و به بیرون تگریست. هوا گرم و میش بود. هوای خنک برویش خورد، ذهنش کمی روشن شد و حالتش بهتر گردید.

بی اراده برگشت سر بسترش و اسکتش را از لای بستره بیرون کرده پوشید. باز استعمال کلان گریاسی رنگ و ورورفته گمش را بست و طی سوارش را بر آورد و سوارش بدین انداخت. لای چند تار سفید ریش بزیش را که روی زنجش روئیده بود خاراند. از اتساق سیزه و قهچین و یراق اسپش را بر داشته و بدنبال یوسف علی که قبل از آواز اتساق خارج شده بود، بیرون رفت. شفق داغ بود، و هوا کمی روشن بنظر می آمد. از اتساق های مجاور سرو صداهای بگوش می آمد. چندتا مرد روی صحن سرای در حرکت بودند. اینها اربابهای هاوگادی رانها بودند، که اسب هایشان را می بستند تا دنبال کار و بارشان بروند. در گوشه غربی سرای مردی از آبریز ماه بیرون آمد. آن طرف تر مرد دیگری بینی اش را فین میکرد. بیزمردی آفتابه در دستش بود که میخواست وضو کند. اسب ها و یابوها آدم و خاموش سر آخور هایشان ایستاده بودند. صدای عرعری خری از گوشه شمالی سرای بلند شد. دروازه چوبی کلان و لقیده سسرای غنک غنک کرده بالای پاشنه هایش چرخید و سرایدار از آن بیرون شد. گادی لقی و لقی

از سرای بیرون رفت. چوچه سگی که از یک پای می لنگید از در سرای به درون آمد. الوغ و یوسف علی اسباب و سامانه های اسب هایشان را کنار آخور های بلند اسبها گذاشتند و از توبره در آخور اسب حاجو ریختند. اسب ها عجلولانه بجو خوردن شروع کردند الوغ کنار آخور اسبش ایستاد و متحیرانه به الاشه های اسب که جورا به سختی می کوفت و کوب و کروب میکرد چشم دوخت. الوغ مایوسانه به اسبش می نگرست و دلش بحال اسب می سوخت. حیوان زار و لاغر بود. ساغری هایش تکیه و عاری از گوشت و پاهایش خشکیده و پاریسک بود. گردش شل و افتاده، و پاهایش تنگ و کم می بودند.

همچنانکه موهای دمش نیز ریخته بود. اسب پیر بزحمت جورا ایستاد و آنور الاشه هایش می چرخاند و می جوید. بسیاری از دندانهای ریخته بودند، و چند تانی هم که باقی مانده بود فرسوده و کله پریده بودند. که در موقع جو خوردن از بیست می گسردند. وقتی الاشه هایش را بالای هم می سائیدند تادانه های جورا بشکنند، الاشه هایش به سوزش زخمی آمد، رگهای گسردنش کشیده میشد، و پوست کردن باریک و لاغرش مرتض میگردید. مایع لزج و بی مزه از زیر زبان و ته حلقش ترشح میکرد که دهانش را می انباشت و از دهانش بیرون زده و لب و لوجه کثافت تار میکشید و بزمین می ریخت، چشمانش بی حالت و افسرده بودند که همواره آب میزد و اطراف آنرا یخل های زرد رنگی احاطه کرده بود. اسب آهسته آهسته جوش را میجوید. الوغ سطلی را پر آب کرده و آورد کنار آخورش گذاشت، و یکاسه های سم اسب که گلید گی های کوچک زردان دیده میشد خیره خیره نگاه کردن گرفت. بعد چشمش روی دوزانوی آماس کرده و آب در آورده اسب افتاد که فرسودگی و پیری اش را نسبت بدیگر اعضای بدنش نمایان تر نشان میداد.

الوغ آهی کشید و سرش را بزیر انداخت و بزمین چشم دوخت. اندیشه اش پر گرفت و بفکر فرو رفت. به اسبش می اندیشید که دیگر آن ((چقماق)) قدیمی نبود. اصلا هیچ عضوش به آن چقماقی سرکش و نیرومند مشابهت نداشت چقماق دیگر پیر شده و از کار رفته بود، آن چقماقی نبود که در یک شب او را از اندخوی به مزار رساند.

دنباله خاطرات الوغ ادامه یافت:

آن شب را الوغ خوب بخاطر داشت، شب گرم و داغی بود، هوا خفه و ناراحت کننده بود و باد گرمی نیز می وزید که ریگهای خشک و داغ را چون ساچمه بسر و صورت الوغ میپاشید. آن شب چقماق مضطرب و ناآرام بود، دلبره وجودش را فرا گرفته و هراسناک می تاخت.

گویا اضطراب الوغ را خوب درک کرده بود در رویای بیکرانه ریگستان با سرعت بساد تگاو می نمود. آسمان مکرر و تاریک، و ستاره ها کم سو بودند. تف باد هر لحظه تندتر و سوزنده تر میشد، صحرای خشک و تفتیده و ریگزار گسترده، داغ و گرم بود. اما الوغ اصلا تفتیدگی و گرمی را احساس نمی کرد و همینطور چقماق. آنها بیک چیزی اندیشیدند

بقیه در صفحه ۶۲



نر بنځی ولادې استقبال دجمهوریت کوی
ټول سره وحدت کوی
ټول سره وحدت کوی

اوس نوی جهان شولو بدل حال دافغان شولو
ښه ښکاری وطن چهلوی واپه پکښی غیرت کوی
ټول سره وحدت کوی
ټول سره وحدت کوی

اوس نوی نظام راغی، نوی قبرمان راغی
اوس چه جمهوریت شوه پکښی هرڅوک له فعالیت کوی

ټول سره وحدت کوی

ټول سره وحدت کوی

(لالاجان امین)

دوصال خریدار

په هرځای کښی زه جلوه دولدار وینم
څکه خان یی دوصال خریدار وینم
دقیامت نیسی په ماشی راڅرگندی
چه یی خان له مشغولانه وزگار وینم
چه لانی یی په زمین وسما نشته

دلربا دخوبانو سر دار وینم
حاجت نه لرم داروته وطیب زه
دمرض علاج په لاس دنگار وینم
که له مخمی یوخوا چیری صنم شی
دمنصور غونډی خپل خان زه په دار وینم

که زه «نصره» یی آشنا لاپشم گلشن ته
څارڅو خاردی چه گل هم لکه څار وینم
(نصر)

د زلفو کمند

څکه نلری پروا بتان دمشکو
هر کمند لری دزللا کان دمشکو
چه یی دلته بادپه زلفو برابرشی
په ختن کښی شی قیمت ارزان دمشکو
که اور نه وی جدایی دآهو چشمو
نه به و عسی تورشوی خان دمشکو
زلزله دیار دخط دواتلو غوره
نړوی می په تندی آسمان د مشکو
چه ورځ دیار دخط ورباندی راشی
وروی می په لیمو باران د مشکو
دایمی خط نشو نمانگندی په مخ کښی
که په څمکه څی دلهر کار وان دمشکو
چه له غمهی دخط سر په گریوان گرم
شی می دکا لکه ناله گریوان دمشکو
داترگو دمشکینو زلفو توردی
چه وگری بری کوی گمان دمشکو
داشرف دعاشقی نه وی نورخه دی
چه سینه شوه دحمید دکان دمشکو
(حمید بابا)



خوردی زلفی

دواړه زلفی پریشانی په خو شانه
په جبین خوری وری په لب خندانه
له مستی یی سو تور گریوان شایدلی
صراحی په لاس نیولی غسول خونه
په خمار یی سترگی سری ویله اوښتی
نیمه شپه را بانندی راغله ناگهانه
سپینه خوله یی زما غورته نژدی کړه
په نر می یی دا وینا کړه را بیانه
زه خوری زلفی دستا په پالنگ راغلم
ته تر او سه لاریدی یی زما جسا نه
هر عاشق لره چه عسی شاوردوسی
نور یی کومه آرزو وی له جبهانه
خویالی یی بیایی و ماته را کړی
د تویی پرده یی واخیسته له ما نه
چه له عسی رنگه حاله خیسره شوی
شیخه! څکه زما چارده په نا گرانه
عشق راغلی دتویی په ساتول دی
هیڅ بدی را بانندی مه وایه نا دا نه
که خوشحال غونډی دی یارپاره پرست وای
تابه هم کړه دتویی خونه ویرانه

(خوشحال خټک)

نوی جلوه

تورو وښته چه په سپین مخ بانندی پریشان کړی
په تاثیر یی رڼا ورکه له جهان کړی
په درست عمر به هیجا لیدلی نه وی
هغه جاری چه په مایی هر زمان کړی
ناکه شا کړه راته مخ اوڅپدی یو دی
نوی نوی جلوه ماته هرشان کړی
تاچه پوری کړی وسمه په گرو وروځو
بیا به ډیر په دغه تورمشیدان کړی
زه په تا پسی له سره نه تیر شوم
نه لا بیا زما په مینه کښی گمان کړی
ساقی راتنه جام دمیو په لاس را کړه
چه غافل می دحاله دخپل خان کړی
مزالله چه گو ښه وښوه له خلکو
داکوبښه پسی ربه! ملک دسلیمان کړی
«مزالله»

د حرم گلزار

داچه مست به میو راغی یار دجادی
بیابه ناختم کا په کوم غولی وار دجادی
ماخو نه بی خوگ یی وجسی آزار کړی
داچه ما آزاروی آزار دجادی
چه یی درست عالم دمخ په رهازیب کا
دافتاب غونډی روښان رخسار دجادی
چه زړه سوی یی دحرم په صیدم نشی
دای دده یی صرغی گذار دجادی
چه بلبل یی رسیدی ترگلو نشی
دادنه په حرم گلزار دجادی
چه صیخ ترس په زړه کښی نلری رحمانه
دانا ترس یی پروا گزار دجادی
(رحمان بابا)

د زلفو خیال

خومری چه آشنا شوم دانشاسره
هومره بیگانه شوم د دنیا سره
وختم دستو رو دنیا کړه
تار می کړی دمعنی بند دجا سره
هلته هر قدم کښی جوړه مینه وه
ختک په ختک مجنون و دلپاسره
دروغ نه و، ریانه وه په مینه کښی
کار دهرمین و درستی سره
جوړه می کوی کړه په بیرونو کښی
گرځم دسپوډمی دشااو خوا سره
زه چه آسمانو توتی پری وختم
خیال دیار دزلفو دی زما سره
ښکته پورته خار کړم کپکشانو کښی
گونډی هلته وگورمه تا سره
ماد ښای پرو حسن و لید
نه دی برابر ستا د ښکلا سره
خیردی غماز کوی ورځی گرځی دی
چاره د «حافظ» ده دبرښنا سره

(نصرالله حافظ)

بدنامه مینه

هم ښایست دی هم نغمی دی هم نشی دی
هومره زړچه تیری زیاتی شی نویسی دی
میکو پلوی بوخی چه سیل وگری
داخوانی مود خوورځو میلغی دی
ستاله شونډوی غلاوگره چه مسکی شوی
داوری ووی کلی خویخی غلی دی
ډیرخواره خواره یاران می پری ناراض شول
دارښتیا خبری جاویل چه ښی دی
پاکه مینه زما کړه بدنامه
لاس دچاپه خوله زه کیردم ډیرخولی دی
کوم انصاف دی چه گمراه وایرته ماته
زه خو سمیم خودژوند لاری کړی دی
یو توبه ده چه بس تل رانه هیریری
گنی یاد دی زما ټولی میکدی دی
چه رقیب مخی لهرانی توبه شاشی
زما اوښکی خومره غتی پښتی دی
دخیالونو دباغی راسره غم دی
گرد چاپیره می ملگرو سری لمبی دی
(سلیم)



ترجمه: زلمی نورانی

هوتل رستوران سینما

در شهر کار لووی واری چکو سلواکیا هتل وجود دارد که دارای یک سالن سینما بزرگ است و دوازده نفر در رستوران مجری می باشد، در بین سینما معمولا



استیوال های سینمایی بر گزار میشود، هتل ظرفیت همین تعداد نفر را دارد همچنان از رستوران وسا کون های نمایش آن باشندگان هتل بخوبی میتوانند استفاده کنند. در عکس هتل مذکور را که «ترمال» نام دارد مشاهده میکنید.



یک طفل از ششصد طفل

در جنوب تو نیس پرو دیسوران انگلیسی معروف تپه فلسی بنام شهزاده کوچک همواره این فیلم از روی داستان استون دیویست اکسپوژی «تپه» میشود. طفلی که نقش عمده را درین فیلم بازی میکند از میان ششصد طفل انگلیسی گانیدید این رول انتخاب شده است، این اثر از جمله آثار مهم ادبیات انگلیسی بحساب میرود.

پیمانو قدیمی و با ارزش

در شهر شیورن هنگری درین اواخر پیمانوی بدست آمده است که نظر به عقیده منتقدین

این پیمانو متعلق یکی از کمپوزیتورها وینایست های معروف «فرانس لیست» می باشد... در پوش این پیمانو اعضای آن هنرمند کشف شده است، پیمانوی مذکور رابه موزیم شهر سگارت انتقال داده اند.



یک زن سویدنی بنام آنا ماریا کارل بیرگ از شهر «اوپراند س برو» باتصادف عجیبی رو برو شده است. این تصادف یکی از واقعات مهم جراحی قلب بحساب میرود دو سال قبل وی را باوضع خرابی بشفاخانه آوردند و ناچار عملیاتش کردند.

پروفیسور «وی - پیورک» قسمت های مختلفی از قلب او را ترمیم و پارچه های پلاستیکی بعوض آن بکار برد، این عملیات خارق العاده ۱۴ ساعت دوام کرد و در نتیجه آن زن صحت یاب گردید. در عکس اناماریا همان زن را که مورد عیاه واقع شده مشاهده میکنید.



دالر روز بروز زیاد و قیمت آن پائین می آید. این عکس در یکی از ضرابخانه های امریکا برداشته شده، درینجا فوت هم چاپ میکنند.

در عکس یک بلاک نوت های ده دالری مشاهده میشود که مجموعا سیزده میلیون دالر میشود.



وحشت از فاشیسم

یکی از فابریکات بازیجه سازی میلان بنام «هوبی نوئیس» مودل اردو گاه های اسرائیل آلمانی را ساخته اند که بشکل بساطقه استیصال شد و لغوش رسیده است. درین مودل برج های دیدبانی عمیقا نازی، اتاق های گاز و سیم های خار داری که در آن برق جریان داشته بشکل واضح بنظر میرسد. هدف از ساختن این بازیجه ها ایجاد تشنگی اطفال نسبت به نژاد یهود و فاشیسم می باشد.



توسعه خطوط مترو

از شروع همین سال بازم خط جدید مترو در ماسکو بکار افتاد که قسمت شرقی و غربی ماسکو را بهم وصل میکند. به این ترتیب شبکه زیر زمینی مترو بطول ۱۵۶ کیلو متر توسعه یافته است. هنوز هم در نظر است پروژه مترو را ادامه بدهند. در ختم پلان پنج ساله فعلی ایستگاه های آن به صد ایستگاه خواهد رسید. پول گزایه متروها بازم از پنج کیلیک تجاوز نکرده است. در عکس یکی از ایستگاه های مترو در ماسکو مشاهده میکنید.



وحشیگری های اسرائیل

در اسرائیل قبیل از حمله تجاوز کارانه سال ۱۹۶۷ در حدود یک هزار و ششصد و پنجاه نفر مجبوس بسر می برد، ولی حال بدست ساختمان اردو گاه های اسرائیل زیر دست گرفته شده است، آنها تعداد اسرا همیشه مخفی نگه میدارند.



در صحرای نزدیک به «یرشایه» یک زندان بزرگ برای مجبوسین سیاسی ساخته اند و اردو گاه مجبوسین در نزدیکی دموونتل موند مخصوص اطفال و اردو گاه نزدیک نویش تیرزا مخصوص زنان ساخته شده، مؤسسات هلال احمر جهانی در صدد آنند تا به این زندانیان کمک بفرستند ولی حکومت اسرائیل ازین مداخلات جلوگیری میکند. در عکس یک زن عرب را مشاهده میکنید که از طرف پولیس اسرائیل دستگیر شده است.

سوفیا لورن ستاره زیبای

سینما مهر بان توین مادر ایتالیوی است

مصاحبه غیر مترقبه اریس برتن با سوفیا لورن
در خانه اش (قصر رومنی)

چشمان سیاه پسر ما کوچک، از بوت هایم لحظه دور، نمیخندد او دست کوچکش را بطرف بوت هایم نزدیک کرد ولی یک سرفه ای توام با اختار پسر بچه چهار سناله راز این عملش باز داشت .

بچه ای که فقط بیک کلمه آشنا بود (ماما) سوفیا خندید و کلماتی را زیر زبانش جویده ادا کرد بچه از من میپرسد : سنگ های بوت تو مانند بوت مادرم است .



سوفیا، اریس برتن و پوتنی شوهرش

— برای اینکه بوت های من نیز مانند مادرت شیک و قشنگ جلوه کند .

سوفیا به بچه گفت : خوب ، حالا سبی از مهمان مان نیویسان انگلیسی خوش آمدید بگو ! و پسر چیز های که شاید بزبان انگلیسی بود گفت و دور پا های مادرشس چرخید .

مادر به سرو روی پسرش دست کشید و او را نوازش کرده بوسید .

سوفیا در یک قصر قدیمی که زیاد از شهر روم فاصله ندارد زندگی میکند این خانه برای یک زن زیبا و یک ستاره ممتاز سینما واقعا ، قیمت دارد .

سوفیا صاحب دو فرزند است و من نزد او بخانه اش آمده ام تا در مورد تولد پسر دو مشس که در اوایل سال جاری عیسوی بدنیا آمد و اینکه چطور پروفیسور نسایی آقای ابرت ، دی ، وتول امکان مادر شدن را برای بار دوم به سوفیا بخشیده، صحبت کنم سوفیا برای فرزندانش مادر مهربانیست و این واقعیت نه تنها در زندگی خصوصی اش بخوبی مشهود است ، بلکه نقش خود را بحیث یک مادر خوب و مهربان در فلم های مشهور چون (دوزن) (ازدواج ایتالیوی) و (دیروز، امروز، فردا) خوب بازی کرده است. چنانچه خودش با رضایت مندی بسیار میگوید : آنها نقشس های مطابق خواست و میل من بوده است .

در دنیا مادران زیادی وجود دارد مادران واقعی و مهربان و مادران بظاهر خوب و رویایی. تا سوفیا را ملاقات تکرده بودم در مورد این زن طوری دیگر فکر میکردم ولی بعدها متوجه میشوم که فقط یک تصور ذهنی از او داشتم که خیلی ها هم اشتباه بوده است .

او بر خلاف تصور من ، مثل زنهای دیگر ایتالیوی که بزرگترین آرزوی شان پختن اسپاگتی است ، نیست. او زن نیست و یسایهتر است بگویم مادر یست برای فرزندانش ارزشمند و بهمین ترتیب ستاره ای بسیار صمیمی و متواضع .

قبل از اینکه بخانه اش بیایم فکر میکردم با یک ستاره که از زیبایی زیاد بر خورد دار است و این زیبایی او را به شهرت فراوان



سوفیا با پسرش سبی



اوبه مطالعه علاقه فراوان دارد



لطفی تر از آنچه تصور میکنید هر چه بیشتر به او نگاه کنید بیشتر متوجه زیبایی هایی در او میشوید چشمانش عمیق و خمار آلود است بینی اش شبیه بینی ر و من های قدیم است او در سن ۲۸ سالگی مانند زن ۲۸ ساله ای جوان و زیبا مینماید .

سوفیا خسته است و حلقه های سیاهی با اطراف چشمانش نقش بسته و این خستگی نشانه تکلیف دومین طفلی است که بدنیا آورده (تولد ادواردو) .

سوفیا خودش میگوید : بلی ، این واقعا برایم مشکل بود . دومین ولادت واقعا مرا خسته ساخته است بعد از آن همه عملیات مشقت باز و خوردکننده . ولی دوباره خودم را احیا خواهم کرد .

سوفیا لورن بالای یک کوچ چرمی بزرگ و قشنگ کریمی کمی دور تر از من نشست ما در اطاق سالون بودیم سالونیکه در یک قصر قدیمی دارای دکوریشن فوق العاده عصری ومدرن بود دیوارهایش با تابلو های از نقاشی های امروز آراسته شده و قفسه های با ظروف قدیمی رومی بیشتر از هر چیز دیگر توجه آدم را بخود معطوف میداشت در بالای یک میز که دارای روپوش شیشه ایست قطعی نضواری رنگ تیره مملو از تنباکو قرار دارد اطراف این قطعی از ابریشم پوشیده شده است سوفیا لورن انگشتان بلندش را بطرف بشقاب های که از اقسام شیرینی ، چاکلیت و سگرت مملو بود تکان داد و مرا بخوردن و نوشیدن دعوت کرد .

چهار سال پیش هنگامیکه کارلو (سپی) پوتنی جنیورتولد شد سوفیا تصمیم گرفته بود که دیگر فرزندی نداشته باشد . زمانیکه ادواردو بدنیا آمد یکبار دیگر مثل زمان تولد سپی عکاسان وخبر نگاران از تمام دنیا در بیرون در انتظار ورود را بداخل می کشیدند .

آنها تا خبر های از وضع سوفیا وتولد سپی بدست نیاوردند آنجا را ترک نگفتند و این موضوع یکبار دیگر هنگام تولد ادواردو تکرار شد وقتی دومین طفل سوفیا بدنیا آمد

رسانده است رو برو هستم ولی بر عکس او زنیست رفیق و بسیار خوش صحبت و گرم ، بطوریکه عادی ترین اشخاص میتوانند او را بدون هیچگونه دلهره واندیشه ای ببینند .

و سوفیا برایشان آنقدر دوست داشتنی خواهد بود که ساعتها او را ترك نگویند . در پهلوی اینهمه مطالب یگانه موضوعیکه برای سوفیا ارزش زیاد دارد همانا اهمیت دادن بوقت است . وقتی آنروز به قصر خانم پوتنی نیم ساعت وقتتر رسیدم با کمی خشونت اظهار داشت : شما نیم ساعت قبل از وقت موعود تشریف آوردید .

سوفیا به سوالاتیکه از او کردم صمیمانه پاسخ گفت ولی او به سوالاتیکه مربوط به گذشته هایش باشد جواب نمی گوید و این خصوصیات سوفیا او را زن استثنای میسازد .

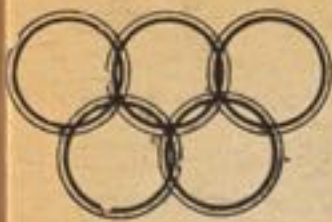
از همین سبب هنگام که باو ملاقات کردم بزودی دریافتم که راجع به گذشته هایش چیزی از او نپرسم برای اینکه سوفیا در گذشته زندگی بدو مشقت باری را گذرانده است ولی سوفیا لورن امروز بهمه آرزو هایش رسیده و صاحب همه چیز است صاحب قصر شکوهمند و باستانی بادبوار های بلند و منقش که همه بازگوینده هنر قدیم روم است . او قانع است ، بلی ، لاکس حسود و تا اندازه هم محافظه کار .

من مجله ای را ورق میزدم که سوفیا به آهستگی از آن اتساق بالایی پائین آمد . نمی توانستم نگاهم را از او دور نگهدارم . او بلند است و جذاب و در حدود بیش از ۵ فوت و ۸ اینچ قد دارد و بطور باور نکردنی زیبا تر از آنست که در روی پرده سینما دیده اید او با لباس قشنگ که به تن داشت بیشتر خواستنی مینمود . یک بالانته ابریشمی و بطلون برنگ سرمه ای ، زیبایی چشمگیر به او بخشیده بود شانه های عریض و کمر باریک سوفیا این خوبیها را دو بالا می ساخت . پوست صورتش لطیف است

سوفیا لورن ستاره جذاب هالیود

گفت: نی ، باورم نمیشود که من صاحب دومین فرزند شده باشم من در آخرین تحلیل یک چیز را خوب فهمیدم . فهمیدم که داکتر برت دی و تول بزرگترین مرد دنیا است او یگانه مردی است که پوتنی ها را بمن داده است .

دومین فرزندش ادواردو این همه سخنان سوفیا لورن بخاطر آنست که تولد هر دو فرزندش توام با مشکلات بسیار بوده است و حالا هم سوفیا لورن از تولد فرزند دیگری میترسد ولی از کجا معلوم که او صاحب سومین فرزند هم نشود .



بزکشی و ورزش باستانی ما

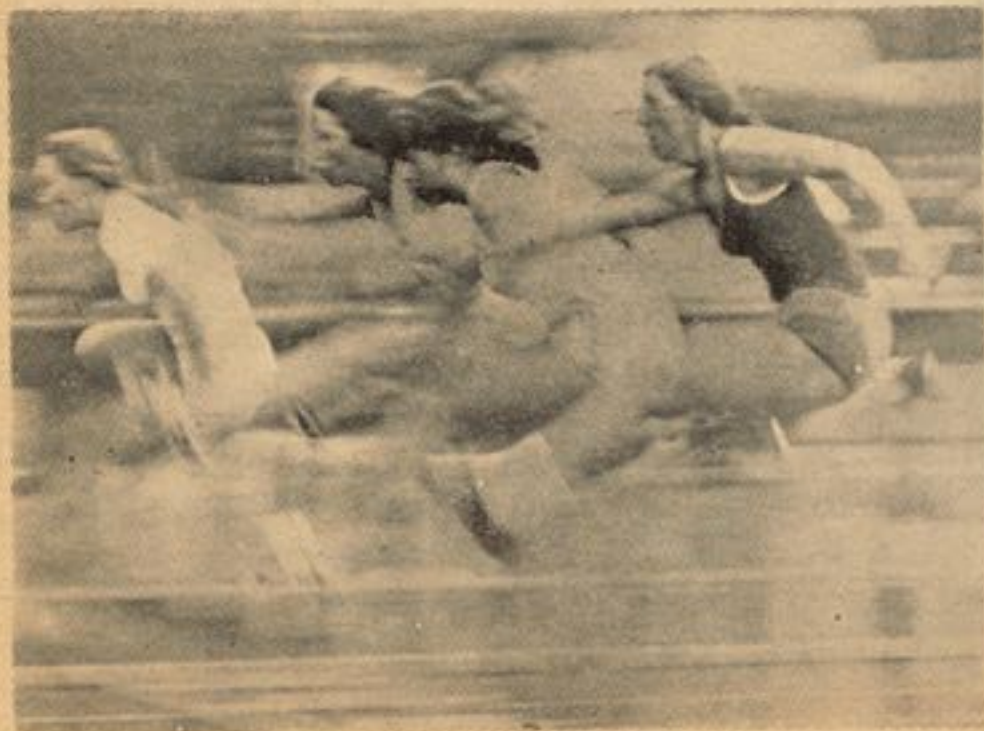
ورزش بزکشی که از سالیانی درازی در کشور ما رواج دارد. بحیث ورزش باستانی و عنعنوی کشور جالب توجه ممالک خارجی است.



درین موسم سال که هوای برای بازی این ورزش مساعد است تیم های ولایات شمالی کشور باهم مسابقاتی انجام میدهند. ورزش بزکشی تاریخچه جالبی دارد که در فرصت مناسب و در شماره های آینده از آن صحبت خواهیم کرد.

دویدن های مختلفه

در میان بازی های اتلیک که تماشاچی و علاقمندان زیاد دارند یکی هم مسابقات دو شس است که صد متره دو صد متره و چهار صد متره و غیره از جمله آنها میباشند. دوشس را امروز امریکا نیانی بیشتر می استندند زیرا در المپیاهای مختلفه مثل المپیای توکیو مکزیکو و مونشن در دویدن های مختلفه مقام قهرمانی از آن ورزشکاران امریکا بوده و درین مورد ممالک دیگر نیز به عقب آنها روان اند روزگاری این بخود بگیرند.



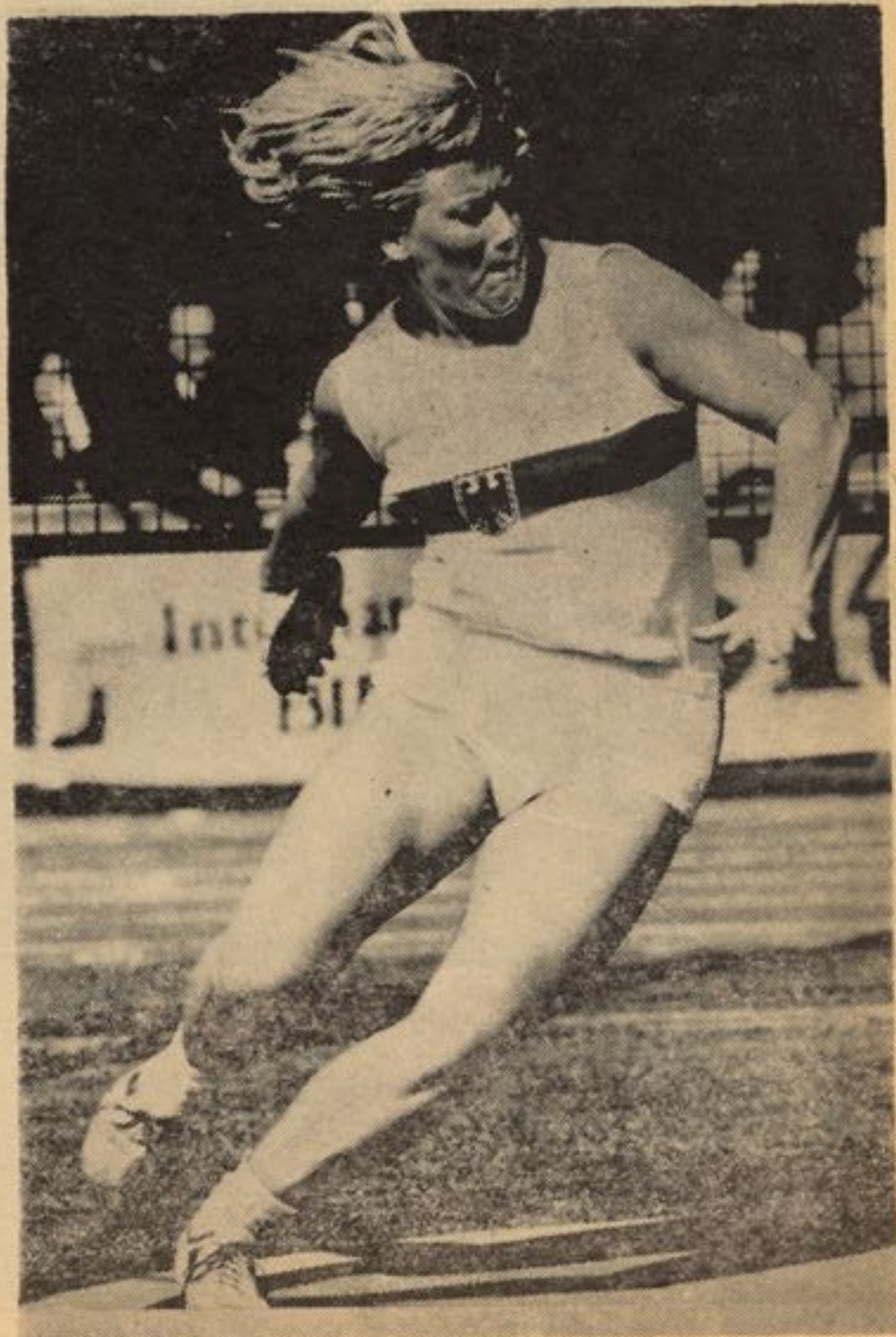
ژوندون

نودو هشت نفر دیگر بحیث معلمین ورزش

روز شنبه ۲۴ شهاد تنامه های نود و هشت نفر از فارغ التحصیلان لیسه سیورت طی محفلی از طرف ریاست تربیت بدنی معارف برای ایشان توزیع گردید. فارغ التحصیلان مذکور به تمام ولایات افغانستان تقسیم شده و بحیث معلمین ورزش ایفای وظیفه خواهند کرد.

دسک

پرتاب دسک که از جمله بازیهای اتلیک بشمار میرود در جهان طرفدارانی زیاد داشته و در بازی های المپیا ریکارد های جدیدی ورزشکاران آن درین رشته قایم میکنند. همانطوری که زنان جهان در تمام امور زندگی دوشس بدوش مردان قدم میگذارند، در ورزش نیز قدم بقدم با مردان پیش میروند، در عکس چهره زنی دیده میشود که میخواهد دسک را به فاصله دوری پرتاب کند.



تورنمنت فوتبال کلب‌های آزاد خاتمه یافت

چهره‌های ورزشی

بیغله فاطمه :

بیغله فاطمه از جمله ورزشکاران لایق، با استعداد و پر آوازه لیسه ملالی می‌باشد که با بازی‌های چشمگیر خود توجه تماشاگران و علاقمندان ورزش را بخود جلب کرده است وی که بخاطر مو فقیست‌های زیاد در بازیهای تعداد کپ‌ها و مدال‌ها را تصاحب شده عقیده دارد که یک ورزشکار باید به هر اندازه که پیش می‌رود باید تمرینات زیادی نموده و زمینه را برای پیش رفت‌های زیاد تری مساعد سازد



بناغلی محمد اکبر امینی

در میان ورزشکاران پوهنتون کابل یکی هم بناغلی محمد اکبر امینی است .

وی که بیست و دو سال دارد محصل صنف دوم پوهنځی ادبیات و علوم بشری میباشد ، بر علاوه تحصیل رهبر کلب ورزشی برادران نیز بوده ورشته ورزشی اش زیبایی اندام میباشد .

موصوف اظهار امید واری نموده میگوید بامستقر شدن رژیم جمهوری که در تمام شئون زندگی تحولاتی ایجاد کرده آرزو میکند ورزش کشور نیز ترقی نموه در پهلو ی ورزش‌های دسته جمعی ورزش‌های انفرادی نیز تشویق گردد .



کپتان‌های تیم‌های اتفاق نمبر اول، تیم پامیر نمبر دوم و تیم تاج نمبر سوم در عکس مشاهده میشود .

تورنمنت فوتبال که بتاريخ ۸ قوس از طرف ریاست المپیک جهت انتخاب تیم المپیک و تیم ملی دایر شده بود بروز شنبه ۲۴ قوس خاتمه یافت .

در تورنمنت مذکور هشت تیم کلب‌های مختلف اشتراك داشته که به ترتیب تیم فوتبال کلب اتفاق مقام اول تیم کلب پامیر مقام دوم تیم کلب تاج مقام سوم، تیم کلب پاس مقام چهارم، تیم دافغانستان بانك پنجم، تیم کلب بامیکا مقام ششم، تیم کلب یما مقام هفتم و تیم کلب نوانی مقام هشتم را بدست آوردند .



زیر نظر: سیما غواص

رسم زینمایی و موفقیت



چه بخوریم تا پوست خوش رنگی داشته باشیم؟

اگر میخواهید پوست خوش رنگ و نرم و لطیفی داشته باشید، همیشه آب میوه بنوشید، زیرا ویتامین (سی) که برای تندرستی و سلامت پوست بسیار ضروری است در آب میوه جات به فراوانی وجود دارد. آب زردک رنگ دلپذیری به پوست شما میبخشد، صبحانه باغذای تان مسکه بخورید، همچنان جگر سرشار از ویتامین (آ) است و پوست را به بهترین وجه تغذیه می کند. سبزیجات بطور عموم چون حاوی آهن اند پوست شما را روشن و شفاف میسازند، پنیر و میوه جات تازه به شفافیت و درخشندگی و لطافت پوست موثر است، اما فراموش نکنید که شربینجات به خصوص چاکلیت و کیک پوست را خراب میکند.

نکته های سودمند:

آب لیمو ترش: لباس پاک کنید
 اطو: اگر متوجه شده اید که کف اطوی شما روی لباس تان می چسبید، یک قطعه صابون خشک را به کف اطوی داغ بکشید، و بعد با همان اطوی یک ورق کاغذ و یا روزنامه را اطو کنیدخواهید دید که چسبناکی کف اطو از بین رفته است.

آب لیمو ترش: لکه تخم مرغ را از روی ظروف نقره برطرف میکند.
 اگر در آب لیموی ترش کمی نمک حل کنید، مرمرهای چتلی و کتیف بوسیله آن کامل پاک میشوند.
 ضمناً با همین محلول، لکه خودکار و رنگ قلم را نیز میتوانید از روی

دانشتیبای زندگی:

نظم و ترتیب

خانم های گرامی!
 فکر نکنید که اشیاء و لوازم گرانبهائی می تواند بزینبایی منزل تان بیافزاید بلکه این شما هستید که باید با حسن سلیقه و خرج کم، خانه خود را زیبا و قشنگ بسازید. باید دانست که نظافت و پاکیزگی منزل برای زیبا جلوه دادن و قشنگی آن از همه چیز مهمتر است. افراد خانواده و یا مهمانانی که از جلوی در منزل شما وارد میشوند از همانجا به سلیقه و خانداری تان پی میبرند لذا نباید فقط بزینبائی و آراستن اتاق پذیرایی و یا مهمانخانه اکتفا کرد، بلکه بایست تمام اتاقهای منزل آراسته و نظیف و مرتب باشد. دهلیز منزل خود را با سادگی کامل بیاورید، چنانچه برای زینبائیها و دهلیز قالدین در نظر گرفته اید باید آنرا بجایش محکم کنید، تا باعث زمین خوردن شما و دیگران نشود. گذاشتن گلدانهای گلدار یا بدون گل، با برگهای شفاف بزینبایی دهلیز شما می افزاید همچنان اگر خواسته باشید میتوانید یک تابلوی زیبا نیز بدیوار بیاورید، میز تلفون و کتابچه یادداشت (رهنمایی تلفون) را نیز در دهلیز قرار دهید. محل

گذاشتن کود بندلباس هم در دهلیز میباشد.
اتاق پذیرایی:
 در نظم و ترتیب و نظافت اتاق پذیرایی دقت بیشتر نمائید و از گذاشتن اشیاء زیادی خود داری کنید، در رنگهای لوازم سا لون خود، هماهنگی را در نظر بگیرید و سعی نمائید از رنگهای روشن استفاده کنید.
 اگر لوازم زینتی و یا کلکسیون اشیاء قدیمی دارید، آنرا در قفسه شیشه ای قرار دهید مبلها و چوکیها را باید بنحوی گذاشت تا مانع عبور نشود برای روشنایی بیشتر و زینبایی اتاق می توانید از چرخهای رو میزی و یا پایدار استفاده نمائید از قرار دادن اشیاء زیادی که مورد استفاده نیست و اتاق شما را بشکل مغازه عتیقه فروشی در می آورد، خود داری کنید. گذاشتن چند شاخه گل در گلدان روی میز به زینبایی اتاق می افزاید. همچنان از گلدانهای گل طبیعی زیبا در گوشه صابون میز کوچک در اتاق پذیرایی بگذارید و روی هر کدام خاکستر دانی قرار دهید که در دسترس همگان باشد.
 بقیه در صفحه ۵۸





مادران و کودکان :

چرا طفل دزدی میکند؟

دزدی کردن کودک یکی از مسایلیست که والدین بخصوص مادران را آزارنده کودکشان بيمناک میسازد. گرچه این دزدی هرگز بصورت سرقت بزرگسالان نیست ولی همان اندازه که طفل چیزی را که متعلق بخودش نیست پنهانی بر دارد، برای ما در ایجاد اندوه و نگرانی از آینده اش میکند، بعضی اطفال در سنین معینی از عمرشان دست به دزدی میزنند و اگر احيانا این عمل شان تا مرحله جوانی ادامه پیدا کرد، واقعا که جای نگرانی و تأثر است. و بنا بر اینست هر چه زودتر دست به اقداماتی زد.

اولتر از همه وظیفه ما در ایجاب میکند که با نهایت سادگی و بآسانی روشن و واضح به طفل خود تفاوت «اشیای من» و «اشیای دیگران» را توضیح دهد.

ممکنست شما خود بارها به طفل گوشزد کرده باشید که دزدیدن کار خوبی نیست و شما یسته انسان خوب نمیباشید، اما وقتی خودتان بگفته خود مطمئن نیستید و به آنچه میگوید خلاف آنرا عمل میکنید طبیعی است که حرفتان به هیچوجه بالای طفل تأثیر نکرده، بلکه به احتمال قوی طفل را به تقلب و دزدی تر غیب میکند.

نکته دیگری که فوق العاده حایز اهمیت است، اینست که به مالکیت طفل احترام بگذارید، هرگز واردش نکنید که شما مانعهای بازی خود را به بچه های دیگر بدهد و یا بدون اطلاع او اشیا شخصی اش را به دیگری نبخشید، وقتی طفل فهمید که نگهداری و حفظ وسایلیش چقدر مهم و با اهمیت تلقی میشود



بقیه در صفحه ۵۸

شیک پوش

و باشخصیت باشید

هر گاه لباس، آرایش چهره، موی دستکول، کفش و همه وسایلی تا آن مطابق با تازه ترین مظاهر مدسال باشد و خود را به بهترین وجه آراسته باشید... اما... این کافی نیست فقط لباس، آرایش صورت و موی کفایت نمیکند... برای شیک و مرتب و خوش لباس بودن به این نکات هم توجه داشته باشید:

۱- نظافت را همیشه مراعات کنید... ناخن نامرتب، موی چرب بدنی که پوی نامطبوع میدهد بر ازنده یک خانم شیک نیست و یا پاهای که موهای آن از زیر جوراب توجه را به خود جلب مینماید.

۲- آرایش برای هر خانمی لازم و جانب است، اما کی؟ کجا؟ و چه نوع آرایشی؟ اگر میخواهید واقعا شیک و مرتب جلوه کنید از افراط در آرایش بخصوص در هنگام روز بپرهیزید، آرایش ساده و ملایم برای روز کفایت، خط چشم، سایه، مژه مصنوعی، کرم و بودر زیاده از حد را برای شب بگذارید.

۳- از استعمال رنگهای تیز و زننده برای آرایش و یا انتخاب لباس به این رنگها، خودداری کنید، زیرا هر چه باشد شما یسته یک خانم شیک پوش نیست.

۴- بدانید که چه بپوشید، شما میتوانید از آخرین مظاهر مد پیروی نمائید، اما بشکلی که مضحک و جلف نباشد.

۵- از خود مطمئن باشید، وقتی لباس را می پوشید باید مطمئن باشید که این لباس برآزنده شما است، لباس را که در آن احساس آسایش نکنید، هر قدر هم گرانها و پسر

بود



نمونه ای از جاکت دامن، که از پارچه دبل برنگ های تیره انتخاب و در فصل سرما مورد استفاده قرار میگیرد.

ارزش باشد، باز هم شما را نمی تواند شیک و برازنده جلوه دهد.

۶- مد را تعقیب کنید... ولی عاقلانه و اصولی؟ از تقلید بپرهیزید اگر در یک میهنی خانمی را دیدید که مثلا بالباس ماکی سیاه جلوه زیادی کرده است، سعی نکنید حتما لباسی مطابق او بدوزید، چون ممکنست این لباس به قد و اندام شما متناسب نباشد.

دخوارانانو

ژوندون

خودخوری و نگرانی از آینده

بدبختانه طبایع عالی و نجیب گاهی اوقات در اثر يك حادثه درد ناك و ناگهانی در هم شكسته می شوند مرك يك انسان مخصوصا دوستدار و با عاطفه نكتی که منجر بمرگ او میشود نمره سالهای طولانی رنج و عذاب و آسیب ناخوشی سختی است که تعادل او را برهم زده و شجاعت او را در هم شكسته و منابع نیروی حیاتی وی را بمصرف رسانده است و این ناتوانی نیرو با اندازه ای شدید است که بر هرخیال عكس العملی سبقت میگیرد حال ببینیم وظیفه اراده هنگامی که نیروی شخص روز بروز کاسته میشود و روح او بتاریکی میگردید چیست ؟ در چنین اوقاتی انسان يك نوع

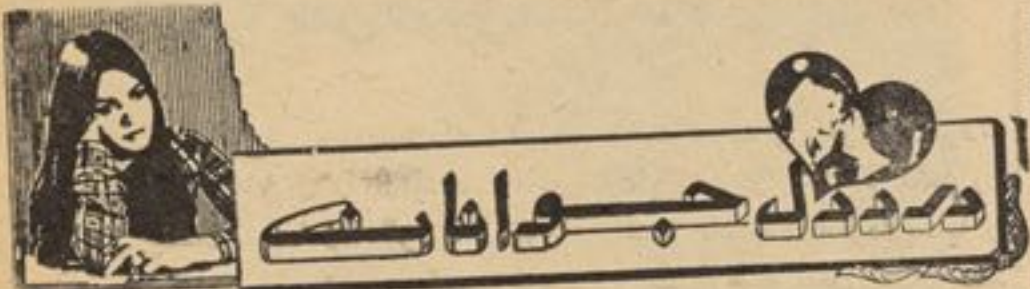
بمبت وحیرت فلج کننده ای درخود حس میکند و در مقابل هر کاهشی و زوالی دچار ضعف و بیحسی مفرطی میگردد و برخی اوقات از روی بهت و اضطراب بتفریح و هرزگی میپردازد و برای اینکه چنین کسانی را از اینگونه مشقات روحی برهانیم در زیر دستورات چندی مینویسم .

هنگامیکه اضطراب شما از حد گذشت و زمانیکه حزن و اندوه پیمانه روح شما را لبریز کرد به نظر تان چنین میرسد که زندگانی شما با هزاران بدبختی و اندوه در دنیائی که هیچگونه دلخوشی و لذت در آن وجود ندارد سپری میگردد آیا میخواهید اقلا از شدت درد خود بکاهید ؟

بقیه در صفحه ۶۲



خودخوری و نگرانی از آینده غیر از آنکه روح را خسته کند فایده دیگری ندارد



برادر عزیزم متصدی صفحه جوانان :

این نامه را یا بهتر بگویم این درد دل را برای شما فرستادم خدا کند که نشر گردد .
برادر عزیزم !

چند روز قبل موقعیکه از امتحان خلاص شدم و از مکتب بر آمدم میخواستم به خانه خود بروم انتظار سرویس را می کشیدم تا زود تر خود را بخانه بوسانم درین وقت متوجه شدم که چند جوان بیتل مانند با موهای دراز و قیافه های عجیب و حرکات که بر خلاف يك جوان افغان میباشد با کلمات زشت و متلك های بی معنی باعث آزار يك خانم که در پیاده رو سرك مسوی منزلش روان بود میشدند. نمیدانم که چرا این جوانان باعث ازیت آن خانم می شدند ولی وقتیکه دقت کردم دیدم که خانم با آرایش تند و غلیظ قیافه تماشایی و عجیب بخود داده است .

برای اینکه خوبتر تشریح کرده باشم قیافه آن زن را برای شما ترسیم میکنم .
رنگ چهره آن سرخ ما یل به کبودی ، لبانش سرخ که از سر حد لبان گذشته و به زنج آن نشر نموده بود چشمان خود را آنقدر سیاه و بزرگ رسم کرده بود که اصلا با رویش تناسب و مطابقت نداشت . موی سرش را جگر کرده بود ولی فراموش نموده که آنرا شانه کند و لباسی آنرا میتوانید از آرایش آن تصور کنید که چه رنگ و چطور بوده است .
این وضع مراخیلی رنج داد که چرا يك زن یا يك دختر با آرایش غلیظ و با آرایشی که اصلا با آن تناسب نداشته چرا خود را مضحکه چند جوانیکه دست کم از آن خانم نداشتند بسازد .
واقعا این صحنه مرا رنج داده با خود گفتم ما که با صد ها مشکلات روزانه گرفتار هستیم چرا به آن

نامه های رسیده

هر خوا و گوزی وطن
تول لاله زار دی
چه راغلی مو ن و ار دی
چه راغلی مو ن و ار دی
دامو اقرار دی دامو گفتار دی
اوس مو اخبار دی کرو به خدمت په
صداقت اوس مو اخبار دی .

بناغلی میرعلی مامور فنی در
رشته برق !
شعر شما تحت عنوان «دوطن حق»
به اداره مجله رسید طبق وعده
که بشما داده بودیم که يك قسمتی
از شعر شما نشر میشود این هم
قسمتی از شعر ارسالی شما .

بناغلی صالح محمد احساس !
در این هفته از شما دو شعر

پاخی پور ته شی بیدار شی
دا مو وخت دکشت او کار دی



خبری از دنیای جوانان

شاگرد ممتاز



نام : عبداکریم

صنف : یازدهم (ق) لیسه حبیبیه

درجه : اول نمبر

علاقتمند : به زراعت

آرزو : میخواهم در آینده ،

بو هنر زراعت را تمام کنم .

اگر در گذشته تمثیل هنر را حقیر می شمردند و مخصوصا برای طبقه نسوان کشور محدودیت های فوق العاده قایل می شدند اما امروز خو شبختانه می بینیم که این طبقه دوش بدوش برادران خود در این هنر وهمه هنر های دیگر بازوداده ودوش بدوش آنها قدمهای متین در راه احیای هنر برمی دارند .

ما در حالیکه این اقدام بجای لیسه استقلال وملالی را بدیده قدر مینگریم برای تمام جوانان کشور آرزوی موفقیت میکنیم و امیدواریم که در این هنر موفقیت های بیشتری نصیب شان گردد . وانظور که شا یسته جوانان ماست استعداد ها داده وخود را با محیط هنر تطابق این هنر تبارز دهند .

در هفته گذشته درامی بنام توپاز از طرف شاگردان لیسه استقلال وملالی در صالون کنفرانس های لیسه استقلال نمایش داده شد که از طرف مردم با استقبال زیاد رو برو گردید .

امروز که هنر تمثیل در کشور ما راه های مشکلی را می پیماید این اقدام شاگردان واقعا قابل ستایش وتمجید است . سهم گیری جوانان مادر این درام مارا امیدوار میسازد که هنر تمثیل در آینده انکشاف بیشتری یابد وزمینة این هنر هرچه بیشتر مهیا گردیده وجوانان ما که قابلیت واستعداد نمایش این هنر را دارند استعداد های خود را بروز داده وخود را با محیط هنر تطابق دهند .

توجه نکنیم که تمام وقت خود را به آرایش کردن آنهم با آن شکل که باعث خنده دیگران شود تلف کنیم .

اگر ما با روی شسته وپاک با مو های صاف و یا حداقل با یک آرایش خیلی خفیف از خانه برآیم آیا مردم مارا راه نمیدهند؟ که چرا آرایش تند نکرده ایم ؟ ما چرا مسئولیت های واقعی و لازمی خود را فراموشی میکنم و دنبال این کار ها میرویم که اصلا برای ما فایده هم ندارد و هم باعث خنده دیگران شده وهم پول خود را تلف میکنیم . اگر کمی توجه به کار های خانه و اگر معلم مکتب هستیم متوجه درس های خود باشیم بر علاوه اینکه وظایف خود را انجام داده ایم باعث ریشخند و خنده این و آن نمی شویم .

خواهش من بصفت یک دختر از تمام دختران و زنان جوان اینست که کمی متوجه بحال خود وخانواده خود باشند واز کار های که برای ما فایده ندارد جدا خود داری نمایم .

با احترام
زرمینه

داشتیم که غرض نشر به اداره مجله فرستاده بودید .

برادر عزیزم !

اشعار شما واقعا خوب است اما اگر کمی بیشتر بدان تو چه کنید امید است که اشعار بهتر وخوبتری بگوید با امیدی همکاری های بیشتر شما .

...

بنا غلی آقا رحیم (همکار)

شعر شما تحت عنوان چرخ تاریخ به ما رسید از همکاری تان تشکر .



جوانان لیسه استقلال و ملالی در حال ایفای نقش های شان در سالون کنفرانس لیسه استقلال با استقبال تماشاچیان فرار

گفتگوه

در شفاخانه

زن اولی: خو خوار جان بعد از
چطور شد؟
زن دومی: افسوس خوارك كه
ميگن ده شفا خانه زياد گپ نزين
اگر ني قصه او فلم دگره هم براي
مي گفتم.
فرستنده: جلال الدين «جمال»

لاف زن ها

دو نفر لافوك با هم صحبت مي
کردند.
اولی گفت:
- يك روز من يك توپ فوتبال را
شوت کردم، از بسي شوتم قوي بود
توپ بعد از ده دقيقه بزمين افتاد
دومی گفت:
- بابا... اين چه است، من وقتي
يك توپ را شوت کردم بعد از دو
روز توپ همراه يك مکتوب بزمين
افتاد. در مکتوب نوشته شده بود.
لطفا اينقدر محکم شوت نکنيد، زيرا
اين توپ چند شيشه دکان ها ي
مريخ را شکستاده است.
فرستنده: نعمت الله نعمتي

آشنائي

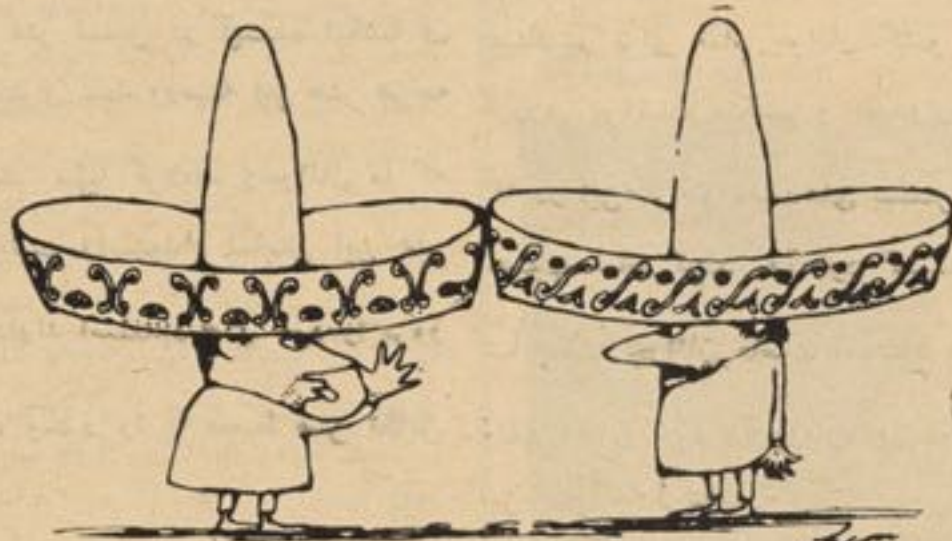
مرد يکه ميخوا ست باپر ستاري
دوستي کند پيش او رفت وگفت:
- عجب است قياقه شما به نظرم
آشنا مي آيد.
پر ستار گفت: حتما شما مريض
بوديد.
مرد گفت: بلي.. ممکن است
شما بکدام شفاخانه کار ميکنيد...؟
پرستار گفت: من در کلينيك حيوانات
کار ميکنم.
ارسالی محمد ظاهر حيدر زاده

عروسی پدر

خانم خانه در سالن پد براي گرم صحبت با مهمانانش بود که پسر پنج
ساله اش وارد شد و نفس زنان گفت:
مادر... مادر... احمد خان خواهرم زر غونه را مي بوسد.
همه مهمانان بهم نگاه کردند و چيزي نگفتند و خانم صاحب خانه
به آرامي گفت:
عيبی ندارد جانم، احمدوزر غونه تا سه ماه ديگر با هم عروسی مي
کند.
بچه لحظه بفکر فرو رفت و به سادگي پرسيد مادر جان پس آيا
پدرم هم با خدمه منزل تا سه ماه ديگر عروسی مي کند؟
فرستنده محمود (امين نظري) معلم دهم ليسه نهرين

باريدن باران

مردی به دوستش گفت: چه چيز را دوست داري؟
دو ستش جواب داد که باران را دوست دارم.
آنمرد پرسيد که چرا؟
دو ستش گفت: براي اينکه مجبور
مي شوم چتري بسر خود بگيريم، آنوقت است که قصاب و نانوا ي
کوچه که ازشان قرضدار هستم مرا نمي شناسند.
ارسالی: عبدا لصمد «بهادری»



بدون شرح

پسر شوخ

زن وشوهر پسر ي داشتند که خيلي شوخ بود. روزي زن وشوهر
مي خوا ستند به سينما برو ند.

شوهر گفت: من ميروم پسر م را مي خوابانم وبعد هم به سينما خوا هم رفت.

ويس از چند ساعت زن صدازد. عزيزم بچه را خو با ندي، ناگهان پسر جواب داد:

- بلي مادر جان پلزم را خواباندم. ارسالی افسانه «حيدري» ازخير خانه مينه.



ازبالا بيائين بدون شرح

نزدیک بود «بی آب» شویم

وقتی او را دیدم متفکر نشسته بودیك انگشت خود را روی لب گذاشته قیافه الفرد هیچکالا را بخود گرفته بود، من به قصه های او علاقه داشتم همیشه اینطور سر صحبت را باز میکرد: «فرب بودی آب شویم» و بعد تشریح میکرد که چگونه نزدیک بود بی آب شویم.

گفتم:

- چطور است کار و بار ...

بادیدن من از حالت تفکر بیرون شده لبخندی زد، از همان لبخند های احمقانه و همیشگی.

گفتم:

- بابا کجا هستی که خبر ماره نمیگیری .

گفتم:

- باز چه اتفاق افتاده ...

بسیار ساده و بی تفاوت گفتم:

- فرب بود بی آب شوم ...

فهمیدم که باز هم کدام شریک کاری کرده و نزدیک بوده است که بی آب شود ...

گفتم: قصه کن که چگونه نزدیک بودی آب شوی ...؟

گفتم:

دریگی از ایستگاه ها دختر زیبایی را دیدم ...

گفتم:

- و چشمانت بطرف او راه کشید .

گفتم:

- بگذار قصه کنم ... خود ما نزدیک بودی آب شویم و تو میخواهی حاشیه بروی ...

دختر را دیدم ... چه دختری بود هممالینی بگردش نمیرسید ...

آهسته سر به ای کردم ، هیچ اعتنا نکرد ... سرویس آمد و دختر به سرویس بالا شد از

از پشت یختم گرفته گفتم:

- آغاز او دوازده برو ...

گفتم:

- وای چقدر بد ... نزدیک بود بی آب شوی ...

گفتم:

- بلی ... و من با عجله از دروازه عقبی داخل سرویس شدم ...

سرویس به راه افتاد .

دربین سرویس نگران گفتم:

- ماره آغا بیسه ...

هرچه در جیب هایم جستجو کردم حتی يك افغانی نیافتم ... گفتم ندارم ... نگران که آدم

لجکی بود با غالمغال گفتم:

- سیل کو آغاز ده ره ...

مفلر شه سیل کویک افغانی نداره ...

گفتم:

- فرب بود بی آب شوی ...

گفتم:

- آن جان بیادر فرب بود بی آب شوم ...

در ایستگاه دیگر که حریف از موتر پانین شد من هم پانین شدم ... دسرک عقبش برافتم .

وقتی پهلویش رسیدم آهسته گفتم: «ماره خوکباب گدی ...» دختر چیزی نگفت پهلویش رفته

چشمکی زدم ، او بدبد بفرم دید ... در پیدانه روی که بسیار بیرو بار بود آهسته از بازویش چنگ گرفت ، دختر بعقب دید ...

محکم با سبیلی برویم زد ...

گفتم ... پست بی شرف ، بی حیثیت ، از خود خواهر ، مادر نداری ...؟

چند نفر دیگر بالایم قاه قاه خندیدند و صدا کردند .

زیگو لوره بیسی زیگلوره ... هان والله فرب بود بی آب شویم ... ولی دردم گشت که شاید دختر «راگ» شود ... باز هم به تعقیب او ادامه دادم ... بمن گفتم ... «حیانه داری» ...

من در عوض لبخند زدم ...

دختر رفت و رفت و رفت تا اینکه بکوچه ای رسید ... من هم بدنبالش بودم ، اشپلاق میکردم و زمزمه می نمودم ، اگر یکبار بفرم تبسم میکرد کار تمام بود ، من باز هم نزدیکش رفتم و گفتم: صدقه ات شوم چرا اینقدر سنگدل هستی ...

یکبار دیدم که دختر لبخند زد . وای که میگویم برادرت از خوشی بال کشیده بود ... او به کوچه دیگری پیچید ... من هم مثل تیر خود را بدنبالش انداختم ... در آن کوچه خانه شان بود ، از پشت بدمن برادر او همراه چند تار فقایش در کوچه بودند ، دختر مختصراً جریان را به آنها گفت ...

وقتی که من کنار آنها رسیدم یکی از بچه ها مرا پای بچک داد .. گرم باس بروی خوردم ...

دریشی ام خالک پر شد ... باز فضل خدا که قسمت گل ولای کوچه نیفتاده بودم ... برادر دختر نزدیک آمده همینطور «فلمی وارو» چند بکس ده الا شیم زد ، خلاصه که شور خوردنی بیادرت ده هوا بلند گدن و چار پلاق سر گل ولای قلاج گدن دریشی ره میدیدی که از لای دیده نمیشد ... ده یک گوشه کوچه خاکسترو زغال کوت بود ... همراه زغال روی بیادرته سیاه

گدن ... ساعتی گرفتند و تا که توانستند و تبالم گدن ... از تو چه پت گتم که پطلون بیادرت هم کم واری پاره شد ... آن خدا و راستی فرب بود بی آب شویم .

گفتم:

- بر راستی که فرب بود بی آب شوی ...

گفتم:

- تو خو گوش کو ناجوان هنوز کجاس ...

روز دیگر باز هم دختر را روی سرک دیدم ... پیش رفتم که از او گله گتم ، درینوقت او به پولیس مراجعه کرد و گفتم که این جوان مزاحم من شده است ، شور خوردنی پولیس آمد و از بند دست بیادرت گرفت ... میلامی چه شد ...؟

گفتم:

- نی ...

- فرب بود بی آب شویم ...

مره به سر ماموریت بردند سرمه خشک تراشیدند .

گفتم:

- والله نزدیک بود بی آب شوی .

گفتم:

- هان والله ... فرب بود بی آب شویم .

خندیدم و گفتم:

- من که سرت را اینطور ماشین شده دیدم خیال کردم بغاطر ریزش مو خودت اینکار را کرده ای ...

گفتم:

- فرب بود بی آب شویم .

پایان



وقتی که خار پشت عاشق می شود

مسافرت

مردی از دوستش که به مسافرت رفته بود ، پرسید :

خوب ... دوست عزیز آیا مسافرت شما خوش گذشت ؟

- دو ستش لبخند زد و گفت :

- یکروز بی نهایت بمن خوش گذشت .

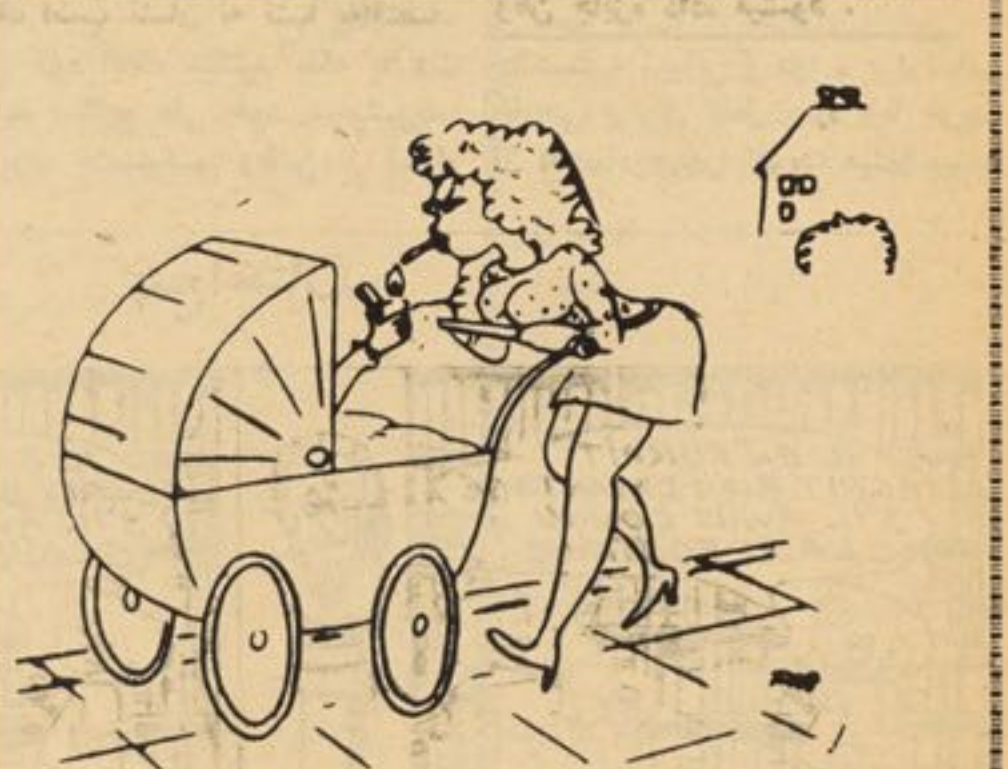
- چطور مگر آنروز چه گپ بود ؟

- سزمن وقتی در آن شهر کانا لها و قصر های زیبا را در میان امواج آب

دید و از شدت خو شعا لی یکروز تمام نتوانست حتی يك کلمه هم حرف

زند ...!

فرستنده: محمود (امین نظری) از از لیسه عالی حبیبیه



اطفال امروزی

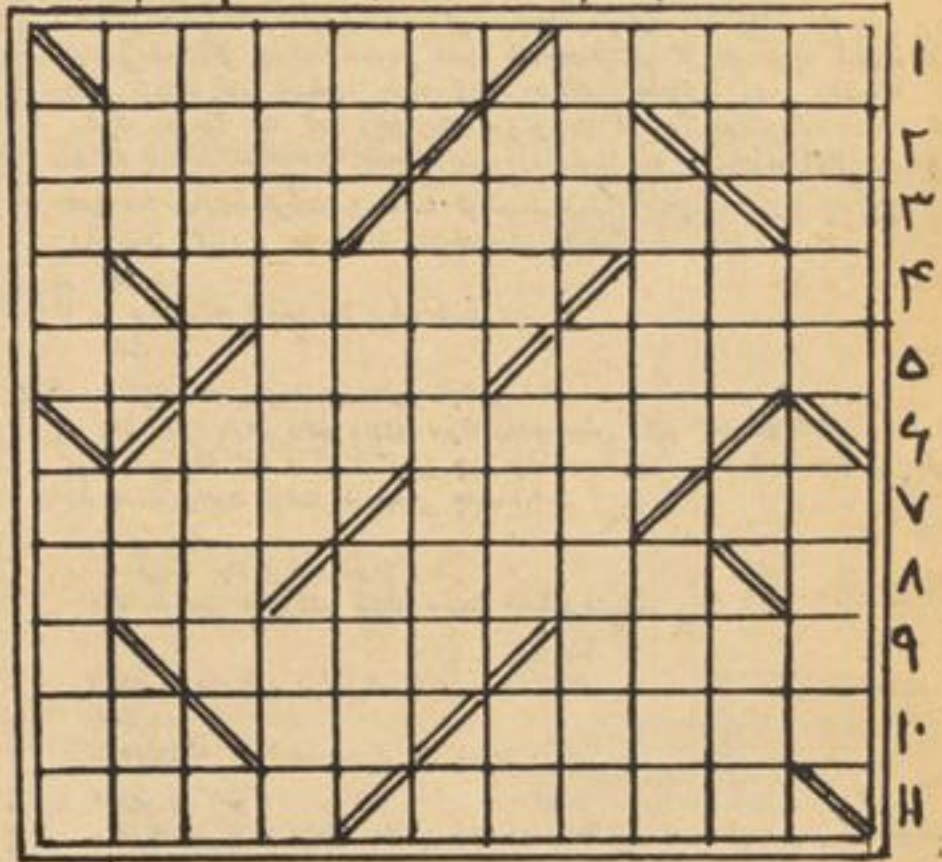
سرگرد محمد مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- روزنامه معروف کشور- شهر یست در ایالت فلوریدا - ۲- سال های عمر- صف پرا گنده - چند مست - ۳- سنگین است - جزوه تکه تکه - ۴- فرمان وحکم - بصورت فواره بیرون شدن - ۵- جای ومحل سکو نت - زریسمان عربی - حیوان پاسبان - ۶- از محصولات صنایع

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱



طرح کننده: محمد سر دار افضلی

- ۷- همسر مرد از القاب قدیمی فرانسه - ساده است - ۸- لوازم ووسایل - یک - آ - ۹- یکنوع مرض مسری - ماضی نهادن - ۱۰- از آنطرف نامه ودفتر است - بل - خارجی - حرف همراهی - ۱۱- آتشدان وگلخن - قاضی وریفری .

عمودی :

- ۱- دین حق - سرو کارش باطلا است - ۲- تکرار یک حرف -

نام این شهر چیست؟



تصویری را که در اینجا ملاحظه میکنید گوشه ای از شهر یست که در قلب اروپا قرار دارد ونفوس آن یک میلیون و دو صد هزار میباشد این شهر مرکز کشور است که بیش از چهارده میلیون نفوس دارد وعضو پیمان وار سا است .

با این نشانی ها اگر موفق به شناختن آن شدید جواب خود را برای ما بفرستید !



HORSE-BRAND-SOCKS.



برای دو نفر کما نیکه موفق به حل جدول میشوند بهکم قرعه یک سیت جراب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی

پا پوشیدن جرابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید . بوت پلاستیکی وطن از نگاه

وطن جایزه داده میشود .

جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد وبا خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

پنج اختلاف



بین این دو تصویر که در نگاه اول کاملاً شبیه هم معلوم میشوند پنج اختلاف وجود دارد آنها را پیدا زوندون کنید .

- ضمیمیر جمع متکلم - با رول نوعی رقص میشود - ۳- شیشه برق - از اسمای دخترانه - ۴- رفتن به شهر دیگر - از سران معروف ما فیما - ۵- یکی از اصناف مریبش اسم میشود نیمه اول پرنده ناطق - ۶- اقامتگاه اموات - ۷- دریا - رها پی یافت - باز داشتنن از کاری - ۸- کشور گاو بازها - ماه شیر - ۹- از گازات ها یدرو کار بن - کند وپی رونقی - ۱۰- دوست ورفیق - دو دسینه - شامه میفهمد - ۱۱- ماهی بحر - سر زمین نی .

کارگران معمار

به اساس آخرین احصائیه دونیم میلیون نفر کارگران خارجی در جمهوری فیدرالی المان برای کار ثبت نام کرده اند.

و تا اکنون در حدود یک میلیون نفر خوشایندان این کارگران نیز با ایشان زندگی مینمایند همچنان روی تخمین گفته میشود که به تعداد ۱۲۰۰۰ نفر خار جیان بصورت غیر قانونی در جمهوری اتحادی المان مصروف کار اند به این ترتیب ده فیصد از کسانیکه در جمهوری اتحادی المان کار دارند متشکل از کسانی هستند که از کشور های دیگر آمده اند.

نامیکه در جمهوری اتحادی المان به این گروه از کارگران داده شده است گسترار بیتر (کارگران مهمان) است اما این اصطلاح به حقیقت مقرون نیست زیرا آنها مهمان نیستند و برای قبول کارهای دشوار مانند همکاران المانی خود به منظور بدست آوردن پول و اعاشه و حمایت فامیل های خود به جمهوری اتحادی المان آمده اند.

آنها در المان بسر می برند زیرا صنایع المان مانند کارگران المانی به آنها نیز احتیاج دارند و موجودیت این کارگران مهمان المان نمیتوانست بحیث دو مین کشور بزرگ تجارتمی عرض وجود کند و علاوه بر این نمیتوانست ساحت تعلیم و تربیه اجباری را وسعت داده و ساعات کار را در هفته تقلیل دهد و همچنان میسر نبود تا سن تقاعد را با معیار توانائی کار انعطاف پذیر سازد.

باوجود آنچه گفته شد ایمن (کارگران مهمان) باعث ایجاد یک

مسأله بزرگ اجتماعی شده اند. از آنجا نیکه مراکز صنعتی ضرورت به جلب کارگران دارند این مناسبتی قبلا به مشکلات شدید، فقدان جای و سایر لوازم برای کارگران ساختمان های بعدی خانه ها، مکاتب، شفاخانه ها، کودکستان ها وسایل حمل و نقل در این مراکز موجب بروز فشارهای سنگین شده است.

یکی از مسایل دیگر اینست که

بقیه صفحه ۲۷

پارک های ملی

وظیفه داران پارک باید زیبایی پارک را حفظ نموده و آن را پاک نگه دارند. آنان همچنان موظف اند تا طرح های نو و جدید برای زیبایی و استفاده درست از پارک ها بریزند و آنرا انکشاف و توسعه بدهند. همچنان آنان وظیفه دارند تا از اقدامات خصوصی که برهم زننده زیبایی پارک می گردد جلوگیری بعمل آورند. هم چنان آنان سعی می نمایند تا افرادی که برای تفریح به این پارک ها به سیر و گردش می پردازند متوجه نگهداری پارک ها بسازند و در صورت تخلف از پذیرفتن وجود شان معذرت بخواهند. از طرف دیگر آنان وظیفه دارند تا محل برافراشتن خیمه، تفریح و غیره را تنظیم کنند. آنان معلومات و اطلاعاتی برای بازدید کنندگان پارک تقدیم می دارند.

تقریبا ۱۷ فیصد دهکده های انگلستان دولز شامل پارک های ملی برای حفظ زیبایی طبیعی میشوند

هریک از دو نفر (کارگران مهمان) که به المان می آیند راجع به طرز زندگی شرایط کار و زبان المانی قبل از آغاز کار چیزی نمیدانند این بی اطلاعی موجب شده است که حس تنهایی و تجرید از اجتماع را در ایشان مانند هر کسی که بیک کشور بیگانه سفر مینماید ایجاد کند.

کلوب های خارجی ن توسط اتحادیه های کارگری، و کلیسا و کمیسیون های که به اساس تجویز مراجع ذیصلاح تشکیل میگردند و همچنان انجمن های رفاه و تصدی

در سال های اخیر نظر منقادانه در مورد این گونه پارک ها زیاد شده است. عده ای شکایت می نمایند که رشد تشبثات شان زیر تاثیر تشبثات بزرگ اقتصادی رفته، برخی از وسایل کم و ناچیز این گونه پارک ها شکایت دارند. ولی باوجود این انتقادات نظر عمومی در مورد این پارک ها نیک و خوش بینانه است. آنانیکه بیاد دارند که چگونه غول صنعتی طی قرن گذشته دهکده ها زیبا و طبیعت خوش آب و هوای این سرزمین را به ویرانی کشیده بود به اهمیت این کار ملی بدرستی آگاهی دارند. اکنون میلیون ها نفر رخصتی های خود را طوری تنظیم می نمایند تا از آب و هوای گوارا و طبیعت زیبای اینگونه پارک ها حداکثر استفاده را نمایند. البته این را نباید فراموش کرد که نمیتوان در چار چوب دست آوردهای کنونی قناعت داشت و باید برای بهتر شدن اینگونه پارک اقدامات سریع و زیادی روی دست گرفته شود.

های حمایت، تمویل میشوند هدف از این حمایت و مساعدت این است تا شرایط مساعدی را برای کسانی که بنام خارجی در المان می آیند فراهم نموده و فشار های اجتماعی و کلتوری را بران ها کاهش دهند.

حکومت بن با اتحادیه های کارگری و تصدی های خصوصی و حکومت ایالات و بنبار والی ها به این موافقه رسیده است که با در نظر داشت منفعت مردم المان کارگران خارجی که بدون پلان از سایر کشور ها به المان سرا زیر میشوند متوقف گردد. زیرا در واقع جسم و ریت اتحادی المان کشوری نیست که در آن مردم کشور های دیگر مهاجرت نموده و رحل اقامت بیا فکنند. زیرا این کشور برای اینگونه مهاجرت ها خیلی کوچک میباشد از این رو حکومت بن با در نظر داشت ضرورت جلب کارگران خارجی و با ملاحظه مشکلاتی که از این ناحیه محسوس است آرزو دارد تا مقررات مناسبی را در زمینه وضع نماید تا بوجوب آن از یک طرف جلو کشیدگی های اجتماعی را که ممکن است به وجود آید گرفته بتواند و از جانب دیگر مراجع مربوطه را وادار سازد تا با در نظر داشت مکلفیت های انسانی خویش جلو از دیاد گروپ های محروم از مزایای فرهنگی و اجتماعی را با تمویل محدودیت های معقول بر سرا زیر شدن «کارگران مهمان» بگیرند.

بقیه صفحه ۱۸

روزهای بسوی

— حالا قصد دارید چهل هزار افغانی را بگیرید ؟
— البته .
میگویم :
— نه جواد خان. شما اول باید محکمه بروید و سندی را که از پدرم دارید باطل کنید، آنوقت چهل هزار افغانی را بشما خواهم داد .
میخواهد چیزی بگوید که من مجالش نمیدهم و میگویم :

(ناتما م)

صفحه ۴۷

نگاه میتود و لوزی ، ازایه مطالب ، متکی بر پرنسیب های تعلیم و تربیه و تهرایط ذهنی ، اجتماعی و اقتصادی جامعه افغانی نمی باشد. همچنان کتب درسی سابق رهنمای معلم ندارد ، تا معلمین بتوانند مضامین را ، طوری تدریس کنند ، که از یک طرف خود در همان رشته مربوط معلومات بیشتری کسب نمایند و از سوی دیگر شاگردان مکاتب ، مطالب را به سهولت هضم کرده بتوانند .

معین وزارت معارف می افزاید : کتب سابقه عادت مطالعه را در شاگرد تقویه کرده نمیتواند . سوالی را در باره متون کتب درسی آینده مطرح می سازم . پوهاند محمد صدیق به اساس کاغذ های روی میز شس ، اینطور توضیح میدهد :

مشخصات کتب درسی جدید ، را اینطور می توانیم شرح دهیم : در کتب جدید هدف تنها ذخیره کردن معلومات (حقایق ، مفاهیم اصل ها ، فریضه ها) در دماغ شاگرد نیست ، بلکه تاکید بیشتر برالای فعالیت یا عملیه است که شاگرد به وسیله آن می تواند حوادث را تشریح ، تحلیل ، تجزیه و توضیح نماید .

برای اینکه شاگرد مشکلات و نیازمندی های موجوده را ، حل کرده بتواند ، بین مضامین ارتباط موجود شده است .

مثلا عوض اینکه مضامین تاریخ و جغرافیه کتاب های جدا گانه بی باشند ، در آینده کتاب های به نام اجتماعیات بدسترس شاگردان قرار خواهد گرفت که در آن علاوه از تاریخ و جغرافیه موضوعات علوم دیگر از قبیل بشر شناسی ، جامعه شناسی اقتصاد و غیره شامل می باشد .

کتب کار های عملی و تعلیمات صحیحی مثال دیگری از ارتباط بخشیدن مطالب چندین مضمون در یک واحد می باشد .

بقوله معین وزارت معارف محتوی کتب جدید شاگردان را کمک می نماید تا نیاز مندی های اجتماعی ، فرهنگی ، اقتصادی ، و فردی را رفع کنند .

وی ادامه میدهد : کتب جدید از نگاه لسان (کلمات عبارت ، جملات پارا گراف) مطابق

سویه شاگرد بوده ، در هضم مطالب کمک زیاد می نماید. همچنان حجم کتب جدید مطابق ساعات معینه همان مضمون می باشد .

معین وزارت معارف تعدیلات دیگر کتب درسی جدید را اینطور می شمارد :

۱ - کتب جدید متکی به تسازه ترین روش تالیف خواهد بود !

۲ - بعد از تجزیه در مکاتب و ارزیابی عمیق علمی ، تالیف میگردد.

۳ - توسط یک شخص تالیف شده ، بلکه نتیجه زحمات یک گروه اشخاص بود ، که توسط چندین کمیته ارزیابی و تدقیق میگردد .

۴ - کتب جدید شاگرد را کمک می نماید که روش های آموزشی را بیاموزد ، به عبارت دیگر ، درین کتب جدید شاگرد می آموزد که چطور بیا موزد و آموزشی در ختم دوره تحصیل ، خاتمه نیافته بلکه تا اخیر عمر عمله آموزشی ادامه پیدا کند .

بقیه صفحه ۹

معارف بسوی ...

دسترس شاگردان و معلمین قرار داده شود .

کتب درسی در مرکز وزارت معارف تالیف میگردد ، لذا در آن ها ، نمیتوان شرایط و خصوصیات محیطی هر ولایت را در نظر گرفت. برای رفع این نقیصه لازم است مواد معد درسی ، در ساحه اجتماعیات ، تاریخ ساینس ، حرفه صنعت ، زراعت و دیگر خصوصیات هر ولایت ، در اختیار شاگردان قرار داده شود .

وی همچنین از مواد معد درسی دیگری مانند ، کتب برای مطالعه ، جارت ها ، نقشه ها ، گره ها ، سلاید ها و غیره یاد آوری کرد . معین وزارت معارف بعد از بحث پیرامون تغییرات اساسی در پروگرام های درسی ، متون کتب اجتماعی قبل را با کتب جدید اینطور مقایسه کرد :

در متون درسی اجتماعیات سعی بعمل آمده است که مطابق به اساسات جدید کتاب نویسی و مقتضیات اجتماعی دولت جمهوری برای شاگردان ، پروگرام ها و

مواد درسی مفید تهیه گردد . در پرو گرام سابق ، افغانستان قدیم زیاد تر مورد تاکید قرار می گرفت ، در کتب جدید نیز توجه بیشتری به کشور مبدول گردیده اما درین کتب ، وطن خویش را ، در یک ساحه بزرگتر و وسیعتر جهانی مطالعه میکنیم .

پوهاند محمد صدیق معین وزارت معارف از بخشهایی که در باره کوچی های کشور ما در کتب جدید اضافه شده ، یا دهانی کرده و گفت :

کتب جدید اول اطفال را باسوالات مواجه ساخته ، بعد از آن مواد تهبیه نموده ، زمینه را مساعد می سازد تا خود جواب ها را بیابند . وی علاوه کرد :

یکی از اهداف ما این است تا اطفال نسبت به دولت جمه وری افغانستان وفادار بوده ، به ایجاد وحدت ملی کمر بندند .

و رول مهمی به اعتلای کشور داشته باشند .

می پرسم : پروگرام های انکشافی معارف ، در پر تو جمهوریت چیست؟ معین وزارت معارف میگوید :

به شما بهتر معلوم است ، که قبل از وارد کردن تغییر و انکشاف هر پروژه ، هدف آن باید به صورت دقیق تثبیت گردد به این منظور ، کمیته بی با صلاحیت و وارد ، موظف گردیده ، تا اهداف معارف را مطابق روحیه نظام نوین جمهوریت تعیین نماید .

محرک حسن وحدت ملی و مسوولیت فردی و اجتماعی ، از جمله اهداف معارف است :

فعلا بقول معین وزارت معارف در افغانستان ، (۱۹۹۴) مکتب دهاتی ذکور و انات وجود دارد که در آن (۱۴۳۶۰) شاگرد مصروف تحصیل است .

همچنان (۱۲۹۵) مکتب ابتدایی ذکور و انات با (۴۶۱۵۳۵) شاگرد وجود دارد . معین معارف افزود :

تعداد متوسطه ها در کشور به (۴۹۷) باب می رسد که در آن ها (۱۰۲۰۵۴) شاگرد ذکور و انات بوده و (۱۹۰) لیسه در کشور وجود دارد که در آن ها (۴۴۹۳۴) شاگرد مشغول فرا گرفتن تعلیم اند .

غلاوتا (۳۶) مکتب مسلکی و تربیه معلمین با (۸۴۷۶) شاگرد می باشد. احصائیه مجموعی مکاتب کشور

بقیه در صفحه ۶۲

کوتاه و دلچسپ خواندنی

مرد

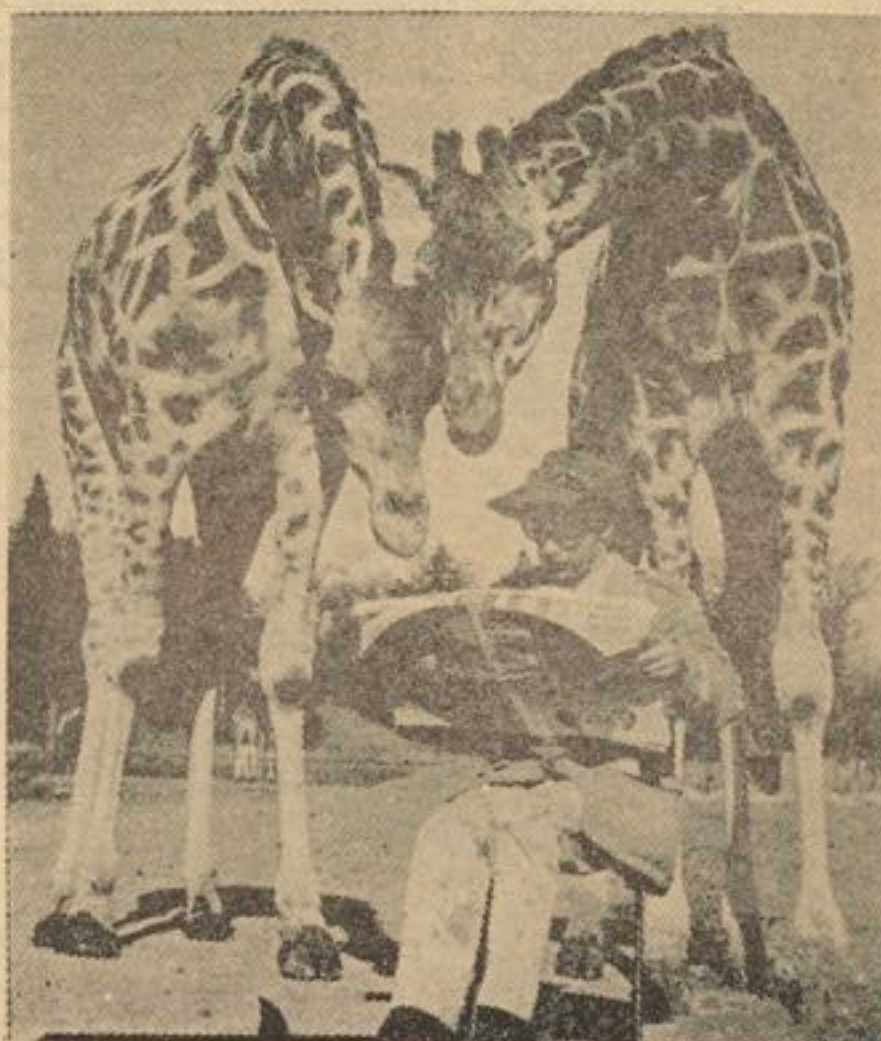
در بغداد دزدی را آویخته بودند «جنید» برقت و پای او بوسه داد. از او سوال کردند، گفت: هزار رحمت بروی باد که در کار خود مرد بوده است و چنان این کار را به کمال رسانیده است که سر در سر آن کار کرده است.

از: «تذکره الاولیاء»

زرافه های که به رسو و ژولیت سر و رفتند

یک جفت زرافه نر و ماده باغ وحش لندن، در نزد انگلیسا به «رمنو» و «ژولیت» حیوانات معروف شده اند چون علاقه این دو زرافه به یکدیگر به حدی است که اگر لحظه ای یکی را از دیگری دور کنند، آنها بشدت بیمار می شوند و مرتب دانه های اشک از چشمان سر از سر میگرد و غذا و آب نمیخورند.

کارکنان باغ وحش لندن روزی یکی از این زرافه ها را جهت تطبیق واکسین از معشوقش دور ساختند عاشق مهجور، آنچنان فریاد های کشید که نزدیک بود دیگر حیوانات را به هیجان آورده و باغ وحش را



خراب کند، مسوولین باغ بلافاصله معشوقش را بنزد او برگردانیدند و شاهد بوسه دیدار عاشقانه شدند. این دو زرافه در تمام مدت یکدیگر را میبوسند، و به این ترتیب بهم اظهار علاقه میکنند. و هیچ معلوم نیست این دو زرافه بوسیدن را از کجا آموخته اند. چنین فکر میشود که شاید دو عاشق جوان که در باغ وحش گردش میکردند و گاه بگاه بوسه می درجولوی قفس زرافه ها از هم می ربودند، به این دو آموخته اند!

وسيله ی مفيد

چندی پیش وسیله جدیدی برای جلوگیری از غرق شدن شناگران، بخصوص اطفال، در آبها تهیه شده است. وسیله ی جدید که بشکل تشکچه پلاستیکی ساخته شده زیاد بزرگ نیست. آنرا بر بند دست خود بسته می کنند و هرگاه بخواهند از آن استفاده کنند، تکه نخ کوچکی را که از آن آویزان است، کش میکنند بلافاصله وسیله جدید بشکل تشکچه پلاستیکی نجات غریق تبدیل میشود، که می تواند برای جلوگیری از فرورفتن در عمق آب بسیار مفید باشد.



پسر اسکاتلندی

در شهر «ادین بورگ» اسکاتلند مردی زندگی میکرد به اسم «مکتاریش» او از ثروتمندان شهر «ادین بورگ» بوده و مغازه ای بزرگی داشت که برشهرتیش افزوده بود.

روزی زنش از او تقاضا کرد تا بعد از این پسرش «جوتی» را با خود به مغازه ببرد تا با طریق معامله با مردم آشنایی پیدا کند. مرد خواهش زنش را پذیرفته و از آن پس هر روز پسرش را با خود به مغازه میبرد. بعد از چند وقتی «مکتاریش» به زنش گفت:

پسر من جوتی بیول خیلی علاقمند شده.

زنش گفت:

از کجا فهمیدی؟

مرد جواب داد:



زنهای باردار گذاشته و عکس برداری می کنند. این اختراع که آنرا باید بزرگترین پیشرفت در باره علم جنین شناسی بحساب آورد در لابراتوار پروفیسور هوکر امریکایی وارد مرحله عمل شد و با آن مشاهده حرکات جنین در داخل شکم بخوبی ممکن گردید.

کشف عجیب

گفته می شود در کالیفرنیا دوربین عکاسی و فلم برداری کوچکی اختراع گردیده که به اندازه یک خسته گیلاس است و فلشی دارد کوچکتر از ته سنجاق که آنرا در داخل شکم

تا اینجا داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند. در قصر دیوالی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود. جوزف باغبان او را زیر نظر داشت. برید خورد که اذیر زمانی او را می شناخت با او ابراز علاقه کرد. اما رابطه او با برید خورد زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل با برید خورد رابطه مخفی داشت. بالاخره سرقتی در قصر صورت گرفت که فکر می شد در قدم اول جوزف، ویسون و دیوونیسورت در آن دست داشتند شواهد علیه لی بود دیگران می خواستند که او را نابود کنند. این هم بقیه داستان.

حادثه در نیمه شب

لی می پندید گفت :
- و همین طور در پلان من ذکر نگردیده بود که عاشق شوم.
لی چشمانش را از او دزدیده و سوی پنجره رفت. او از اینکه سوی جوزف ببیند برخورد اعتماد نداشت. انواع فریب کاری هارا دیده و بان آشنا گردیده بود. این واقعیت بود که جوزف او را از مرگ نجات داده بود اما با آنها سوالی وجود داشت که باید به آن جواب داده میشد ..
جوزف از عشق حرف زده بود ولی میدانست که احساسات درونی اش در مقابل جوزف چه نوع بود. اما در آنجا زمینی وجود داشت که باید قبل از اینکه راجع به آن صحبت کند پاک گردانیده میشد.
لی گفت :
- فکر می کنم بتوانم آنرا بفهمم. مقصدم نفرت شما است. اما مسایل دیگر چه؟ بطور مثال: چرا شما ویلسون را تعقیب میکردید و تمام وقت را در جاسوسی و دیدن زدن او میگذرانیدند؟
جوزف گفت :
- بخاطر نمونه قطار آهن. روزی تصادفاً به گراج در قسمت تختانی برج شمالی رفتم. یعنی یگروز پیش از اینکه شما بیایید. دنبال سامان و آلات باغبانی میگشتم که ناگهان تمام پارچه های از شکل افتاده چیزی را که باید نمونه قطار آهن میبود در آنجا یافتم. نمونه بزرگ قطار آهن. در این لحظه ویلسون داخل گسراج شد و مرادید. از همین سبب بود که نزد عمه شما رفت و از او خواست که مرا از وظیفه ام اخراج نماید. این مطلب را بیگس بمن گفت و من آنرا درک کردم.
لی گفت :

پس قدرت و با نشاط مر دی روی دیوار های قصر ویولتی سر نخورده بود. دریک لحظه فکر کرد که تمام بد بختی ها دوباره روی سر او فرود خواهد آمد. حقایق و خواسته های موقعیت او. اما برای فعلا بدون هیچ دلیلی خوش بود. اگر چه مسایلی بود که باید آنرا میدانست و حل میکرد.
بعد از اینکه خنده اش فروکش کرد گفت :
- اما چرا شما مرا طوری میدیدید که گویا از من نفرت داشته باشید. آیا آنهم قسمتی از پلان شما را تشکیل میداد؟
جوزف گفت :
- اوه نی. من از آن معذرت میخواهم. من به اینجا نیامده بودم که از شما متفر باشم. خوب شاید شما نبودید اما از اینکه چه کسی بودید نفرت داشتم. رشته من سوسیو لوجی است. میخواهم کاری را بدست بیاورم که در آن طرح های اجتماعی را پیدا کرده بتوانم. برای من عجیب است که میبینم دریک جامعه مردمانی وجود دارند که فوق العاده ثروتمند بوده در حالیکه در عین جامعه تعداد دیگری در منتهی فقر و تهی دستی بسر میبرند. من میخواهم که درجه ماستری ام را در تحقیق روی این موضوع بدست بیاورم. یعنی تحقیق روی بیلانس نامتوازن دارایی در امریکا. من باین جا آمدم و درخواست کار کردم تا بدین ترتیب بتوانم زندگی واقعی اشرافی را از بسیار نزدیک مشاهده نمایم.
لی حالت دفاعی بخود گرفته و گفت :
- مطمئناً استعداد شما آنقدر ها زیاد حرفه بی نبود.
جوزف گفت :
- نی. فکر میکنم که همین طور باشد. اولحظه تو قف کرده و در حالیکه لی را

- پس این کار ها چه بود؟ آیا فکر میکردید تغییر دادن لجه بتواند دیگران را فریب دهد؟ چرا شما متظاهر به چیزی میکردید که فاقد آن بودید؟
جوزف دستش را داخل جیب کرد لی در حالیکه سوی او ویدید به خاطر آورد که پدرش گفته بود :
«تو خواهی فهمید وقتی که عاشق شدی لی سوی چهره آفتاب سوخته و پرنجسی، موهای سیاه فیرگون، چشمان آبی که سوی او میدید نظر انداخت. او فهمید.»
جوزف گفت :
- شما میخواهید که بخندید. من احساس میکنم که مسخره قابل تمسخری باشم.
لی گفت :
- امتحان کنید. چنانچه خواهید که در قدم اول خود را امتحان کنید؟
سر جوزف پائین آمد و در حالیکه بانسوک پنجه پایه قالیق میکوبید گفت :
- من فوتبال بازی کرده ام.
لی با تردید پرسید :
- خوب. این که شما فوتبال بازی کرده اید چه ارتباطی به اصل مطلب دارد؟
جوزف سرش را خارید. بخوبی میشد مشاهده کرد که در شرایط نامساعدی قرار دارد.
او گفت :
- همه اش همین است و از همین باعث است که من تغییر قیافه دادم. من در فوتبال موقعیت بیک ضلعی را بازی میکردم. برای تیم ملی. ما بازی های زیادی را بردیم. و خبر های آن در تمام روزنامه ها نوشته شده است.
چراغ امیدلی رو بخاموشی گذاشت. دستش را روی دهانش قرارداد. آیا این امکان داشت که او واقعا میخواست بخندد؟
لی گفت :
- مقصد شما، مقصد شما این است که شاید بتوانم شما را بشناسم؟
جوزف لگد دیگری به قالیق زده و گفت :
- بعضی مردم مرا می شناسند.
لی قادر نبود که از خنده اش جلوگیری نماید. امواج خنده او را از داخل متفجر میکرد. هیچکاری از دستش در این لحظه ساخته نبود.
لی گفت :
- من در تمام عمرم حتی یکی از مسابقات فوتبال را تماشا نکرده ام و نمیدانم که بیک ضلعی چه معنی دارد.
جوزف گفت :
- در میدان مسابقه دایره های است که بازی گران باید در آنجا ها بازی کنند.
لی گفت :
- آه، لظفا ...
در حالیکه از شدت خنده میلرزید گفت :
- خیلی معذرت میخواهم.
بعد جوزف شروع بخندیدن نمود. ولی بخاطر آورد که چقدر وقت شده که آواز خنده

لی لباس پوشیده و به طبقه پائین رفت. حالا که قدری خوابیده بود در دونا آرامی بدنش کم گردیده بود. میکوشید تا جای امکان، عادی راه برود و از خود هیچ نوع عکس العمل نشان نهد. از کابوسی های وحشت انگیز شبانه اش چه فکری و چه جسمی رهایی یافته بود همه چیز بی پایان رسیده بود. فرق نمیکرد که نتیجه پایان خوب بود و یا بد. او باید میکوشید طوری که آنتی از او خواسته بسود با دیگران طور مطلوب روبرو گردد.
جوزف منتظرش بود. پتلون خوش دوختی پوشیده و بالای پیراهن پنجمی سپورتی فشنگش جاکت نازکی پوشیده بود. سیماش زندگی وضحت مندی بچشم میخورد.
لی سوی او رفته. دستش را دراز کرده و گفت :
- من باید نسبت نجات جانم از سرگ واقعی از شما تشکر کنم.
جوزف دستش را برای چند دقیقه نگه داشت. آنرا فشار داده و بعدا رها کرد و گفت :
- من آنرا همانطور ترتیب داده بودم. معذرت میخواهم از اینکه چند دقیقه در آخرین لحظه ناوقت تر رسیدم.
لی در اول بخوبی متوجه نشده بود اما حالا میتوانست به کمک روشنی خط عمیقی سرخی را که تا پائین صورت جوزف کشیده شده بود مشاهده نماید. زخم عمیقی بود.
جوزف گفت :
- او میکوشید که بچشمانم حمله کند و چه عجب قدرتی که داشت.
لی گفت :
- ایزابل تا میکش؟
جوزف گفت :
- بلی. و من مجبور شدم که بایک ضربه به زمینش پرتاب نمایم. توقع دارم که برای بار دیگر مجبور به این گسار نشوم. یعنی پرتاب کردن زن دیگری به زمین.
لی پرسید :
- شما که هستید؟
جوزف گفت :
- نام من جو مورلی است. شخص بخصوصی نیستم.
لی گفت :
- بسیار خوب. لطفاً بنشینید آقای مورلی.
جوزف گفت :
- اگر اجازه بدهید ترجیح میدهم که ایستاده باشم. از بودن در داخل اطاق خوشم نمی آید می خواهم همیشه در خارج منزل بسر ببرم.
لی گفت :
- اما شما یک باغبان نیستید و یا حداقل در آن تخصص ندارید. همین طور نیست؟
جوزف گفت :
- نی. من باغبان نیستم اما آنرا دوست دارم در حالیکه حرفه من نیست.
لی پرسید :



چهار دختر

شجاع چتر باز

آنها آخرین دقایق را سپری می نمودند که از طرف مربی برایشان هدایت داده شد تا برای پرواز آمادگی بگیرند و نترس و شجاع باشند .

حالا نوبت از سننادر داهرتسی است دختریکه دارایی پوست نسواری سوخته است سننادر می خواهد از داخل طیاره (کسنا) به بیرون بیرون لاکن با د مانع پریدن او میشود و داخل طیاره می افتد خو شبختانه سننادر در قسمت پرش چیز های از معلم پرش آموخته است او برای دو مین مرتبه میپرد و از يك فاصله ۲۵۰۰ فوت در آسمان به پرواز درمی آید و بدون صدمه در يك چرا گاه گوسفندان نزدیک میدان هوایی فرود می آید .

سننادر ۱۷ ساله، بعد از نخستین پروازش گفت :
(وقتی برای اولین مرتبه با پاراشوت به پریدهرگز این واقعیت را که برا یتان چه پیشش خواهد آمد نمیدانید لاکن در مرتبه دوم پرش ترس و هیجان بر شما مستولی خواهد شد .)
و این تجربه پاراشوتی او توسط معلم جهش آقای برین سیم پوزن بقیه در صفحه ۶۱

چهار دختر تیمجر بدون تاخیر خود شان را برای پرواز آماده می ساختند و بعد لباس و تجهیزات مخصوص پاراشوت را پوشیدند و برای اولین جهش پاراشوتی آماده شدند .



یکی از دختران چتر باز با مربی اش در داخل طیاره



مربی پرواز برای یکی از دختران آخرین توضیحات لازمه را میدهد .



(سننادر هرتی) در حین فرود آمدن بزمین



جهیل کی اسپار

بقلم خان آقا سرور

را دلچسب تهیه دیده است .

متصدی ترتیب و تدوین فلم نیز با زحمت زیادی مانند دیگر کارگزاران فنی این فلم متحمل شده است تا فلم را جا لیتر بهمان آزند و بی بعضی خلا های متصدی چراغ یا روشنی انداز در خلال فلم بمشاهده میرسید.

روبهرفته دایرکتر در سر گرم نگه داشتن تماشاچیان مو فق بوده و می تواند دو ساعت و نیم تماشاگر را مصروف نگه دارد و لسی بصورت کل فلم از همان چهار چوب داستانهای پسر متول و دختر فقیر و اینکه یک بد معاش و یک سرخه داشته باشد ، با فراتر نهاده است .

تمثیل : ممتاز : که در واقع قهرمان فلم بوده و کشمکش می آفریند ، خلاف عادت در چنین پر سو نازی داخل شده است ، ولی

جان مطلب درین است که در شروع برای مدتی فهمیده شده نمی تواند که او واقعا بینایش را از دست داد است زیرا چنان قدم می گذارد که حتی یک انسان بیبا به مشکل می تواند با پا های برهنه روی آن همه خار و بقایای برنده سبزه هابه خاطر آسوده قدم بگذارد .

مگر به صورت تعوم وی می توان نست در پیشبرد داستان جانب نقطه ای اوج مددگار خوبی باشد .

دهر مندرا : -

این هنر پیشه ی پولساز سینمای هند که اکنون از چهره های قیمتی آن سینما محسوس میشود ، برخلاف همیشه خوش درخشیده است ، چه او در اکثر فلمهای اسبق خویش ناکام جلو میگرد .

این موفقیت وی اضافه تر از آنست که او ساحه ی وسیعی برای تمثیل ندارد .

بران : - وی که هنر پیشه ی مکملیست اینک باز در حالیکه درین فلم حصه کوتاهی دارد ، مگر انقدر ابراه شخصیت می نماید که خاطره اش با قیست .

پریم جویره : تلاش خوبی برای موفقیت نمود ولی هر گاه اندک اضافه روی ویرا در احساسات شروع و هم ختم فلم نادیده بنگریم توفیق با اوست .

یو گیتا بالی : این هنر پیشه تازه دم که در اندک مدت شهرت خوبی کسب کرده است اینبار در رول «شاید هیرو بین» که تاحدی هم شکل «ومپ» یا گرگتر منگی را بخود میگیرد ، بازی بی نقصی دارد . کذا هنر پیشگان دیگر این فلم هر یک حصص خود هارا نیک پیش می برند و لسی از آنجاییکه بعضا از هنر پیشگان چون ماداندرا یوگیتا بالی و فریال که دو قسمت های مختلف فلم یکباره کنار میروند مثال زنده بی از بی توجیهی دایرکتر در کارش پذیرفته میشود .

ممتاز که تا سال گذشته یک تاز سینمای هند بود نیز فکر نمی شد که تا این حد تمثیل را سطحی تکر بسته حتی پاره شدن پایش را ترس باقیای بوتل با این ذودی فراموش و برای صحنه مابعد یعنی در برابر پدرش هرگز از درد یا احساسی هم بروز ندهد ، کذا رباب نواختن و طرز گرفتن رباب برایش چنان می نمود که انگشتانش در یک نقطه میخکوب شده و اصلا چنان وا نمود سازد که فیرا برای اجرای این عمل استخدام شده است .

در فلم «کنن نیوتی یا ادامه» خیلی بی اهمیت پیش بینی شده بود چنانچه مو های سر دهر مندرا در یک صحنه ماشین بلنسد شده و در صحنه ای دیگر غلو ثبت شده است ، همچنان بازیگرانی چون فریال ، محمود کوچک ، انور حسین و رنجیت در فلم اضافی جلوه نموده و شتر گپن سنبا صرف بمنظور فروش بیشتر فلم استخدام شده است .

نا گفته نگذریم که موضوع «مادر اندر» در فلم خوب بی ریزی شده است ولی نباید آنقدر در طرز روش سخت گیر بود که انحراف بار آرد .

انتخاب زاویه های کمره که جهت ثبت صحنه های فلم بکار رفته است از چیره دستی «جال مستری» کمره مین محربو سابقه دار سینمای هند نمایندگی نموده و فلم را بی نقص جلوه میداد ، مگر پرورچکش ضعیف سینما آریوب که اکثرا فلم از فوکس خارج میشد تا حدی به ضعف فلم می افزود .

«راول دیورمن» پسر اسرادی برمن موزسین شناخته شده هند که پس از کمپوز آهنگ «دم مارو دم» شهرت بسزایی کسب نمود ، صحنه های هیجانی فلم را از یک گروند هیجانی تر تجسم بخشیده و خواننده های فلم

«یوگیتا بالی» که بخواسته مازر سمیر در نظر است عروس فامیل شون چون علاقه بی شدید سمیر را بنایینای زیبا احساس میکند در صدد می برآید تا چگنو را که نسبت نداشتن سر پرست و سر پناهی به فامیل سمیر پیوسته است از سر راه موفقیت خود ، دور ساخته و خون با یگانه پسر فامیل ازدواج نماید .

همین امر سبب می شود تا پای بازیگر چهارمی یعنی «پریم جویره» که در واقع برادر غیر قانونی سمیر «دهر مندرا» بوده و روی تقسیم میراث کشیدگی شدیدی دارند ، در بین آمده و پس از یک سلسله صحنه سازی و کشمکش ها فلم را پایان برانند .

نگاهی به چگونگی فلم : -

فلم «جهیل کی اسپار» که از جمله فلم های ای کلاس سینمای بمبئی هند «از نگاه بازیگران آن» بشمار می آید فلمیست که می تواند بازار خوب تجارتی گمایی کرده و «بهایی سونی» پر و دیسو سرش را متفرد سازد ، چه کلیه مزایای یک فلم عایداتی از قبیل سکس ، رفیق ، جنگ ، تحریک احساسات تماشا گر ، موسیقی جالب با خواننده های کشور گهار ، لنا منگیشکر و آنا بیو نسلی وغیره در لابلای فلم جاداده

شده است ولی از دایرکتری چون «بهایی سونی» که تجربه طولانی در فلم دارد بدیده های بهتری انتظار برده میشود ، همچنان از

پرودیسرو کار گردان: بهایی سونی
نویسنده و سنا ریست : گلشن نندا
با شرکت : دهر مندرا ، ممتاز ، یوگیتا بالی ، بران ، پریم جویره ، رنجیت همراه با انور حسین ، افتخار ، وینا و شتر گپن-سنبا .

سینمای بمبئی هند که سخت رو حبه تجارتی دارد ، همواره در تلاش است تا دوشادوش حفظ اصالت بازرگانی بودن محصولات خون تاحدی هم بنو آوری هاویا باصطلاح خودشان «ابتکاراتی» بگرایند ، تا اگر شده بتواند و بغت با او شان یار شود جوایزی چون «سلور جیلی» ، گولدن جیلی» و بالاسر از آن یعنی (دایمند جیلی) را برای محصولات خود بدست آورده و شهر تی را که درین نوع جوایز برای کار گردان و به خصوص بازیگران فلم مضمهر است کسب نمایند . گمانیکه با نشریه ها و خواصنا سینمای بنگالی و بمبئی هند آشنایی دارند مسلما باها همنا خواهند بود که بین محصولات این دو سینمای پراوازه بی هنری تفاوتی مشهود بمشاهده میرسد چه سینمای بنگالی ، روی معنی می جرخد ، در حالیکه گرایش فلمهای بمبئی بطرف ماده روز افزون است .

«ستیا جیت ری» دایر کتر پذیرفته شده بنگال که فلمها یش دواکتر فستیوا لهای جهانی افتخارات بزرگی را هم عشنوان سینمای هند میسازد ، این طرز روش سینمای بمبئی را که با پیگیری کاملی دست ناخورده محفوظ است نکو هش نموده و بار ها داد زده است که چرا هر طوری هست اضافه تراز چار خواندن را بطور حتم در فلم میگنجانند و یا با نمایش قسمتی از بدن عریان یک بازیگر می خواهند پول بدست آرندو ولی هر روز تعداد این نوع فلمها که جز بدست آوردن پول برای سازنده اش چیزی در خود ستایش ندارد گسترش یافته و بقیمت بازیگران پولسازش می افزاید . زیرا تا در فلم جبراجار ویا بسالتر از آن خواندن «پینه» نشده باشد تاجران فلم یا «دستری بیوترها» از خریداری آن شانه خالی میدارند .

فلم «جهیل کی اسپار» نیز از همین دسته فلمها بوده و با کمی تفاوت که «چگنو» یا ممتاز را در قالب نایینایی منعکس میسازد تا با احساسات تماشا چیان بازی کند با چند پرابلم عادی دیگر جلو چشم تماشاچیان قرار میدهد ، ولی غافل از آنکه سینمای امروزه چیز هایی غیر از این گندی بازیها خواسته و بایست مطالب عمده تر و مشکل بزرگتری در برابر دوربین فلمبرداری قرار گیرد .

فشرده بی از داستان ۱ -

سمیر «دهر مندرا» کرکتر مرکزی این فلم که پیشه بی رسامی داشته و زاده فامیل متعولی است دختر بانایینایی «چگنو» در اولسین بر خورد دوست شده و پسا نها این دیدو وادید ها به عشق عمیقی مبدل میشود .



صحنه ای از فلم جهیل کی اسپار

مردی بانقلاب بقیه

تاینجای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند میر که مرد هر موژی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسواپارتمان لوکس به گرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود

الک از عبارت فرود آمده به روی خابان رفت تا به آن امریکایی سلام کند. آقای براد لباس فرام پوشیده بود و رو شنسی چراغهای موتورش، خیابان را کنیف را روشن می ساخت.

الک با نهایت احترام اظهار داشت: شما فی الواقع شامه بسیار قوی دارید. وقتی بیست نفر پولیس براد جواب داد: وقتی شما بیست تن از پولیسان خود را مامور اشغال کلوب هیرون گردید و سپس خود به عجله و سرعت سر سام آوری از آنجا حرکت گردید فهمیدم که این عجله شما برای رفتن به بستر خواب نیست و بدون شک مطمئن بودم که پیش از ساعت دوشب برای خوابیدن میل ندارید من معمولاً در ساعات صبح به کلوب هیرون می روم روابط اعضای این کلوب تقریباً نسبت به روابط بین اعضای بقیه ها چندان نزدیکتر و پیتر نمی باشد. اما دیدن آنها مرا خوشحال میسازد و من سوال خود را تکرار میکنم: شما این طفلک شیرین را دیدید، که الفاظ ام. آ. او اس رایاد میگوید؟

الک احساس نمود که آن امریکایی شیرین زیبا ناو را مسخره میسازد. الک اظهار داشت: لطفاً به درون بیا بید و با کلونل گار دون صحبت کنید.

براد بدنبال الک روان شده، وارد اتاق خواب پیشخدمت مایتلند گردید و دیک در آنجا سرگرم مطالعه اسناد و یادداشتهای بودکس پس از حمله پولیس کلوب و محاصره عمارت، بقیه نمبر ۷ از خود بجا گذاشته بود، علاوه از رونوشت اعتراضات میلز و رابور سری در اطراف او، و یک بیک بسته یادداشتهای دگر را هم پیدا کرد که بسیاری از آنها قابل خواندن نبود و مطالب مندرجه آن فهمیده نشد. این یادداشتها با ماشین تایپ شده و بسیار تر به او امر نظامی شباعت داشت.

بدون شک آن یادداشتها او امری را احتوا می کرد که بقیه که از طرف مرکز فرماندهی خود صادر کرده و یک امضا در پای ایشا بود: نمبر ۷

در روی یک ورقه یادداشت نوشته شده بود: بارایموند بنت باید زودتر معامله را انجام داد. «ال» باید به او بگوید که منبعه یک بقیه است. هر آنچه بعد از این تاریخ با او معامله میشود همه اش از یک مرجع ما فوق که بیعت سرورسته بقیهها تا شناخته باقی ماند صادر گردیده و قابل تعمیل میباشد.

دیک ورق دیگری یادداشت شده بود: گاردون برای روز پنجشنبه در یک دعوت نان شب به سفارت امریکا می رود کار یک سره شود الک یک رنگ خطر جدید زیر پته چهارم زینه نصب کرده است.

او در ساعت ۴ و ۱۵ دقیقه صبح به دبلیو می رود تادم را بشنود.

در میان اوراق بعضی یادداشتها راجع به اشخاصی وجود داشت که دیک آنها را نمی شناخت و درباره آنها کوچکتر یمن اطلاعاتی تا آن لحظه نداشت.

دیک رابه این دستور قاطع «کار را با او یکسره کنید» خنده گرفت. درست در همین لحظه براد امریکایی وارد اتاق شد.

دیک خطاب به او گفت: «بفر ما بید آقای براد! نشینید. از نگاه نموده الک پیداست که شما توانسته اید علت حضور خود را در اینجا الزاماً به او بقبولانید.»

برود تبسم کتان سرش رابه عنوان تأیید منزل نصبش شد.

شور داد در پاسخ اظهار داشت: «آقای الک بخون بیجبت زحمت زیاد میدهند. نگاه براد به کاغذهای روی میز افتیده پرسید: دور از ادب خواهد بود اگر بپرسم که این اسناد مربوط به بقیهها میباشد؟»

دیک جواب داد: «گوش کنید آقای براد! تا وقتی شما مطالبی را که پیرامون بقیه عنوان میکنید نتواند کمکی برای پیدا کردن ردیای آنها بشود... هر سوال شما فضولی تلقی میشود.»

براد گفت: من می توانم بدون آنکه زیاد تفصیل بدهم به اطلاع تان برسانم که بقیه نمبر ۷ از جنگ شما فرار کرده است. وقتی پولیسان شما بقیه هارا از اینجا منتقل میکردند، آنها را فریاد میکردند. اما بقیه نمبر ۷ یونیفورم پولیس پوشیده بود و لباس مکمل به تن داشت.

الک آهسته و اما اساسی نفرین کرده گفت: پس به این حساب آن پولیسی که میخواست هاگن رابه بهانه انتقال به زندان از اینجا بیرون برود، خودش بوده است و اگر بر حسب تصادف یکی از افراد من هاگن را از جنگ او بیرون نمی آورد، حالا هر دو فرار کرده بودند.

لطفاً قدری صبر کنید. الک یکنفر را بدنبال ماموری فرستاد که هاگن رابه آنجا آورده بود آن مامور اظهار کرد: من پولیسی را که میخواست هاگن را به زندان منتقل سازد نمی شناسم او مربوط به یک شعبه دیگر پولیس میباشد، مردی قدبلند با پروتئهای پر پشت بود، لباسش بسیار منظم و نو بنظر آمد.

الک در حالیکه در زانو هایش احساس کمزوری میکرد بر گشت. جوشا براد متفکرانه گفت:

من این مطلب را میخواهم بدانم که بقیه برای بنت چه میکنند و برای چه منظوری او را استخدام کرده است؟

زیرا این خود جالبترین دسیسه کاری در استراتژی بقیهها بشمار می رود.

جوشا براد اینرا گفته از جایش بر خاست و کلاه خود را بسر گذاشته آماده بیرون رفتن شد.

خدا حافظ تان: فراموش نکنید که شما باید بدنبال شخص مورد نظر به کو دکستانها سر بزنید. هنگام خدا حافظی تبسی به روی الک زده بیرون رفت و پس از رفتن او الک خانه را زیر و رو کرد و کمترین نتیجه از تفتیش منزل نصبش شد.

دیک اظهار داشت: تصور میکنم که درین کاغذ یک رمز ذقیمت وجود دارد. دیک یک ورق یادداشت را به الک داد و او اینطور متن یادداشت را خواند: «تمام گاوها روز ۴شنبه ۳۱ رالف را بشنوند (ال.وی. ام.ب. مهم است)»

دیک اضافه نمود: در حدود ۲۵ نسخه ازین یادداشت ظاهراً ساده و لسی هیجان انگیز وجود دارد و از آنجاییکه برای توزیع این دستور پاکت پیشبینی نشده. من می توانم اینقدر حدس بزنم که یاهاگن اینها را از کلوب یاخاتمه خود توزیع میکرده است.

من تا این حد توانسته ام در روی ارقام و تشکیلات آنها به صورت توزیع او امر و دستاویز بقیهها پی ببرم، بقیه نمبر یک هدایت و او امر خود را توسط بقیه نمبر ۷ صادر میکند، بقیه نمبر ۷ احتمالاً رئیس کل را می شناسد یا نمی شناسد.

هاگن که نمبر خود را ضمنی متذکر شد دارای عدد ۱۳ میباشد که همین رقم ۱۳ ممکنست نحوست و بدبختی های فراوان برایش بیار آورد. هاگن امر دفتر بقیه نمبر ۷ بوده با آمین هر یک از شعبات و بخشها در تماس می باشد. بقیه نمبر ۷ مستقیماً هدایات خود را از بقیه نمبر ۷ در یافت میدارد. اما او غالباً اجازه ندارد که بدون اخل هدایت کار کند. البته در موارد لازم و استثنایی این صلاحیت به او داده شده است. در اینجا طور مثال او با انگشت به روی ورق یادداشت نواخته به صحبتش ادامه میدهد:

من حس میزنم که این ورقه در حقیقت مفهوم مغزرت خواستن از ادامه کار هیلتز در تشکیلات بقیهها را دارد.

امضاء شده است؟

نه. حتی نشان انگشت هم در آن نجسبانه اند.

الک یکی از نامه ها را که به روی آن اطلاعات ثبت شده بود بر داشته ورق را در برابر روشنی گرفت و پس از دقت به واتر مارک کاغذ گفت: «مارک سه شید دارن و بایک ما شین جدید توسط تایپست ماسوری نوشته شده است. انگشت کوچک دست چپش ضعیف کار میکند زیرا حروف گرو و ای را مرتب سست تراز سایر حروف زده است و این نشان میدهد که تایپست بر اساس تج تایپ میکند. تایپست های شوقی کمتر از کلک کوچک خود کار میگیرند مخصوصاً کلک کوچک دست چپشان را به ندرت به کار می اندازند. من یک مرتبه نظر به درک همین موضوع من یک مرتبه یک سارق بانک را توانستم گرفتار کنم.»

او دوباره راپور را خواند: «تمام گاوها باید در روز چهارشنبه بشنوند... (گاوها) مفهوم رؤسای دسته های بقیه را می رساند. هم. در

کجا باید گوش بدهند وجه را باید بشنوند؟ در الف بمن موقع تفکر را میدهد آقای کلونل.»

دیک بانگاه استغهام آمیز و پرسش گری به صورت الک تگریست و اظهار نظر نمود: «بتاریخ ۱۳ روز چهارشنبه شام ما زیگنال مخصوص مغایره ال.وی. ام.ب. را تعقیب میکنیم. ما صدای بقیه بزرگ را خواهیم شنید آقای الک!»

۱۵-

رای بند بیدار شد. شقیقه هایش از شدت درد می تریکد، زبانش از خشکی بسیار به گامش چسبیده بود. وقتی سعی نمود سروکله درد آلودش را از روی بالش بردارد. ناله اش بلند شد.

امابه زحمت توانست از بستر خواب بیرون آید و خود شرابه سینه تا به نزدیک گلکین برساند. او جوقات فلزی کلکین را باز کرده به طرف هاید یارک به بیرون نظر انداخت. سپس یک گیلان را از آب پر کرده سرکشید و آنگاه مجدداً در کنار بستر نشسته، سرش را میان هر دو دستش قرار داد و سعی نمود وقایع شب گذشته را بغاطر بیآورد.

او صرف توانست بعضی از وقایع وحشتناک شب گذشته را بصورت پراکنده و مبهم بیان آورد. اما به یک چیز مطمئن بود که اتفاقات ترس آوری روی داده بود. به تدریج جریانات شب قبل در ذهنش روشن و روشتر شد و زمانی همه چیز را بغاطر آورد، روی قلبش احساس سنگینی نمود.

او از جایش جسته در طول و عرض اتاق بنای قدم زدن را گذاشت. حماقت های دوران بچگی او را نمیشد برای کارهای ابلهانه امروزی اش دلیل آورد. و رای هیچگونه استثنایی را برای دوران بچگی و جوانی قابل شد.

پس از گرفتن دوش و پوشیدن لباس به این نظر آمده بود که اشتباهات فراوانی را مرتکب شده است. اشتباهاتی که هرگز قابل اغماض و بخشایش نبود. بخصوص زدن سلی به روی پدر او را سخت رنج میداد. دلش میخواست همان لحظه نامه بی نوشته طی آن از فشاری که روی قلبش افتیده بود به پدرش بنگارد و از اعمال زشت ریشب خود پوزش بخواهد اما بر حال نباید طوری نوشته شود که چاپلوسی و تملق از آن مشهود باشد، او خودش را تحسین کرد. آری باید متن نامه حاکی از غرور بوده ضمناً از یک حد معین تجاوز نکند. آخر در تمام خانوادهها چنین پیش آمد هایی ممکنست رخ بدهد. و یک روز شاید مانند یک مرد تروتمند نزد پدرش مراجعه کرده و...

رای لبهای خود را بازبان ترکرده احساس نمود که وضعیتش بهتر میباشد. او یک منزل قیمتی داشت هر هفته از طریق پسته یک مبلغ قابل توجه بانکوتهای جدید می گرفت که از یک مرجع نامعلوم به آدرس ارسال میشد. علاوه تا یک موتر لوکس داشت که... اما چه مدتی دگر امکان داشت این وضع ادامه پیدا کند؟ رای یک دیوانه نبود و هم آنطوری که خودش فکر میکرد کاملاً آدم عوشار بحساب نمیرفت و اما احق هم نبود. چرا میبایست جاپانیها یا کدام مرجع دیگر برای کسب اطلاعاتی پول بدهند که برای هرکس دست یافتن به آن اطلاعات از روی جراید و مجلات هم به آسانی میسر بود و در حقیقت کسب تمام این اطلاعات بیش از چند پولی ارزش نداشت.

درون تاریخ

نوشته: غ. فاروق «نیل اب رحیمی»

نظری به غز نه و مظاهر تاریخی آن

غزنین که شکوه و جلال چشم گیری را در تاریخ کشور باستانی ما داراست در نظر جغرافیه نویسان عرب اهمیت بزرگی را از نظر ارتباط بلا فصل آن بسرمین زر خیزند داشته است. نویسندگان ممالک الامالک همیشه غزله را شهر پر اهمیت از لحاظ تجارت به نیم قاره هند تعریف کرده اند، از آنروست که (بار تو لد) این شهر تاریخی را انبارگاه مالالتجاره هندوستان وانمود میکنند.

غزله از سال ۳۵۰ هـ که مرکز فرمان روانی الپتگین قرار گرفت تا سال ۵۴۴ هـ که در آتش غضب علاو الدین حسین جهان سو ز هستی خود را از دست داد، بحیث یک شهر زیبای پر جمعیت و صنعتی اهمیت خود را در جهان آنروز تبارز داد. عظمت این شهر بیشتر از همه در خلال فرماندهی ناصر الدین سبکتگین و پسرش سلطان محمود بسالا رفت. زیرا این پدر و پسر تلاش پیگیرانه خود را در راه انکشاف دادن عمرانات و آبادی های این شهر دنبال کرده و آنرا از لحاظ عمرانی بجای رسانیدند که سر انجام نام (عروس السلاط) را در تاریخ شهر های ممالک شرقی خلافت کمایی کرد.

باستناد گفته (بارتوله) غزله علیرغم آنکه پایتخت مملکت وسیعی بود، مرکز علوم و صنایع این امپراطوری بزرگ نیز بشمار می آمد. درین شهر به تشویق و ترغیب سلاطین آل ناصر بالاخص سلطان ذوقمندان دودمان علما، ارباب، صنعت گران و هنرمندان با استعداد و خوش قریحه، از گوشه و کنار امپراطوری گرد آمده، سهم بزرگ گسی در رشد دادن مدنیت این شهر گرفتند. معماران چیره دست، نقاشان ماهر، هنرمندان توانا، علما و محققین ژرف فکر و بالاخره سخن پردازان موشکاف با سلوب و شیوه حساسی در خور تقدیر، فعلا نه استعداد های خود را در مظاهر مختلف مدنی ایسرن شوی ابر از نمودند.

(سترنج) عقیده دارد که سلطان محمود در سال ۴۱۵ بعد از مراجعت هندوستان به بنای مجدد غزله همت گماشت و این شهر را از ثروت های هنگفت دست داشته، طوریکه سزاور آن بود اعمار کرد که این عمرانات غزله را باوج عزت و جلال صعود داد که به همان وضع بیش از یک قرن باقی ماند. مویده نظر مستشرق مو صوف میتوان شرح مبسوطی را دانست که (عربی) مولف (تاریخ یمنی) در مورد اعمار مسجد عروس اللک بدست میدهد. از خلال اظهار مورخ مزبور واضح میگردد که سلطان در اعمار ایسن مسجد به سبک ساده معماری اکتفا نکرده بلکه هنرمندان را جهت تزئین دادن باین بناء استفاده نمود و حتی درختی چند را از هند آورده و امی نمود تا سنگ های مرمر را از ولایات دیگر حاضر نموده آنرا با اشکال مریم و مسدس در آورند. و این سنگ های مرمر را در بساط و تاق های مقوس مسجد بکار برند. نقاشان و هنرمندان بلند نظر بانواع الوا ن

این بناء رفیع را ملون نموده و آنرا از نبشته های آیات و نقوش و مناظر زیبا و دلگشای پیرایه دادند. ازین مسجد با این همه زیباییکه تاریخ بیانگر آن است در اثر حوادث زمان سر افی نداریم و ممکن است که روزی در آلی کاوشهای باستان شناسان این معما حل گردیده و آن همه هنر نمای های عهد غزنوی مویدا گردد.

سلاطین آل ناصر به سبک معماری زمان خویش، کاخ های زیبا و قصور منقش و مصور برای خود ساخته بسورند. که قضایه غزا و بلیغ سخنان غزله در وصف کاخ های سلاطین مبین عظمت، جلال و زیبای های شکفت انگیز آنها میباشد. این پاسداران سخن در تعریف عصر درخشان مدنیت پرور آل ناصر و باغ و کاخهای مجلل ایشان بسیار مطالب ارزنده ای را که تا حدی روشنگر زوایای تاریخی این عصر است در آثار گرانقدر خود بجا گذاشته اند که تا امروز و تا روز یکی جهان باقی خواهد ماند، مورد استفاده پژوهشگران و اقمیت های تاریخی قرار خواهند گرفت. دانشمند بزرگ و مورخ رفیع الشان زمان آل ناصر «استاد ابوالفضل بیهقی» که اثرش با سینه و پایه دارش ارجمندی او را در دل ها تثبیت کرده است، واقعا درپسا مسأورد درین باره داد سخن راده است. مو صوف در رسیده سلطان مسعود به غزنین و فرود آمدن بکو شک معمور و بار دادن در صفا دولت، زیارت گسرن مقرر سلطان محمود و سبکتگین ۰۰۰ و غیره مطالب ارزنده را راجع به عمرانات، کو شک ها و آبادی های مجلل غزله بیان مینماید.

این مورخ چیره دست بزم تاج گذاری مسعود را توام با وصف تاج و تخت و زیبای های قصر و جزئیات آنرا با بیانی سخت شیوا و بلیغ که بالاتر از آن ممکن نیست، تصریح مینماید. اما شرح مفصل بیهقی بازم در روشن کردن تاریخ غزله کافی نیست و نمیتواند که تاریخ مگمل غزله را بدست بدهد، زیرا تاریخ حاضر جلدی است که از جمله مجلات مفقود شده تاریخ بزرگ بیهقی که بدست ماریسده است و اگر تمام مجلات تاریخ بیهقی موجود میبود ممکن بود که به نیازمندی های تاریخی ما درین مورد پاسخ مثبت میداد.

جانشیران مسعود به تبعیت از اسلاف خود در حراست مظاهر مدنی غزله، نقش خود را فعالانه بازی نموده و درین مورد کوتاهی نکردند آنها بنوبه خود گوشه های نوین را بنا کرده و مناظرهای بلندی را افراشتند. که آنسبه آبادی ها دستخوش حیرت و برانگیز تاریخ شده و تنها دو مناریکی منسوب به مسعود ثالث و دیگری منسوب به پسر ام شاه از شر حوادث و زواید های زمانه مصون مانده و مطبق سبک معماری عهد غزنوی میباشد.

غزنویان همانطوریکه در غزله، مظاهری را ابداع کردند، در لشکر گاه نیز شهر بزرگی را برپیزی نمودند که مدت ها محل بود و باش سلاطین مقتدر آل ناصر بود. در اثر حفاریاتیکه از سال ۱۳۲۷ هـ به بعد تحت توجه هیئت باستان شناسی قسرا نسوی و محققین افغان در آنجا عملی گردید، کشفیاتی بعمل آمد که بیانگر عظمت تاریخی و هنری دوره آل ناصر میباشد. درین شهر قصوری کشف گردید که منقش بوده و در دیوار ها و سقف آنها نقش غلامان سرای و دیگر نقوش دیده شده است که اکثر آنها هم اکنون در موزه کابسل موجود است.

این عمارات از نقطه نظر ارتباط با غزنوی یکسال بود روزیکه کاوشهای عمیق باستان شناسی در غزله عملی گردد بدون شک چنین قصور زیبا و منقش کشف خواهد شد. از جمله عمرانات غزنی امروز ما فقط سه یک تعداد بقیه که فاقد لوحه میباشد، دو منار و شهر کهنه غزنی که در قسمت شمالی شهر موجوده موقعیت دارد، مواجه میشویم این ابدات که قبر سلطان محمود، مسعود ۰۰ و غیره سلاطین و بعد از عرفا و مشایخ نیز شامل آنها است از بزرگی و عظمت غزنی حکایت میکنند و مبین عروج معماری، حجاری ۰۰ و غیره مظاهر هنری درین دوره میباشد.

دو مناریکه باقی مانده همانطوریکه قبلا اظهار گردید منسوب به مسعود ثالث و پسر ام شاه میباشد و هر دو منار مثل زلف از سبک معماری عهد غزنوی بشمار میروند. نسبت این منارها، از نوشته های آنها هو یداست که بخت کوفی جلی بصورت برجسته در مواد ساختمانی منار ها روی گچ کنده شده است. گرچه اکثر این خطوط به مرور زمان ریخته و شکسته شده اند، لیکن از القاب سلاطین که تا هنوز در نبشته منارها موجود است واضح میگردد که منار جانب روضه در زمان سلطان مسعود ثالث و منار جانب شهر کنونی غزله در زمان پسر ام شاه اعمار گردیده اند که زمان با هم تطاول خود نتوانست که قامت برافراشته منارهای مزبور را خم بسازد. و حالا که ترمیم شوند، بدیسی است که به طول عمر شان افزوده شده و از مسافرخ عمرانای تاریخ افغانستان که از سبک معماری دوره بزرگی نمایندگی میکنند سالیهای متعددی در سیر زمان باقی خواهد ماند.

خوشبختانه که اخیرا موافقتنا مه ای بین دولت جمهوری افغانستان و ایتالیا در کابل منعقد گردید که البته روی این موافقتنا مه حفاریاتیکه در غزنی صورت بگیرد بدون تردید در روشن کردن تاریخ غزله نقش بزرگی را بازی خواهد کرد، زیرا تا ریح غزله

همانطوریکه (پرو فیسور تو چی) اظهار کرده است بصورت کافی روشن نیست و نه تنها تاریخ ششصد ساله قبل از سلطنت غزنویان این شوی مجهول است. بلکه تاریخ زمانه غزنویان و بعد تر از آنها نیز طوریکه لازم است روشن نگردیده است. و مسلما که معلومات دست داشته ما در مورد تاریخ پر افتخار این شهر، ناکافی است.

و درین شکی نیست که کاوشهای باستان شناسی غزله زوایای تاریخی آنرا مویدا کرده و به شواهد مر موز و پو شیده آن خانه میدهد. ترمیم مقبره ها احیانا کاریست سودمند و مطبیه زیرا این ابدات بزرگ تاریخی از دستبرد حوادث زمان در امان مانده و پیشا به شواهد تاریخی چا نس صیانت شان زیاد میگردد.

تاسیس موزیم در غزنی و نشر آثار مکشوفه بزبان انگلیسی بدون تردید در معرفی عظمت و جلال تاریخی افغانستان در ممالک جهان سودمند واقع خواهد شد. و غزله معروف را بحیث یک مرکز بزرگ هنر و صنعت در بین دول معرفی خواهد کرد.

در اثر کاوشهاییکه طبق موافقتنا مه مزبور در غزنی صورت میگردد، طبیعا صنعت فلز کاری و هنر سفال سازی و دیگر مظاهر هنری از زیر خاکتوده های بزرگ بیرون آمده موفق هنری و صنعتی تاریخ غزله را بالا خواهد برد. زیرا در عهد آل ناصر صنایع فلز کاری چه از نقطه نظر ایجاد ظروف منقش به اشکال و سایز های مختلف و چه از لحاظ ساختن اسلحه برای جنگهای متعدد، پیشرفت قابل توجهی نموده بود. این سلاطین همانطوریکه در گسرد آوردی معماران، نقاشان، صورتگران و ادیبان مساعی بخرج میدادند، بنا بضرورتیکه بفتوحات احساس میکردند، توجه خود را در مسورد صنعت گران نیز مبذول کردند. که تا امروز صنعت فلز کاران غزنی شهرت به سزای داشته و بهترین ظروف فلزی درین شهر ساخته میشود ممکن است که صنعت گران، این فن را از سنت های عهد غزنوی بصورت ار نس حفظ کرده باشند.

در واپسین تحلیل باید گفت که روشن شدن تاریخ غزله مستلزم حفاریات در دارباستان شناسی در این شهر میباشد که خوشبختانه در یرتوی استقرار نظام جوان جمهوری این پر ابلم حل گردیده و این عقده کتوده شد و امید است که در آینده نزدیکی از خلال کاوشها بیکی در تبه سردار غزنی صورت میگردد، مظاهری کشف گردد که روشنگر تاریخ شکو همند غزله شده بتواند و این شهر باستانی، و دوره با عظمت غزنوی همانطوریکه بود، در اوراق تاریخ پر افتخار افغانستان درج گردد.

وحشت بیگناهان



او را با سم مونیکا
میشنا سید . مادر ساریتا را که با
یک مرد رابطه داشت بقتل رساندند
من و ساریتا حین حادثه حاضر
بودیم .

یکروز بعد پدر و کاکای سلیت
ب اداره مرکز اطفال حاضر شده گفتند
ساریتای پنجساله بعد از آنکه از
منزل برادر دیگر شان فرار کرد آنها
در صدد یافتن او بودند .
وقتی سلیت در آنجا با پدر و
کاکایش مقابل شد جرئت نکرد
الزامات قتل را نسبت به آنها
توزیع کند و وقت که پولیس کارکنان
مرکز اداره اطفال از سلیت
خواستند با پدر
و کاکایش خانه برود سلیت
التماس کرد بهوی اجازه دهند
در اداره مرکز بهمانندخواهش سلیت
بذریافته شود در آنجا ماندیک جنبه مهم
جریان ملاقات این بود که ساریتا

پولیس هنگامیکه کاردر از آشپزخانه
بدست آورده است
اشخاص را که عقبش آمده بودند
شناخت .
تا کتر مضمون :
پنج روز بعد پدر سلیت دو باره
بمرکز اداره اطفال مراجعت کرد و
این بار با اجازه محکمه مسلح بود .
وی سلیت را با این اخطار پولیس
که رویه نامنا سبت با او نکند با
خود برد .
پدر سلیت برای خاموش نگه داشتن
وی در صدد شد تا دخترش را از
بقیه در صفحه ۶۰



سلیت در حالیکه داکتر موظف سلامتیش را اعلام میکند

قاتل به دختر ۱۴ ساله اخطار کرد:
اگر حادثه را افشا کند او هم خواهد شد

دو دختر بیگناه پنجساله و چهارده
ساله چهره های عمده داستان آدم
کشی بودند که در پرا زیل بوقوع
پیوسته . هر دو دختر در محل قتل
حاضر بودند قاتل بدختر چهارده
ساله اخطار داد که اگر حادثه را
افشا کند او نیز از بین خواهد
رفت و این دختر در بحران شدید
روحي و اضطراب مبتلا گردیده این
حادثه که ملتی را هر اسان ساخت

«او رادیو و چوکی را شکستا ندو
دیوار را سوراخ کرد بدون شک
مفهوم این جمله کوتاه درست تفسیر
نمیشد و به پولیس کمکی نمیتوانست
وقتی نام دخترک پرسان میشد پیهم
میگفت «مون .. مون .. مون» این
حروف مختصر اسم مونیکا شده می
توانست بهر ترتیب پولیس او را
باین نام خطاب کرد .
وقتی دخترک را در اداره مرکز



ساریتای کوچک با داکتر روانشناس

دیری نگذشت که از حالت ابهام
و تاریکی بر آمد و با هستگی بر
ملا شد .
اولین علائیم این قتل وحشت
انگیز وقتی روشن شد که طفل سر
گردان در قصبه کوچکی موسوم به
لایا در شمال پرا زیل نظر ما را به
خود جلب کرد ظاهرا چنین بنظر
میرسید که این طفل پنجساله گم
شده است و زما نیکه رهگذران می
کوشیدند با وی حرف بزنند او از
سوالات شان چیزی نمیداند و
دفعتا گریه را سر میدهد . بالاخره
دخترک به اداره پولیس معرفی شد
و بوی شیر یخ دادند تا آنکه موفق
شدند ازین دختر صرف یک جمله
و آنهم بطور مکرر بشوند .

اطفال در ناحیه سانوی سینتو
بردند همه او را بنام مونیکا می
شناختند برای چندین ماه کارکنان
مرکز اطفال کوشیدند معلوماتی از
مونیکا حاصل کنند اما این طفل
خاموش و کناره گیر بود مگر
دفعتا خلاف آنچه همه انتظار می
بردند خاموشی درهم شکست دختر
چهارده ساله در مرکز اطفال سانوی
سینتو ظاهر شد و خود را بنام سلیت
ابرت دختر کاکای مونیکا معرفی
نمود .
سلیت بمدير اداره مرکز اطفال
داستان تکانه هنده را که بر او و
مونیکا گذشته بود قصه کرد .
پدرم «والد ومیرد ابرت» و کاکایم
«دالسن ابرت» پدر ساریتا که



مترجم: نیرومند

از: جری جاکوبسن

قسمت دوم

بیمه جالب

شما بگویم که او یک مرد فوق العاده وارد در کار خودی باشد!

ماندویل در آنای تحقیق پرسید:
- «مانیکمی را که از محل دستبرد گرفته شده دو مرتبه روی پرده انداخته و تماشا کرده ایم. واطمینان ما حاصل شده که سیفرو و لیفتگی به همکاری تودرین دستبرد شامل بوده اند. تحقیق از سالی ۳۰ دقیقه دوام کرد و ماندویل به تدریج عصبانی میشد. او بیچمین سگرت را در خاکستر دانی خاموش گسرد. ششمین سگرت را روشن نمود. او با خشونت قوتی سگرت را روی میز انداخت و به این ترتیب میخواست قدری اعصاب سالی را ناراحت بسازد و از سالی سوال کرد: «سالی تواز کجا اینقدر اعصاب آرام پیدا کردی؟»
و چطور اینقدر مطمئن هستی؟ فراموش میکنی که تو برای مرتبه سوم به چنگ قانون افتادی!

سالی جواب داد: من در یک خانواده تولد شده ام که گرم و سرد روزگار را بسیار دیده است. و از همین سبب اعصاب ما از آهن میباشد.

تورن پولیس در جواب گفت: «اما کله ات عوض مغز از کلاه پرستی. مبلغ شصت و سه هزار دالر نظریه را پور آخری دزدی شده است. پول هارا آنها بچیب زده و تحقیق آنرا تو باید بدهی. تو با کیسه خالی اینجا نشسته و یگانه تضمین تو برای ادامه زندگی آب و نان نیست که در زندان آید بتو خواهند داد.»

سالی پاسخ داد: «وقتی از اینجا بیرون بروم سهم خودم را دریافت میدارم. من میدانم که سیفرو و لیفتگی را پیدا کنم.»

یک لحظه سکوت برقرار شد. ماندویل متعجبانه پرسید: اگر تو از اینجا بیرون بروی؟ سالی مگر تو هنوز تقییدی که همین انجام آزادی تو میباشد. آخرین صحنه از زندگی آزاد ختم شده و دیگر هیچگاه بتوا اجازه داده نمی شود که آزاد بگردی؟

سالی تبسم بی شو مانه ای کرده فازه کشید و جواب داد:
«آقای تورن! هنوز وقتش نرسیده که مرا برای همیشه در کج سلول زندان جایدید. من یک روز جزجانی را پشت سر گذاشته ام و اکنون احساس خستگی مینمایم. میخواهم کمی خواب شوم.»

سالی وقتی وارد اتاق پولیس شد نگاه سریمی به سر تا سر اتاق افکند. با خود اندیشید، این آواره لعنتی در کجا است؟ او مانند یک نفر ماله ده که بدفتر ماله جلیش کرده باشد، ایستاده بود و دستبند های پولیس هم بدستهاش دیده میشد و یک نفر پولیس یو نیفورم دار همراهش بود. در همین لحظه سالی متوجه هید یگر شد که چشمکی بطرفش زد، مثل آنکه یک تکسی را فرمایش داده باشد تا سالی را از در ظرف شش ساعت از زندان بیرون ببرد. هیدیکر برامتی یک نابغه در حرامزادگی بود.

ماندویل از سالی پرسید: «پس تو عجالتاً حاضر نیستی بما بگویی که سیفرو و لیفتگی پول هارا در کجا قایم کرده اند و خودشان کجا هستند؟»

سالی از میان دندانهایش جواب داد: «آنها به باغ وحش رفته اند تا به شادیها زردک بدهند و موهای آنها را شانه کنند و سری به اسب آبی بزنند.»

بقیه در صفحه ۶۲

در داخل شهر طنین بدی در گوش ندارد. تطبیق نقشه چه مدتی بکار دارد؟
لیفتگی پاسخ داد: «مادو دقیقه وقت داریم و اگر سرعت عمل بخرچ دهیم، میتوانیم در حدود پنجاه هزار دالر بچنگ آوریم. شش نفره داد و گرفت پولی وجود دارد. و کمتر از ده دالری نمی گیریم.»
سیفرو اظهار داشت:
- «تو جوان راستی که دل و جگر داری که اینقدر تحقیق میکنی و میخواهی محتاطانه نقشه سرت را عملی کنی.»
سیفرو پس از اظهار نظریه طرف سالی اشاره ای کرد: «تو مگر دو مرتبه به زندان رفتی؟ همینطور نیست؟»

- «آری من دروقته اجباری بین دو میسن زندان رفتن به سلول در مرتبه سوم قرار دارم.»

سیفرو زمزمه کرد: «بهر حال تصدیق میکنم که هر کسی دوره حبس دوم خود را سپری کرده باشد، از روی احتیاط و مال اندیشی به چنین اعمال خطیر فکرمی کند. ماموران پولیس سخت در تعقیب تو میباشند.»

- «مامان شخصی رامیشناسم که با بعضی اشخاص در جرگات یک اعتماد وسیع وارد معامله میباشند. با من هم تعهدی دارد که اگر به چنگ پولیس گیر بیفتم، او در ظرف ساعت مرا از زندان بیرون می آورد.»

لیفتگی که با دلچسبی خاص به حرفهای سالی گوش میداد، با لحن استفسار کننده اظهار داشت: از طریق کاملاً قانونی؟ توشخصی رامیشناسی که ترا از محبس بیرون می آورد؟

سالی جواب داد: «کاملاً صحیح حدس زدی»
سالی به این ترتیب حسادت هندستان خود را تحریک نموده بود.

سیفرو با تضرع گفت: «پس نام او را بما هم بگو تا در مواقع ضرورت از وجودش استفاده کنیم. شاید او حاضر باشد یک مقدار به ما هم نظری از روی لطف بیفکند.»

سالی جواب داد: «متأسف هستم. او صرف در موارد خاص حاضر تعهد میکند.»
لیفتگی اظهار نمود: «ما هم در حالت خاص قرار داریم سالی. خوب حساب بکن تا ما هم چیست؟»

سالی سرطاسش را در کف دست خود قرار داده، نگاهی به سقف انداخت، مثل آنکه آن سقف میخواست در صورتیکه او برای سومین بار هم محکوم به زندان آید شود، باز هم او را در زیر خود جای بدهد.

پس از اندکی تفکر جواب داد: «من میتوانم صرف وقتی بشما نام او را افشایم سازم که در یک مورد خاص یک متخصص بسیار ورزیده ضرورت باشد. من به جرأت می توانم به

را به آن می بست و یک رشمه نازک را که بطول مورد نظر و مقاومت کافی برای فرود آمدن تابه گو چه از آن امکان استفاده وجود میداشت به انتهای نخ آویزان شده میبست یگانه امکانی که برای تطبیق این پیلان هیدیکر متصور بود همانا جای دادن هالپر در سلولهای سخت کوچک بود و اگر هالپر را به یکی از این اتاقها جای نمیداد، در آن صورت شکست نقشه هیدیکر حتمی بود و پلان او غیر عملی میشد.

اما هالپر تقریباً هشتاد لیبره شانس داشت که در سلولهای قسمت دیوار احاطه محبوس شود.

سالی از پنج هفته با بنظر قسطنطنیه الا بیعه خود را به هیدیکر می پرداخت، تا اینکه با مای لیفتگی «واید سیفرو» بر حسب اتفاق مواجه شد. این دو نفر دوست پس از ادای کفاره گناهان نشان و سپری کردن نخستین دوره جزای زندان آزاد شده بودند و در پس ما جرای تازه میگشتند. مشخصاً ن با نیک در سن وقت بسیار کم پیدا بودند یا اینکه دو کت همه شانرا جذب میکرد مخصوصاً اشخاص با تجربه مانند هالپر بسیار نادر بود و در حقیقت هالپر پس از اینکه بیهوشش بتازگی اعتماد به خود را از دست داد، فشار جدیدی را در کار احساس نمود.

وقتی همه شان در اتاق لیفتگی برای تبادل نظر جمع شدند لیفتگی اظهار نمود:
«سیفرو راننده ماهر و تجربه کار رست و او مفهوم ریسک را بدستی میداند. او سرعتهای ممکن را بدقت می سنجد و مطابق نقشه جاده ها که در حافظه اش دارد سرعت خود را عیار میسازد او مثل یک کمپیوتر کار میکند.»

- «در موقع سیر هم می تواند کمک کند.»

- «هر کسی مسئول کاریست که به وی سپرده میشود و وظیفه سیفرو برودن و آوردن ما است. اما غنیمتی که بچنگ می آوریم مساویانه بین همه تقسیم میشود. تو و من کارهای داخلی بانک را بعهده می گیریم و انجام نقشه در داخل بانک بمان بویط میشود. سیفرو وظیفه خارج بانک را بدوش میگیرد. من موضوع و هدف ما را تعیین کرده ام. نمایندگی ترست مورتال و سونینگ در داخل شهر میباشد. موقعیت ایده آل دارد. چهار سمت عبارت نمایندگی خطوط تراموا کشیده شده در ساعات جاست تردد ترافیک به نقطه صفر می رسد. تصور میکنم سه نفری از عهد این دستبرد بدر شویم.»

سامی متفکرانه تکرار کرد:
«هوم. نمایندگی ترست موندال و سو پینگ

هالپر سوال کرد:
- «و تا حال چه تعداد مردم تحت این شرایط خود را بیمه کرده اند؟»

هیدیکر بدون آنکه در کتمان حقیقت سعی کرده باشد پاسخ داد: تا این لحظه هیچکس این یک عرضه خاص راست. این متاع را صرف به کسانی عرضه میدارم که قبلاً دو مرتبه به کج سلول زندان بوده اند دیگران که در عین قرار نداشته یا شده، خود به خود این پیشنهاد را رد میکنند. ترس گلویشانرا مثل کسانی که در استان زندان برای سومین بار قرار دارند نمی فشرد و آنها هنوز در مرحله نیستند که دنیا را صرف از پشت میله های زندان می توانند ببینند و پس. برای تمام عمر دو گوشه سلول می نشینند. آنها احتیاجی به این نوع بیمه ندارند. آفتاب به رخ اینگونه مردم همیشه با گر می مطبوع بخر می زند و بلبل ها برای شان نغمه سر میکنند. اما برای مردمی مثل تو، هالپر ابرهای سیاه هیچگاه از پیش روی خورشید دور نخواهد رفت.

بهر حال یا از روی ترس بود یا یک ضرورت عاجل و یا کنجکاو... سالی هالپر پلان را خرید و شرافتمندانه علامندی فراوان برای معا مله پیدا کرده بود پلان هیدیکر، علی الرغم آنکه به صورت بسیار نامنظم بالای ورقه های کوچک کاغذ رسم شده بود، عملی به نظر می رسید با وصف وضع حقیرانه و سرد بر ظاهر مفلوک این آواره بقینا می توانست یک نابغه باشد بطور مثال او در یافته بود که در فرش اتاقهای طبقه نهم یک تعداد نخ باریک بکار رفته که برای بالا کشیدن وزن یک انسان مقاوم نمی باشد. مگر بقدر کافی برای بالا کشیدن بعضی اشیاء و اجسام کم وزن مقاومت دارد. هیدیکر این حقیقت را با یک موضوع دیگر ارتباط دارد و از آن نتیجه مطلوب بدست آورده بود. بدین مفهوم که نیمی از سلولهای زندان محبس مرکزی شهر بطرف دیوار احاطه قرار داشته، کلکین های آنرا شیشه نازک گرفته بودند که از بیرون و درون با چند سیخ از هم جدا میشد.

درست شش ساعت پس از حبس سالی هالپر (حبسی که جز خدا کسی از آن خبر نداشت) هیدیکر در کوچه زیر محبس که دیوار محبس در آن قسمت کوچک قرار داشت رسید. او می بایست با حوصله زیادی آفتقر صبر می کرد تا سالی نخبهای فروش را باز کرده بهم گره می زد و از آن یک رشمه طولی می ساخت. باید منتظر میماند تا یک رشمه از پنجره اتاق محبس بطرف کوچه آویزان میشد تا هیدیکر پل های اهر

ستاسی دور خنی ستر یا علت خه شی دی؟

قندی موادو داندازی له پلوه دوینو په ازموینه عقیده لری دی وایی : (هغه خلك چه له چوپی خخه وروسته د كسالت او سستی سره مخامخ كیږی زیاتره بی دوینو غوړوالی زیات دی او په فرانسه كی دهغه علت په الكولو باندي داعتیاد او مشروب خوړلو له امله دی .

باید وپوهیدل شی چه ستریا یوازی د داخلی مترشحه غدواتو او د بدن د (متابولسیم) د استهلاك له امله نه ده بلکه هغه باید د سو رو خطرناكو ناروغيو لكه سل اوسرطان دپاره د خطر د رنگ په حیث وپېژنو دلته باید دهغی ستریا یادونه هم وكړو چه په چاغو خلكو كی لیدل كیږی دوی زیاتره ادعا كوی چه له چوپی خوړلو خخه وروسته د دغه ضعف او بیخالی احساس نه منځه ځی شك نشته چه ډاكتر نه بنایی د ناروغ خبرو ته غوږ كښیږدی او وغوړی چه د مقوی شربتونو او استراحت په وسیله هغه معالجه كړی بلکه بر عكس محدود غذایی رژیم او فعالیت دی چه به رښتیا سره دناروغ د پاره گټوره ثابتیږی او له چاغوالی خخه دغه ستریا دتل د پاره معالجه كړی .

له خوب خخه دراپاخیدوپه وخت كی د ستریا احساس هغه نه پېژندله شوی ناروغی ده چه مبارزه ورسره مشكله ده دا ځكه چه تشخیص یی گران او د هری بلی سختی ناروغی په نسبت د معالجه وړنه ده .

پدی معنی چه دا دورخنی ژوند سره د ناروغ مبارزه ده .
كله چه ناروغ وایی : (زه ستریا یم، نورنودزغملوتوان نلرم) مقصدی دا دی چه (ستاسی خخه مرسته غواړم .)
دغه ډول ستریا په حقیقت كی د روحی ستریا یو ، نښه ده او په دغی یو حالت كی ناروغ نه یوازی له جسمی كمزوری بلکه دهوش او حافظی او جنسی كمزور یو خخه هم شكایت كوی .
د تصمیم توان نه لری ،

دغسی یو سپری له بوسو خخه خان ته غر جوړوی ، د ژوند دوړو كسی مشكلاتو سره د مبارزی توان نلری او تل د خو دكشی په فكر كی وی بر عكس جسمی ستریا ، هر خو مره چه د ورځی ساعتونه تیریږی د سپری وضع ښه كیږی او د مازیكس خواته خوښی او خوشحاله وی مگر سبا گپېڅ هر خه بیا شروع كیږی پروفیسر (دوراریه) وایی : (نه تفریح او نه استراحت هیڅ یو په دغسی خلكو باندي مثبتة اغیزه لری او بر عكس د دوی ناروغی زیاتوی كه خه هم د دوی شكایت له جسمی ناروغيو خخه دی ، مگر شك نشته چه ددوی بدن روغ دی او د ناروغی علت یی روحی ده او د سوهان په ښان د دوی پر روح باندي راكښیږی .)

د كارله امله ستریا .
دغه حالت نه ښاری ستریا وبلای شو ځكه چه زیاتره دښار اوسیدونكی وړ باندي اخته كیږی پروفیسر (دوژاری) دغه حالت د (نوی كال) د اعصابو د كمزوری په اثر ستریا بولی .

زیاتره هغه كسان چه له ستریا یا خخه شكایت كوی ، په دغی ډله كی برخه لری او دوه په دریمه برخه یی ښمنی تشكیلوی پروفیسر (روسل) وایی : (دغه راز خلك نه په جسمی ناروغيو او نه په روحی ستریا وو اخته دی ، بلکه د ستریا یوازی علت یی دا وسنی ژوند شرایط لكه شور اوژور د استوگنی د ځای مشكلات كه په ښار كی وی او كه له هغه نه دباندی ، د ترافیکو وضع او په سل گو نو روحی ټكانونه دی البته د كار په وجه ستریا هم په دغه برخه كی زیاتیری دا ځكه چه په پر مخ تللو او دودی په حال هیوادو كسی زیاتره خلك مجبور دی چه په هغه كی د ۴۰ نه تر ۴۵ ساعته پوری كار په ځای د ۵۳ نه تر ۷۲ ساعته پسوری كار وكړی باید په دی وپوهیدل شی هرڅومره چه هیوادونه پرمخ تللی او زیات صنعتی وی د كار په وجه

باوری له لاسه وركیږدی او د یو راز ستریا به په كار اگرنو كی زیاته وی .

په وروستیو وختو كی د (بیشا) په روغتون كی ډاكتر (اندرسن) بدغه باره كی داسی وویل : (د كارخانو او فابریكو د كارگرانو ستریا یوازی

د كار په موده پوری اړه نه لری . بلکه په نورو عواملو پوری تړلی دی چه هغو ته پاملرنه نه ده شوی ، لكه شورا وز وږ ، وړانگی د ماشینونو په اثر لړزه په تود او یامرطوب محیط كی كار او له توان نه لری كارو نه سر بیره پوری په دی دتخنیک پرمختیا د دی سبب شویدی چه د بدن غړی ډیر ژر ستری شی په تیره بیا په دغو دوو برخو كی باید زیاته پاملرنه وشی : یوه دهغو كارونو په برخه كی چه په یكنواخت ډول یوازی د بدن یوه ډله غړی پكی كار كوی لكه د لاس غړی او سترگی او بل دهغه

كا سره د سپری روحی نه تطابق چه سپری خپل كار او د خپل كار شرایط وپړوی ، بیا به د كمزوری او ستریا احساس ونكړی دغه وروستی حالت په رښتیا سره له مهمو اجتماعی مسایلو خخه دی ځكه چه زیات شمیر كارگران ، متخصصین او نورافراد په داسی كار بوخت دی چه لږه علاقه هم ورسره نلری او د هماغه شی دی چه روح پېژندو نكی ورته (موتیوشین) وایی یعنی هغه تحريك چه انسان كار او فعالیت ته مجبور وی او كه دغه حالت موجود نه وی ، سپری به تل له خپل كار خخه كار ناراضه او له جسمی او روحی پلوه ستری وی .

ډاكتر (رنه هلد) په دغه برخه كی په زړه پوری مثال راوړی ، دی وایی (د ۱۹۴۰ كال په اولو وختو كی می د فرانسې د ایندرد سیمی په یسوه نظامی روغتون كی خدمت كاو زه د روحی برخی ډاكتر وم او په دغه برخه كی می دهغو ناروغانو سره داشه درشه درلوده چه د اعصابو د كمزوری سره مخامخ و او تل یی له ستریا یا خخه شكایتو نه كول .

په دوی كی ځینو حتی له كپ خخه د ښكته كیدو او د تشناب د لاس وینخلو خواته دتكك توان نه درلود ناڅاپه د فرانسې په جنوب لویدیځه باندي د هیتلر د قواو حمله شروع شوه او زه په ډیره تعجب سره د دی شاهد وم چه همدغو ناروغانو پسو څومره چټكی سره ، دری سوه کیلو متره لارو وهله او ځانونه یی خوندي برخو ته ورسا و او د عمومی متاركی نه وروسته همدغه ناروغان د روغتون كوټی ډكی كړی .)

دهغه تحريك په باره كی چه انسان كار او فعالیت ته اړیاسی ډیر مثالونه شته . (آرتو روښتاین) نامتو پیاو غړ وونكی په اتیا كلنی كی د یوه شل كلن ځلمی په شان چټك او خوشاله وو له یوی الوتکی خخه نه ښكته كیده او په بله الوتکه كی پسر لیده او په هفته كی د نړی او پسو دریو نامتو ښارونو كسی كنسرت وركاوو .

ډیر خلك شته كله چه مازیك كور ته ځی ، د دوی خپله خبره له ستریا خخه مری ، مگر كله چه یوپه زړه پوری پرو گرام ورته پیدا كیږی ، ستر یا یی له یاده وځی ځینی خلك چه په مزمنه ستریا اخته دی ، یوازی لدی كبله تل ستریا او نارامه دی چه د خوب او استراحت ساعتونه یی له هغی اندازی خخه لږ دی چه دری ورته اړتیا لری باید وویل شی چه خوب ته د خلكو اړتیا یو له بل خخه توپیر لری د ځینو د پاره په ۲۴ ساعته كی شپږ یااوه ساعته خوب كفایت كوی حال دا چه د بلی ډلی د پاره خه ناڅه نه ساعته خوب لازم دی .

تلویزیون په لویانو اوماشومانو كی د خوب د كموالی له عواملو خخه دی كه خه هم په ورځ كی له خوب خخه نیم ساعته كموالی ، ظاهرا سپری ته زیان نه رسوی ، مگر كله چه دغه نیم ساعته نه یو پر بل پسې راځی ستریا او كمزوری پیدا كوی چه د كار سره اړه نه لری .

پاتی په ۵۸ مخ كی

سماسی د ورځنی ستریا علت څه شی دی؟

په ښار کی استوگنه د ستریا عامل دی

د لویو ښارونو وضع داسی ده چه ژوند کی یکی ورځ په ورځ د مشکلاتو سره مخامخ کیږی د ښار فضا لو یو اپارتمانونو ، مغازو او موټرونو نیولی ده زیات شورا وز وړ د ځینو ښاریانو نه روزنه چه د اجتماعی اصولو پیروی نه کوی او د هغه نظام گډوډی ، ټول یو په بل پسې راغونډ شوی او داسی محیطی پیسې راوړی چه د ښاریو اوسیدونکی نشی کولای په آرامو اعصابو سره یکی ژوند وکړی د کورنیو سیالداری او د تجمل خوښولو مسابقه د دی سبب شوی چه هر څومره د کورنیو عایدات زیات شی بیا هم د بودجی د کموالی سره مخامخ کیږی او پیسونه دغه اړتیا، د ښار اوسیدونکی انسان د پاره ژوند ستریا کوونکی ښیی .

دغه ټول عوامل یو په بل پسې را ټول شوی او په خلکو کی یو راز د اعصابو کمزوری منځ ته راوړی چه د ډاکترانو کتنځیو ته د دوی د هجوم او د اعصابو د مسکنو دواگانو د غوښتنی سبب گرځیدلی دی .

دنا آرامه جسم او روح تر منځ د تعادل اوهم آهنکی دټینگولو دپاره ډاکتران مسکنی او مقوی دوا گانی تجویزوی په زیاترو ناروغانو کی دغه دواگانو ډیره لږه اغیزه هم نه لری مگر کله کله بیادیری گټوری ثابتیږی اودا اغیزه یوازی د روحی علت له مخی وی نه د دوا اغیزه زمونږ د اوسنی پیږی د دغه طاعون یعنی ستریا د تداوی د پاره کومه معجزه نشته ویتامین (سی) چه په لیمو او نارنجو کی زیاد شته که څه هم دستریا ضد ویتامین په حیث پیژندل شویدی خو په لږو مواردو او یوازی په هغو خلکو کی اغیزه ناک دی چه د دغه ویتامین د لږ والی سره مخامخ دی .

د جسمی ناروغیو لکه د معدی د سرطان د څگر او زړه د ناروغیو او د قند د ناروغیو په پاره کی چه ستریا یی یوه مقدمه ده ، هوبنیسار ډاکتر خپل وخت نه ضایع کوی اوله ازموینځی او له خپل متخصصین ډاکتر څخه د مرستی اخستلو له لاری د خپل ناروغ سره مرسته کوی .

چرا طفل دزدی . .

در اینمورد مثالی ذکر میکنیم : کودک محجوب و انزوا طلبی است که هم سالانش او را ببازی نمیگیرند و او همیشه تنها بود و در گوشه صنف ساکت و خا موش می نشست ، باری فکر تازه ای از ذهنش گذشت به اینقسم که او از بکس یکی از هم صنفانش قلمی بر داشت و هدفش ظاهرا بدون اینکه خود بداند این بود که میخوا ست بدین وسیله توجه همصنفان و معلمین را بخود معطوف دارد که البته از نظر خودش تا حدی هم موفق شد ، زیرا بد رستی دیگران متوجه این دزدی شده و تحقیر مسخره اش نمودند در این گو نه موارد دزدی میتوان ند فریاد استمداد بخاطر جلب محبت و توجه دیگران محسوب شود . در اینموقع ما ذرو یا معلم نبا یست خشمگین شوند ، بلکه باید طفل رادرك کرده و با گرمی و محبت به او بفهما نند که آنچه متعلق به افراد دیگر است ، فقط به ایشا ن تعلق میگیرد و کس دیگری حق ندارد بدون اجازه آنرا بر دارد در اینمورد مخصوصا وظیفه مادر ایجاب میکند تا با معلمین طفل خود در تماس شده و از آنها بخواهد تا با روش های معقول و منطقی از تکرار آن جلو گیری کنند .

بدتر از مرگ

ها ، بلی ، کارباسیو . بگذار سختم راجع باین مجموعه ؛ ارزش یعنی کارباسیو تمام کنم .
- چنان بنظر میرسد که گریج نیز از صنایع بدیعه خوشش می آید .
- آه ، طبیعی است . کتب بسیاری در آن مورد بیجاپ رسیده است .
همینکه با او معر ی شد فهمید کسی است که بدانتسن چیز هایی راجع به کار پاسیو بیعلاقه مانده نمیتواند .
اصیلازه باشنیدن این حرف نگاه دقیقی بسوی گریج افکند . در کلمات عجابتی وجود نداشت اما طرز افاده آن کافی بود چرت اورا بپراند .
- دوست عزیزم . این فقط يك شوخی بود .
گریج گفت :
- یگبار هم حرف هیستوس و افرو دیت نیز در میان آمد ، در آنمورد چه میگوئید ؟
- افرو دیت لفظ لاتینی ونوس است . الهه عشق بود ، و هیستوس هم همسرش به معنی لاتینی اش وامکان اوهم از جمله ارباب انواع بشمار میرفته است . شغل اصلی اوساختن آلات حربی از قبیل نیزه ، شمشیر و نظایر آن و در واقع آهنگر بود .
آرس (بزبان رومی مارس) خداوند جنگ ، عاشق افرو دیت میشود .
- ولی مسأله کمند هایستوس چگونه است ؟
- وقتی هایستوس همسرش افرو دیت را با آرس خدای جنگ یکجای بیند ، هر دو را بوسیله افکندن کمند میگیرد ولی راستی میتوانم بپرسم چرا باین موضوعات این قدر علاقمندی ؟
- یکی از دوستانم در گذشته های دور مختصری راجع به اینموضوعات صحبت کرده بود . چیزی که خودش در آن وارد بود و من کاملا بی اطلاع بودم .
سپس از جمع آنان جدا شده به برلن کشتی تکیه داد و بندرگاه را که در پرتو ماه آبهای سیگون آن هزاران انعکاس ماه راندا مواج خود می گرفت ، تماشا کرد ولی چند لحظه بعد نخست خش خش لباس ابریشمی و بعد صدای دختر سینمایی را شنید :
- اکنون دیگر از وینس خوشتان می آید ، من اینطور فکر میکنم . آقای گریج ، آنجا میر از سه ما و مجسمه حاجیز های دیگری هم سراغ شده میتواند .

بقیه صفحه ۲۳

گوش بد هید ، زیرا به این ترتیب علاوه بر اینکه او شما را مادری مهر بان می یابد و اعتماد به نفسش زیاد میشود ، شما میتوا نید از خلال گفته هایش نیازهای مادی و معنویش را دریابید و در صدد تامین خواسته های او بر آید .

نظم و ترتیب

سعی کنید که اتاق پذیرا یی راتنها برای مهمانان در نظر نگیرید بلکه خود شما هم از آن استفاده نمائید زیرا اگر فقط برای میهما نان باشد چند روز یکبار مورد استفاده قرار میگیرد ، در صور تیکه شما زحمت می کشید و خانه را مرتب میکنید که از آن لذت ببرید و در آن احساس آرامش و آسایش نماید .

اتاق نا نخوری :

در اتاق نا نخوری بجای قالین می توانید از پلا ستیک های دیبل استفاده کنید ، در این اتاق علاوه بر میز ناخوری و چوکی های آن الماری برای ظروف چینی هم می توانید بگذا رید ، گذاشتن گلدان با گل روی میز را فراموش نکنید . اگر خواسته باشید میتوا نید تابلوی زیبا ، ویا بشقاب های قدیمی را به دیوار بیاورید ، اتاق ناخوری باید طوری انتخاب شود که نزدیک به آشپز خانه باشد . میز ناخوری را طوری قرار دهید که چراغ سقف اتاق درست وسط میز آویزا ن باشد که نور آن به همگی بتابد و تولید سایه ننماید . فاصله چوکی های دور میز رادر نظر داشته باشید تا همگی آرام و آسوده باشند قبل از انداختن رومیزی پارچه ضخیمی روی میز بیاند ازید زیرا در اینصورت کارد ویا چنگال ویا پنجه و بشقاب های شما خیلی صدا نخواهد کرد . برای حفظ وسایل چوبی هر هفته یا پانزده روز یکمر تبه آنها را با روغن مخصوص ص چرب و شفاف نمائید . لوازم سفره خود را بعد از هر مهمانی شسته و با دقت شمرده و در جای مخصوصش مرتب قرار دهید ، نمک و مرچ دانیهای خود را قبل از چیدن میز نگاه کنید که خالی نباشد ، باید آنها را طوری پر کنید که محلی هم برای هوا وجود داشته باشد تا نمک از آن بیرون آمده بتواند ، گلدان نی گلی که برای میز ناخوری در نظر میگیرید توجه داشته باشید که کوتاه باشد تا پس انداختن گل مانع دید اطرا فیان میز نشود .

هوس های حیوانی...

محمد حنیف را به چنگ بیا ورنند .
محمد حنیف که درین جرم کدام
دخالتی نداشت تنها در موقع و محل
اختطاف حاضر بوده آرزو هم کرده
تا طعمه دیگران را بدست آورد ولی
مجال بدستش نیا مده و از آن صرف
نظر میکنند به این صورت محمد
حنیف و اسمای اشخا صیرا که این
عمل را «مرتکب شده بود ند به
دسترس ولسوالی شکرد ره گذاشت
و بعد از آن ولسوالی شکر دره این
جانیان یکی پس دیگر دنبال و تعقیب
مینما یند ولی نتیجه باز هم منفی
است زیرا این دسته در هیچ
جا قرار نگرفته از یک محل به محل
دیگر میرفتند تا آنکه این عده جانی
ها خود را ولایت کندز رسا نیدند
ولی ولسوالی شکر دره آنها را
تعقیب نموده و تا ولایت کندز به
عقب آنها میروند اختطاف کنندگان
چاره را بخود حصر دیده یکی از
آنها که محمد صدیق نام دارد میرزا
محمد را به پسرش تسلیم داده و
چنین وانمود مینماید که اصلا با
این عده اختطاف کنندگان ارتباط
نداشته بلکه شخص نیکخوا نیست
که از روی ترحم این طفل معصوم
را از چنگ دیگران نجات داده و به
کابل آورده است عجیب تر اینکه
میرزا محمد نیز با وی هم نوا بوده و
در اول سخنان محمد صدیق را تأیید
میکرد ولی بعد از سخنان خویش
برگشته و حقایق را بیان داشت
وقتی محمد صدیق بچنگ پولیس
افتاد اعضای دیگر که نام های شان
از طرف محمد حنیف داده شده بود
واقعیت پیدا کرده و ثابت شد که
بچار نفر مذکور عبارت بودند از
محمد طاهر که در ولسوالی شکر
دره محبوس است محمد شریف از
قره باغ که هم اکنون در میر بچه
کوت محبوس شده عبدل لرشید از
کلکان کوهدا من که بقتل رسیده و
وزیر گل از بابیه قشقار که تا هنوز
دستگیر نشده و فرار نموده است
ممکن است از طرف پولیس کندز
گرفتار شود زیرا قرار اطلاع واصله

در کندز بسر می برد و پولیس کندز
به تعقیبش است .
قتل چگونه رخ داد :
بعد از آنکه میرزا محمد از طرف
این چها رتن ر بوده شد شب اول
را در یکی از خانه های نزدیک بابیه
عبدال گذشتا نده و شب بعد در یک
عروسی اشترا ک ورزیده و بالا خره
بعد از گذشت چند شب که همه را
با شب زنده داری گذرا نیده بودند
صبح یک روز که تازه این چها رتن
از عیش فرا غت حاصل کرده و راه
فرار را جستجو میکرد ند ساعت
هشت صبح در دشت گلدره
در حالیکه میرزا محمد با ایشا ن
یکجا بود خود را در نز دیکی خانه
ملاکنه رسا نیده و پسرک را خوابا -
نیده و خود در مورد تصاحب میرزا
محمد و راه فرار به مذاکره پرداختند
تا آنکه جنگ وزد و خورد میان
عبدل لرشید و محمد شریف رخ داده
و محمد شریف با همکاری محمد طاهر
با ضربات چاقو عبدل لرشید را از
پا در آورده و با فیر تفنگچه او رابه
قتل رسا نیدند و بعد از آن جسد مقتول
را به کاهخانه متروکه ملاکنه انداخته
و دهن کاه خانه را کاه گل نموده و
محل واقعه را بکلی پاک کرده و بسوی
کندز فرار نمودند .
میرزا محمد در تحقیق خویش از
واقعه قتل عبدل لرشید انکار کرد و
میگوید چون بیدار خواب بودم از
هشت صبح تا ساعت دوی بعد از
ظهر خواب کردم وقتی از خواب
بیدار شدم بمن گوشزد شد که دیگر
نام عبدل لرشید را بر زبان نیاورم .
ولی محمد صدیق به همه اعمال
اقرار شرعی نموده که درج دوسیه
شده و عنقریب به محکمه فرستاده
خواهد شد تا دیده شود عدالت در
باره شان چه حکم میکند
انکار نده که شخصا به ولسوالی
شکر دره برای تهیه راپور رفته
بودم با عده از اهالی انجا در مورد
مقتول پرسش ها نمودم که همه با
یک زبان گفتند که باقتل عبدل لرشید
بزرگ ترین درد سر اهالی آن منطقه
به پایان رسیده زیرا او یکتن از
فاسد ترین فرد آن دیار بود .

نجوم و احکام...

و اگر حرکت آنرا که دیده میشود
تعقیب کنید متوجه خوا هید شد
که بمحض غروب کردن آن، حریش
از سمت مشرق طلوع میکند . اگر
پروین غروب کند عقرب طلوع می
نماید و اگر عقرب غروب کند پروین
طلوع مینماید .
علت این امر آنست که پروین
از جمله ستارگان مربوط به برج
ثور است و بقول علامه ابوز یحان
بیرونی : هر کوهان گاو است . و
چون بطوریکه گفته شد برج ثور
برج دوم و برج عقرب برج هشتم است
و میان آنها ۶ برج که ۱۸۰ درجه
باشند فاصله است و ما هم در شب
یا در روز بیشتر از یک نیمکره ۱۸۰
درجه ای از آسمان را نمیتوانیم
ببینیم ، بلکه حتی نیمکره کامل را هم
نمی توانیم رویت کنیم ، طبیعی است
اگر هنگام دیدن یکی از آن دو ،
دیگری ناپدید باشد .
ذکر موضوع فوق برای این بود
که این نکته خاطر نشان شود که
بر اثر حرکت وضعی زمین که در یک
شبانه روز صورت میگیرد و راجع
به آن بعدا در جای خودش توضیح
داده خوا هد شد ما در هنگام شب
می توانیم طلوع و غروب چند برج
از برجهای دوازده گانه را مشاهده
کنیم البته بشرطی که در آنشب
تا صبح بیدار باشیم و مرا قبست
نماییم و این طلوع و غروب بصورتی
است که هر وقت یک برج غروب
میکند برج دیگری که شش برج با
آن فاصله دارد طلوع مینماید و اگر
در روز می توانستیم ستاره ها را
ببینیم باز هم برای ما مشاهد این
طلوع و غروب امکان داشت زیرا زمین
کرویست و بر اثر حرکت وضعی
آن هما نظور که در شب از برابر
هر برج میگذریم و بنظر ما می آید
که یک ستاره طلوع و ستاره دیگر
غروب میکند در روز هم طلوع
و غروب برجها یی که در شب
ندیده ایم ادامه دارد ولی نور آفتاب
مانع دیدن آنها در روز میشود .
منجمان قدیم باتحمل زحمت فراوان
و البته بادقت بسیار محاسباتی
انجام داده اند که با در نظر گرفتن
آن مامی توانیم بدانیم که در هر روز
کدام یک از برجها درجه ساعتی
طلوع میکند و کدما مش غروب می
نماید و بنا براین از ندیدن برجها
در روز هیچ تاسفی ناپدید داشته
باشیم .

حسابی که آنها کرده اند ، برای
شهرهایی است که بین ۳۴ تا ۲۷
درجه عرض البلد شمالی واقع
شده است و اتفاقا شهر کابل هم در
۳۴ درجه و ۲۸ دقیقه و ۱۸ تا ۳۰
ثانیه واقع است و می توان برای آن
ازین حساب استفاده کرد .
حساب دانشمندان مو صوفاز
این قرار است که مدت طلوع هر
برج را از آن لحظه ای که اولین
ستاره مربوط به آن برج در افق
مشرق دیده میشود تا لحظه ای که
آخرین ستاره همان برج ظاهر میگردد
تعیین می نماید به ترتیب ذیل .
حمل یک ساعت و بیست دقیقه
ثور یک ساعت و سی دقیقه
جوزا دو ساعت
سرطان دو ساعت و بیست دقیقه
اسد دو ساعت و بیست دقیقه
سنبله دو ساعت و سی دقیقه
جمله شد دوازده ساعت
میزان دو ساعت و سی دقیقه
عقرب دو ساعت و بیست دقیقه
قوس دو ساعت و بیست دقیقه
جدی دو ساعت
دلو یک ساعت و سی دقیقه
حوت یک ساعت و بیست دقیقه
جمله شد دوازده ساعت
لطفا بقیه این بحث را در شماره
آینده مطالعه فرمایید .

بقیه صفحه ۴۱

شیک پوش

۷- لباس شما باید با شخصیت
شما هما هنگی داشته باشد ،
کسا نیکه سعی میکنند با لباس های
سبک و زننده توجه را جلب نمایند
با شخصیت نیستند .
۸- تظا هر نکنید .. برای اینکه
شیک جلوه نماید ضرور نیست به
شیک بودن تظا هر کنید .. خانم
های شیک و با شخصیت در اولین
نظر توجه افراد را جلب میکنند و
همگان ذوق و سلیقه شما را تحسین
می نما یند .
۹- در لباس پوشیدن وقت شناس
باشید ... بدانید که چه لباسی برای
صبح ، چه لباسی برای شب ، چه
لباسی برای خانه و چه لباسی برای
مهمانی مناسب است لباس پیک نیک
را برای عروسی پوشیدن و یا بالعکس
به هیچ وجه مناسب نیست

وهشت بیگنا هان

منزل دور نگهدار لذا قانون دان
متقلبی را استخدام کرد و بدین طریق
در شفا خانه عقلی بستری نمود .
داکتر ی که در اداره مرکز اطفال
سلیت را معاینه کرده بود از پولیس
اجازه خواست تا با یک متخصص
دیگر او را در شفا خانه مورد معاینات
روحي و عقلی قرار دهند و هر دو
متخصص اجازه یافتند بمعاینات
سلیت دوام دهند آنها بعد از دو
ماه مشاهدات نظر دادند که سلیت
یک دختر بکلی سالم و هو شیواست
اما نسبت عقده که از حادثه بسر
داشته رنج می برد متخصص مظلون
برای روشن ساختن عقده سلیت
داستان تمام کسا نیرا که در آن
ناحیه مرتکب قتل و جنایت شده بود
سلیت بازگو کرد درین جریان سلیت
کاردی را که در یک چاه انداخته
شده بود با یک منزلیکه در بین
در ختان موقعیت داشته و دار ای سه
کلکین و یک دروازه می باشد سه
متخصص یاد آور شد و مادر شرف
در حال گریه و فغان بخاطر آورد .
با اظهارات سلیت همه چیز آشکار
گردید و پولیس اظهارات او را جدی
گرفت سلیت ببوی لیس چنین اظهار
کرد پدرم «والد» و «مورد» با مادر
سار یتای پنجساله مرسوم به ماریا
جونای رابطه داشت بمجردیکه از
ماجرا اطلاع یافتیم فهمیدیم که کاکایم
والسی «پدر سار یتا» با یکی از
دو ستان ماریا جونای بنام ماریا
اپر سیدا ارتباط نا محرمانه بر
قرار کرده بود پدر دروغ گفت :

«یکسال گذشت و در یافتیم که
ماریا جونای با سار یتا در نزدیک
منزل ما واقع ناحیه اروا کار یسا
«منزلی که در آن چاه با کلین هایش
توسط سلیت ذکر شد» زندگی می
کنند .
«هر هفته پدر بمادر می گفت که
در قصبه دیگر برای خریدن پرزه
های موتر میرود این راست نبود و
او نزد ماریا جنا همسر کاکایم
میرفت ما را پرسید آیا ماریا جونای دریک
منزل میزیستند .
یک روز حینکه من در باغچه با
سار یتا بازی میکردم فیر گلو لهو
قیل قال را شنیدیم هر دو سه
آشپز خانه منزل شتا فتیم و دیدیم
که پدر سار یتا با کارد بمادرش

طرح تازه ای

و نیز در جدول سابق متعلمین
اشتباه می کردند که جدول خرداز
کجا شده و ساکلان چه تفاوت دارد
در حالیکه هر دو جدول یکی بوده
و این موضوع در جدول که ترتیب
داده ام واضحا تشریح شده است.
به این ترتیب به عقیده من جدول
مرتبه به شکل واضح تر و درست
تر و به فهم متعلمین کشور ترتیب
شده است .

از بناغلی یتنگ پس از صحبت
وی در باره جدول جدید ترتیب
اشن پرسیدیم به غیر ترتیب این
جدول دیگر چه کاری در دست
دارید و یا انجام داده اید وی اظهار

حادثه در نیمه شب

- واز همین سبب بود که شما با ویلسون
از در رقابت بر آمدید.
جوزف گفت:

- همین طور است. حتی اگر عهه شما
مرا از رفتن باز میداشت من باید میرفتم.
من نمیتوانم در جای زندگی کنم که نمیخواهم
در آنجا باشم. اما یک چیز مرا بفرمانداخت
و نتوانستم آنرا حل نمایم. چرا این مردم،
این مردم سا لغورده و رسیده نمونه قطار
آهن را مخفیانه خرد کرده و آنرا بطور قاچاق
از قصر خارج مینمودند؟ همه آنها در این
مساله دست داشتند. من از این موضوع در
اولین دقایق باخبر شدم. دیو نیسوت،
ویلسون، ایزابیل تا میکس همه آنها
میخواستند که من بروم. به بسیار زودی.

لی گفت :
- اما شما نرفتید.
جوزف گفت:
- نه. در عوض به پولیس مراجعه کردم.
در دستگاه پولیس قسریه دوستی دارم که
وظیفه امر عمومی را به عهده دارد نامش
هالیرون است. ما از بچگی باهم بزرگ
شده ایم..

جوزف دندانها یش را بهم فشرده و گفت:
- هالیرون بر من خندید و من از شدت
عصبانیت نزدیک بود که منفجر شوم. ما از
روژه ای اول شا گردی بایکدیگر رقابت
داشتیم و میخواستیم سخن های یکدیگر را به
نوع از انواع رد کنیم و دلیل به ناهمیش
بدانیم لدامن تصمیم گرفتیم بسر صورت
که باشد زاغ سیاه آنها را چند روزی چوب
بزنم و بر خود معلوم نمایم که آیا میتوانم
بفهمم که چه چیز های در حال جریان است
یا نه. همین بود که شما آمدید.

لی گفت :
- شما برای من وحشتناک بودید. از اولین
روز. وحشتناک. شما مرا تا سرحد مرگ
ترسانید بودید.

جوزف گفت:
- بغاظر ندارید که تاجه اندازه چسبده
شما خنده دار معلوم میگردید. بسیار خشک
بودید. با آواز بلند و بیخ مانند حرف
میزدید. و مذبو خانه میگو شنیدید که با من

کنار بیایید که انسان نمیتواند باورش کند.
و این طوری معلوم میشد که گویا بایک نفر
دهانی صحبت میکردید. آه، این وحشتناک
بودن بسیار ساده بود. و من دریافتم که این
مسئله برای من کمک فراوانی میکرد. وقتی
که دیگران در یافتند شما از من میترسید
متقاعد شدند که بر من فشار نیاورده و از
قصر ویورلی خارج نکنند.

لی پرسید:
- اما چرا؟ این عا چه معنی دارد؟
جوزف گفت:

- این موضوع بمن فرصت میداد تا
استخراج نتیجه نمایم. در اول نمیدانستم که
چان شما در خطر است و این علم قسم
تا وقتی که در آن بعد از ظهر در زیر مقبره
یونانی برید فورد لاریس بشما درخواست
ازدواج کرد ادامه داشت. من میدانستم که
اونمیتواند هم کفه شما باشد زیرا با ایزابیل
تامکینس در باین قریه یکجا زندگی میکرد.
لی برای چند لحظه خاموش ماند. درباره
این مسایل فکر میکرد. اما هنوز هم قضایا
با هم ربط نداشت. حوادث طور شایده باید
راضی کننده نبود.

لی پرسید:
- پس نمونه قطار آهن در این میان چه
نقشی را بازی کرده است؟ چرا آنرا خرد
کرده و دزدیدند؟ من روزی که به عهده ام
ضربه قلبی وارد شد شمارا دینم که چرخ
کوچک قطار آهن را از روی سبزه ها
برداشتید چرا؟
جوزف محتاطانه گفت:

- من چرخ کوچك نمونه قطار آهن را
از روی سبزه ها برداشتم تا بصفت نشانه
جرم آنرا به دستگاه پولیس ببرم .
او پرسید:

- آیا واقعا به آن چرخ کوچك نظر
انداخته اید ؟
لی گفت:

- البته . آنتی قبل از اینکه آنرا بگوئید
بیاندازد نشانم داد و گفت که چرخ مذکور
مربوط به قطار آهن شاهدخت سرخ بوستان
است.
- جواب شما آن چیزی نیست که من
میخواهم

کاری نموده به قدردانی یاد کرد
و تشکرات خود را اظهار داشت
و نیز علاوه نمود امید وارم این
عمل را که انجام داده ام برای عده
از هم وطنان عزیز م مفید ثابت
شده بتوانند تا بصورت درست و
بهرتر از آن استفاده کنند .

در اخیر بناغلی اصیل میریتنگ
از بناغلی شمس الدین استادی
پوهنخی طب و فارمسی .

عبد الغفار (ورد) استاد پوهنخی
پولی تخنیک و استاد ان مرکز
ساینس معارف پوهاند دکتور
عبد لغفور رئیس تدریسات
ابتدائی معارف دکتور محمد کاظم
بناغلی واحدی نیز تشکر نمود ،
زیرا آنها در این امر موصوف را
رهنمائی کرده و در امر بهتر شدن
این جدول وی را رهنمائی کرده اند

مردی بانقاب بقیه

اواز تفکر بیشتر دست کشید . رای این استعداد را داشت که هرآنچه اذیتش میکرد، فراموش نماید .

او دروازه اتاق ناخوری را باز کرده از شدت تعجب دهانش باز ماند .

ایلد درکنار پنجره باز نشسته بود، آرنج خود را به چوکات کلکین گذاشته ، زنج خود را روی کف دستش گذاشته بود، رنگ صورتش مهتابی مینمود و دور چشمهایش حلقه سیاه رنگی پیدا بود .

رای باحیرت فراوان پرسید: «ایلا! تو چطور وارد اینجا شدی؟ تو اینجا چه می کنی؟»

«دروازه بان ایار همان باکلید دست داشته اش در واژه منزل ترا به رویم باز کرد. البته پس ازینکه دانست من خواهرتو استم.»

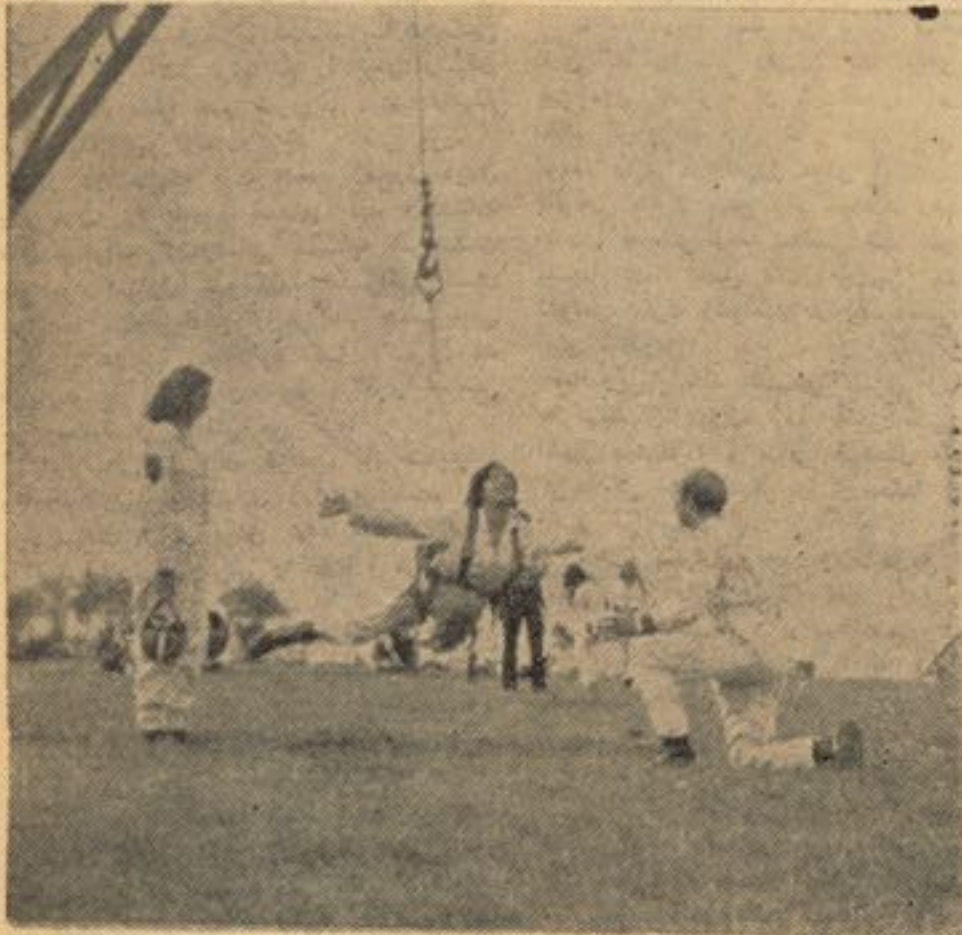
ایلد با لحن بی تفاوتی به حرفش ادامه داد: «من امروز صبح بسیار وقت بسراغ توآمده می خواهم از تو بپرسم که نمیخواهی به هورسپام بیایی و باید مرا حرف بزنی؟» رای به عجله پاسخ داد: «حالانی، درروز های آینده سعی می کنم به هورسپام بیایم.» در حقیقت او از رو برو شدن با پدرش هیچ اندیشه نداشت .

«رای! آیا برآستی قربانی بزرگی خواهی داد اگر از تمام این زندگی چشم ببوشی؟» رای باز دست حرکتی کرد که از بیحوصلگی او نمایانگی مینمود: «اگر منظور تو ازین

چهار دختر چتر باز

بوزن یادداشت شد برین از بهترین مربیان پاراشوت است و او پیش ۷۰۰ جهش پاراشوتی انجام داده است .

و حالا این دختران تین ایچ - سنندرا ، چارلستینادالتن ژاکلین - دی - واز و ماری بمیل از جمله پاراشوتر های خوب بشمار می روند و آرزو مند هستند که بازم از فاصله های بلند تری با پاراشوت پرشهای را انجام دهند .



منزل واهاشه آن باشد ، برای من ارزش ندارد. مکتوب و پدرم میخواهید من کارم را ترک کنم.» - «تصور نمی کنم که تو با ترک این شغل خساره مند شوی . آهنگ صدای ایلد تغییر کرد و باعث تعجب رای گردید . رای با چشمهای از حدقه برآمده خواهرش را تماشا کرد . او

همیشه ایلد را یک خواهر ساده ، بی مغز و بی مقدار تصور مینمود و نظیر پیمبری بود که از برخورد او با عقاید پدرش جلوگیری میکرد . - رای نزد پدر برگرد . لزومی ندارد تعلل بخرج دهی . هرچه زودتر پیش پاپا برگردی . برایت بهتر است .»

رای سرش را بعنوان رد تکان داد . - «نی، نمی توانم . اما به او خواهم نوشت،

اعتراف می کنم که رفتار نادرستی نسبت به پدرم از من سر زد و این موضوع را درنامه ام هم تذکر خواهم داد ، اما بیش ازین از من مخواه .» صدای دق الباب شنیده شد . رای صدازد : «بفرمایید داخل شوید!»

پیشخدمت در حالیکه بطرف ایلد می دید با صدای بیچ بیچ پرسید: «میخواهید که مادموازل بسانو و آقای برادی را ببینید؟»

یک صدا از بیرون شنیده شد : «طباعرا می پذیرد . لزومی به تعارف ندارد .»

نگاهی معنی داری بصورت ایلد افگند . رای اظهار داشت : «این خواهرم ایلد است و اینهم ماد موازل لولا بوری تو است . باهم آشناشوید .»

«باقی دارد»

چرا مصری ها

دلایل سبب شد که عامر هدایت قبلی خود را برای عقب کشیدن قوای مصری از صحرای سینا پس بگیرد و اما همین هدایت باعث

شده بود که قوماندان فرقه به دگروال لطیف بگوید که از پیشروی مظفرانه اش در قلمرو اسرائیل صرف نظر کند.

اسرائیلی ها در جریان روز به حملات شان ادامه دادند و موفق شدند ابتدائاً نخستین میدان هوایی العریش و بعد خود آن شهر را تصرف کنند.

بعد از ظهر همان روز حملات آنها در برابر غنند نمبر ۱۴ زره دار مصر شروع شد . قوماندان این غنند از روز بیستم می تا چهارم جون بما موریت های مختلفی

گماشته شده بود و طبق همین هدایات مجبور شده بود شش صدمیل مسافه را در صحرای سینا از یک جا بجای دیگری نماید همه السراد وی خسته شده بودند ، و درست نمی فهمیدند چه وظیفه بی را انجام بدهند.

اما با وجود دیکه چتر حمای یوی هوایی نداشتند با اسرائیلی ها نبرد شدیدی را آغاز کردند.

در حا لیکه این پیکار ادامه داشت بقوماندان غنند خبر رسید که هدایت داده شد تا از صحرای سینا عقب رود یعنی بدون کدام فشار اسرائیل این غنند نیز عقب نشینی را آغاز کرد.

بعضی واحد های قوای مصری بدون کدام هدایت مستقیم به قا عره برگشته بودند. نخستین وظیفه ناصر بعد از آنکه استغای خود را پس گرفت و کار را بدفتر ریاست

جمهوری دوباره شروع کرد. این بود تا بمظنور دانستن قوای با فی اندازه تلفات را بدست آورد.

دایور های واصله نشان میداد که شانزده هزار عسکر مصری ازین رفته بودند و ۹۰۰ توپ هفتصد تانک ، یازده هزار وسایل

خفیف یا تلف شده و یا بدست اسرائیل افتاده بود و یازده تانک بسادگی ترک گفته شده بودند.

همچنان هشت هزار عسکر دیگر مصری در سرتاسر صحرای سینا در راه مراجعت بوطن در حال پیکار بودند که بسیاری شان زخمی بودند و توان حرکت را نداشتند و بدون معالجه طبی و آب و غذا در صحرای سوزنده افتاده بودند.

این تراژیدی تلخ تلفات وقتی آشکار شد که دانسته شد تا تمیل امر مارشال عامر در باره عقب کشیدن قوا صرف ۲۸۶ سرباز با وجود جنگ های شدید در دو روز اول جنگ تلف شده بودند. در اثر امر عامر بود که هزاران نفر بدون ضرورت حیات خود را از دست دادند

نهاده بود. و در راه رسانیدن تجهیزات حربی در آن همه راه های ناهموار بسیار مشکلات داشتند حتی بدون قوای هوایی یک حمله متقابله میتوانست تلفات شدید را بر دشمن وارد سازد و اما هدایت عامر که قوای مصری از صحرای سینا عقب کشیده شوند این موضوع را ناممکن ساخت .

وقتی جنرال محسن قو ماندان عسکری مصر از این هدایت عامر اطلاع یافت حوصله اش سر رشت اعصابش را از دست داد و جنرالهایش را در دور دور اطاق می دوآید و با پلانی که برای حمله تهیه نموده بودن بر سر آنها می زد و می گفت که این راه جنگ نیست. وقتی کمی بحال آمد به عامر تلفون

کرد و از وی خواست تاروی این هدایتش تجدید نظر کنند اما مجبور ساخته شد از پلانیهایش برای حمله متقابله دست بشوید و در عوض پلان عقب کشیدن قوای مصری تهیه ببیند

آنروز با همین نوع اختلال بیابان رسید

در تمام صحرای سینا طبق همان هدایت اولی عامر عقب رفتن قوای مصری جریان داشت رفقای وی قرار گاه های فرقه را ترک گفتند و بطرف قاهره مراجعت کردند.

یک حالت اختلال عمومی حکمفرما بود

بعضی از جنرالها هدایت را دریافت نموده بودند و بعضی دیگر نه. هدایتی که باید قوای شانرا عقب بکشید توسط شبکه رادیویی داده شده بود اما بعدتر نه این شبکه وجود داشت و نه لین های تلفون ، فعال بودن از اینرو مشکل بود جریان مراجعت قوا را متوقف ساخت

بسیاری از جنرالهای مصری بشمول قوماندان جبهه از این هدایت عامر که قوا را از صحرای سینا عقب کشند دچار حیرت شده بودند.

شرایط در آتشب برای یک حمله متقابله بسیار خوب بود زیرا عساکر اسرائیلی خسته بودند و مرمی و تلفت شان روبه خلاصی

بیمه جانب

الوغ ارا به چی...

خودخواهی

بهر از سلولی که ماندویل میخواست سالی را در آنجا محبوس سازد وجود نداشت این يك سلول در قسمت خارجی عمارت زندان بود که از آنجا میشد کویچه «ماراپول» رادیوزد. شش ساعت پس از گرفتاری او عقربه ساعت بالای ۵۹۶ دقیقه قرار گرفت درست لحظه آزادی فرا رسیده بود.

در حوالی ساعت یکتیم عصر سالی شروع کرد به کندن نخهای فرش و گره زدن آنها او به روی زمین نشسته، پشتش را بدیوار تکیه داده بود تا باین ترتیب کسی رشمه را نبیند و نه آن قسمت بسازد کسی فرش را او ۱۸۰ تونه نخ را برای رسیدن به کویچه از طبقه نهم ضرورت داشت. فاصله بین طبقه نهم زندان و کویچه ۶۰ متر بود.

او در حالیکه بیت «احمد زمجولی» دیدی و دم مزه را با خود بصدای بلند و کلمات غلط میخواند که زندانی همسایه اش با مشت به دیوار سلول کوبیده اعتراض کنان خواست داد و فریادش را پس کند. همسایه اش بصدای عصبی شده بود که اگر دست می یافت با انگشتهای خود به گلولی سالی می چسبید و خفه اش می کرد.

اما سالی از بیت خواندن باز نایستاد و باروح آرام به اشیا قلا زدن پرداخت.

در ساعت ۳ او موفق شد. مقدار کافی نخ فراهم سازد. او فرش را دوباره مرتب کرده منتظر ماند.

در ساعت ۳ او موفق شد. مقدار کافی نخ فراهم سازد. روفرش را دوباره مرتب کرده منتظر ماند.

در ساعت ۴ عصر بود که ماندویل باز هم به ملاقاتش آمد. او مانند کسیکه به تماشای میمونی به باغ وحش آمده باشد به پشت سیخهای دروازه تکیه داد. سالی لختی بدون کمترین حرکت سر جایش باقی ماند.

ماندویل پرسید: «هوا اصابت چطور است؟ ترس زندان اید استخوانهای ترا به سوزش نیارده است؟ یا خوابهای وحشتناک می بینی سالی؟»

سالی در جواب گفت: «من خواب وحشتناک نمی بینم. من در خانواده بدتیا آمده ام که اعصاب آهنین دارند.»

«سالی! تو یک مرتبه این حرف را زدی.»

«همین حال میخواست برسیبیل عادت خواب عصرانه ام را بگیرم. غذایی که برای من آوردند، بد نبود و حالا باید آنچه را خورده ام هضم کنم.»

ماندویل اظهار نمود: بکن هرچه میخواست از نانی که خورده یی لذت ببر و خوب استراحت کن. نهایت در ظرف ۷۲ ساعت دگر دوسیه آنرا به محکمه می فرستیم و بعد از آن دگر وقت استراحت برایت میسر نخواهد شد.

آنگاه روز های چندی را در بر خواهد گرفت تا به محبس عمومی منقل شویی و از آنجا هیچ امکانی برای بیرون رفتن تو یا فرار وجود ندارد و مسلما آخرین نفس را هم در زیر سقف همین زندان عمومی خواهی کشید.»

سالی بعد صورت ماندویل که هنوز پشت میله های آهنی دروازه اتاق ایستاده بود خیره نگریسته، لختی نگاهش کرد و گفت: «ماندویل! من پسری را در دوران خدمت عسکری می شناختم که ممکن است برادر دوگانه تو باشد. او مردی بود که همیشه از آشپز دو خوراک غذا در سروقت نمان می گرفت، زیرا طبایخ آنقدر احمق بود که او را عوض یک کفتر دگر می گرفت. سر گروپ همیشه نسبت به او حسن نظر داشت و رخصتی های فوق العاده برایش میداد. زیرا باخواهر سر گروپ ما رابطه بر قرار ساخته بود، جیب او پر از پول بود زیرا او همیشه با آن پسر های نو وارد خدمت شده بود و بازی میکرد که پدر های پولداری داشتند.»

ماندویل حرفش را قطع کرده گفت: سالی بهتر بود او را بصفت نمونه قرار میدادی و لاف مثل او رفتار میکردی.»

«اما یک روز نامش را در لستی خواندم که شاملین آن بیک محل بسیار نامناسب و نامطلب از لحاظ موقعیت آب و هوا تبدیل شده بودند. اما میدانی که آن پسر چه شد؟ او بیک وظیفه بسیار خراب مقرر شد و سرانجام از غم و اندوه بسیار دیوانه شده سر حدش به دارالمجانین کشید.»

«خوب، کجای این ماجرا خنده داشت؟»

«ماندویل بنظر من تو عین موقعیتی را داری که آن پسر داشت. یک روزی تمام چیز های که توبه آن چنگ زده خودت را محکم کرده ای مثل خاک سیاه بسی ارزش گردد. و شما در آنروز عوض ایستادن بر سر پایتان به نونک بینی راه خواهید رفت و این منتهای بدبختی و بد شانسی شما خواهد بود. یقینا شما تحمل فشار چنین حالتی را نخواهید کرد و خواهید شارید. صبر کنید آقای ماندویل.»

«ماندویل لبخند تمسخر آمیزی زد و یادست به سیخهای دروازه زده بالحن مهر بانی اظهار داشت: «سالی هر قدر میخواستی گریه کن ما هدیگر را در محکمه و در برابر قاضی می بینیم.»

سالی بعنوان وداع از ماندویل کرده، تبسم معنی داری نمود و گفت:

«اگر شما را در آنجا ندیدم و نتوانستیم در محکمه حاضر شوم، شما به تنهایی کار را بکنید.» این را گفته به روی فرش دراز کشید. و به تمدد اعصابش پرداخت درست در ساعت ۵:۱۶ دقیقه رشمه گره زده را از زیر فرش بیرون آورده به طرف کلکین سمت کویچه رفت. در بیرون هنوز هواروشن بود. و ترافیک هنوز پیش از بسته شدن مغازه ها دوام داشت. سالی بوت پای چپ خود را بیرون آورده یک گوشه شیشه پنجره را که جالی سیمی در آن کار شده بود شکست سالی متوجه ساعت بزرگ دیواری استیشن ریل بود. او درست سر ساعت شش و ۵۹ دقیقه سر رشمه نازک را از سوراخ شیشه بیرون انداخت. مثل ماهی گیری که بصید ماهی پرواز کرد رشمه را رها کرد و خودش نمیدید که در پایان چه می گذرد. تنها یک سر نخ را بدست داشت. اما هیدیکس را در تصور خود دید که از آن طرف کویچه پیدا شد و مثل یک موش صحرایی ابزار و وسعه کردگی و اجناس مطلوب را زیر بغل داشت. چند لحظه باید صبر میکرد و پس از دریافت اشاره از طریق تکان خوردن رشمه آنرا بالا میکشید. سالی در حالیکه سخت همچنان داشت پشت خود را به کلکین چسبانده منتظر علامت دادن هیدیکس ماند: تا اینکه رشمه تکان خفیف خورد. او باید یک لحظه بیشتر صبر می کرد و به هیدیکس موقع میداد تا به دستش برسد و ویل اره را به نفع محکم بپندد. سالی آهسته تا به ۱۵ شمرد و آنگاه متوجه شد که رشمه یک تکان نسبتا شدید خورد. سالی رشمه را به با احتیاط و سرعت ممکن بالا کشید. با نهایت تعجب هیچ سنگینی را در انتهای رشمه احساس نمود. با هر کشش رشمه بقدر یک فوت بالا کشیده میشد و سر انجام پس از حساب کردن ۱۸۰ رشمه را بالا زدی که می بایست بدست آورد تا آنها بالا آورد. اما ویل اره به رشمه بسته بود و ریسمانی صرف یک ورق کاغذ قات شده را در انتهای نخ بسته بودند. سالی با دستهای تبالود و لرزان کاغذ را باز کرد و مطالبی را که به روی کاغذ نوشته شده بود باولع تمام مرور کرد ابتداء مفهومی آنرا نتوانست بفهمد، اما پس از آن متوجه آن شد.

و آن این بود که هر چه زودتر از حوالی اندخوی دور شوند. الوغ خوف داشت که مبادا نبالش بیاید و دستگیری کند. هر لحظه باقمچین به ساغری های چقماق میتواخت چقماق بدون تازیانه هم باتمام نیرو می تاخت. ازقمچین زدنهای بی دربی الوغ عصبانی می شد. لجنش میگرفت، میخواست سر کشی کند، بغل خالی کند و یا یکبار بایستد تا به الوغ حالی کند که بدون تازیانه هم او تلسلاش دارد تا تند تر برود، دیگر تازیانه چه کاری را از پیش میبرد، اما خشمش را فرو برد چون شدت اضطراب و دلبری الوغ را در کمر کرده و میدانست که خطری صاحبش را تهدید میکند. او می بایست این خشم الوغ را بزود گوارانه به بخشد. چقماق نیرومند و تیز تک - الوغ را چون پرگامی که بدست بادفتد با خود میبرد و فاصله ها را گامهای تند و پر قدرتش می بلعد.

آن شب الوغ از اندخوی فرار کرد، یعنی مجبور شد فرار کند و گرنه می بایست منتظر مرگ باشد، چون آوازه عشق او به الدوز بیش از پیش قوت پیدا کرده بود و بیگ خشکین، دیگر تصمیم داشت او را نابود کند...

چقماق جوش را خورده بود و منتظرانه نشخوار میکرد و الوغ هم گذشته ها را جهان خیالی الوغ را آواز یوسف علی در هم شکست و نابود ساخت. یوسف الوغ را صدا زد تا اسپ راه ارا به به بند، الوغ مایوسانه حرکت کرده و شروع به یراق کردن اسپش نمود. اسپ آماده شد، جلوش را کشید و با خود به گوشه شرقی سرای، جایی که ارا به اش لک شده بود برد. چقماق پیر راه ارا به بست بالای تخته جلوی ارا به به مشکسل بالا شد و نشست خود را جابجا کرد، قمچین را آهسته به کل اسپ آشنا کرد و چو گفت: اسپ پیر بزود خود را کشید. ترق ترق از استخوانهای گمراه بلند شد و اسپ به راه افتاد. آواز چرخهای سنگین چوبی ارا به بلند شد و دوسه تا گنجشک که وسط سرای میان لگو های اسپ هانول می زدند از آواز غرغ و غرغ چرخها هرا سیده پریدند. بدنیال ارا به الوغ ارا به یوسف علی نیز تق و تق کرده حرکت کرد. و هر دو یکی بعد دیگری از دروازه گلان سرای بیرون رفتند. آفتاب دیگر بلند نشده بود و مردم، تک تک، در رفت و آمد بودند. الوغ در آن تکان، بالای تخته جلوی ارا به می جنبید و راستی هم مانند کجاوه بنظر میرسید. اما کجاوه که دیگر وسطش توشکجه های از پرفوج وجود نداشت و بعضی شتر مست بالای ارا به تق و تقی گذاشته شده بود.

(۱) بهاره یورت: محل که در بهار مالداران با گوسفندهایشان در آنجا اتراق کنند.

پایان

پس فوراً بتدابیر زیر متوسل شوید تمام کسانی که از بدبختی شما آگاهند و خیال میکنند که ناگزیرند با شما از روی عطوفت و ترحم رفتار کنند از خود دور کنید و از اوضاع خود با کسی صحبت نکنید و روی تمام بدبختی های خود را برده پوشی نمائید و برای اینکه تحریکات فکری خود را آرام سازید ساعات درازی در مکان آرامی که خارج از محیط زند گانی عادیتان باشد تنها پسر برید برای این منظور میتوانید یکی از ساختمانهای عمارت خود را تغییر شکل دهید در آنجا به هیچ یک از خاطرات نا گوار گذشته اذن دخول ند هید بیشتر اوقات به نقاط و مناظر و چیز هایی که ندیده اید نگاه کنید اقلا در دفعات اولیه از تعیب جوئی و خرده گیری پیر هیزید و مراقبت مخصوصی از اعضای بدن خود بعمل آورد.

بعد از چند روز یکنوع آرامش روحی جایگزین حالات درد ناک اولیه میگردد و این موقعی است که باید به تجدید انتظام زندگانی خود پیر دازید و در همین وقتست که سعادت از دست رفته بروی شما لبخند میزند.

بقیه صفحه ۴۸

معارف بسوی...

به (۴۰۱۱) مکتب رسیده و تعداد مجموعی شاگردان به (۷۶۰۲۴۹) می رسد.

سوال آخری ام را، اینطور طرح می کنم:

در پایان چه گفتنی های دیگری دارید؟

معین وزارت معارف با شنیدن آن سوال، کمی در چوکی اشس حرکت میکند، بعد میگوید:

در نظر است تا همکاری اولیای محترم شاگردان و مردم در قسمت تعلیم و تربیه جلب شود و در صورت امکان انجمن های معلمان و اولیای شاگردان تشکیل گردد، تا در مورد مقیدیت پروگرام های جدید معارف خدمتی انجام داده شود.

هیدیکس ختم

انکشاف زدریج موسسه نسوان در اشکر گاه

بقیه صفحه ۲۵

رسانیده در کودکستان معلمه شده بود گفت :

هیچ فکر نمی‌کردم که کار در اینجا تا این حد دلچسپ است من اطفال را دوست دارم و بسیار با علاقه و محبت با آنها بر خورد میکنم ، امید واریم موسسه نسوان لشکر گاه در پرتو رژیم نوین جمهوریت که زمینه انکشافات مهمی را در کشور میسر ساخته است اهدا ف مشر خود را تعقیب نماید و زنان آنجا و زنان تمام نقاط افغانستان بهتر و بیشتر از گذشته در فعالیت های ارزنده اجتماعی سهم بگیرند .



می برند و این دوخت ها توجه زنان خارجی را سخت جلب کرده است . می پرسم :

در قسمت دوخت چه کسی به زنان کمک میکند و آنها را راهنمایی می نماید ... ؟

محترمه حدیثه مکمل جواب می دهد :

ما معلمه های خیاطی هم داریم و بعد بطرف زنی اشاره میکند .

اینها محترمه حلیمه اطرافی نام دارند که از چندین سال به اینطرف در موسسه ما بحیث معلمه خیاطی کار میکنند .

من اطفال را هم در صنف های مختلف شان مشاهده میکنم آنها نظر به سن شان به صنف ها تقسیم میشوند و در آنجا در هر صنف سر گرمی هائی برای شان مهیا شده است معلمه های کود کستان که قبلا از ایشان نام برده شد با صمیمیت در مورد اطفال توضیحاتی ارائه میکنند ، چنین بنظر میرسد

بقیه صفحه ۷

آئین تطبیق و عمل

بین المللی، این افکای سعادت و موجودیست ابرومند بشری ، وطرق و راه های را که پیروان این مکتب سیاه در پیش می‌گرفتند، اندکی بیچید و بالاخره به نقطه برسد که جریان محکمه تعیش عقاید رادر اروپا مجسم رینه و معماکه و نا بود ساختن دانشمندی چون (تالیله) و امثالش را عمیقانه مرور نماید، در نتیجه باین فیصله میرسد که سازمان ضد انسانی امپریالیزم و استعمار بین المللی ، برای دوام و استحکام هرچه بیشتر قدرت های ناجائز خویش و به منظور رسیدن به آرمان های شوم شان، تاجه اندازه از نفوذ معنوی ادیان و کلیساها و اماکن مقدسه، با تحت تاثیر قرار دادن رجال آن، استفاده می‌کردند و تاجه حدی عناصری بظاهر دیندار و گرداننده امور متعلق به دین ، در دفع این نیروی عظیم و خوناشام جهان، خدمت کرده اند .

چنانچه دامنه این عمل از محوطه کلیساها، اندک اندک بیرون آمد و این رجال منسوب به کلیساها، با افرادی متظاهر باسلام ، آرام و محتاطانه ارتباط برقرار نموده و بالاخره ایشان را چنان تحت تاثیر و اغوای خویش قرار دادند که نماینده خوب و دلخواهی از آنان ساختند .

این نمایندگان فاقد جوهر اصیل انسانی، برای این غارتگران چه کاری و چه خدمتی انجام دادند؟ آیا چون ادیان غیر اسلامی، نظام اسلام را نیز تحریف کردند ؟ آیا موفق شدند مانند (تورات) های متعدد که شمار آنها

که آنها محبت زیادی به اطفال احساس میکنند و وظیفه خود را درست دارند .

یکی از معلمه ها میگوید :

کار يك معلم كود كستان مشکل تر از معلمین مكاتب است، زیرا اطفال زمانی که تازه به کود کستان می آیند گریه میکنند و با محیط اینجا نا آشنا می باشند آنها هر لحظه مادر خود را می طلبند ولی ما بزودی او را آرام سخت به کود کستان عادت میدهیم خود ما جای مادر آنها را میگیریم ، از همین لحاظ آنها بعد از مدتی آنقدر خو میگیرند و آنقدر با این محیط علاقه پیدا میکنند که حتی موقعی که به مکتب میروند و باید از کود کستان جدا شوند و با ما وداع کنند باز هم موقعی که از مکتب رخصت می شوند روز ها دم کود کستان آمده می‌خواهند کود کستان و معلمه های خود را ببینند .

دختریکه تازه مکتب را بپا یان

امروز از بیست هم تجاوز میکند، دستوری دیگر و قانونی جدید، برای اسلام بسازند و بپردازند ؟ خیر ، ابدائی ، زیرا قرآن اسلامی و اساسات متین آن مثل توراتی نیست که توانایی بشر بران دست یازد.

پس اینها چه کردند و چسان اسباب رضایت فرماندهان شان را فراهم آوردند ؟ آری ایمان طوری بخدمت گذاری آغاز کردند که تمام فعالیت خویش را تنها در یک راه بکار انداختند که اینکار عبارت بود از پیش مسایل سطحی و فنی اسلامی در میان مردم، و دورنگاهدشتن ایشان از اساسات و ماهیت حقیقی و ارزشهای واقعی اسلام و ترجیح دادن امور آخرت بر امور زندگی بطور مطلق .

زمانداران وقت نیز از آنجائیکه خاصیت انقلابی و عدالت خواه اسلام، و فلسفه های ضد ظلم و غارتگری اش، منافع ایشان را مورد تهدید و مغایره قرار میداد، هیچگاه، راضی نبودند که اسلام، این دشمن نیرو های ضد انسانی و این دشمن ارتجاع، جز امور معنوی و شعور قلبی ، چیزی دیگر در خود داشته باشد و همواره سعی بعمل می آمد تا اسلام را در ساحات اقتصاد، سیاست، تحول، اجتماع و غیره امور زندگی ، بی دخل و فاقد توجه، جلوه دهند.

این واقعات و حوادث و ده ها رویداد دیگر، همه از جمله عواملی بودند که به چشمگیری از انسانها ، دین را بنظر نفرت دیده و آنرا نظامی و تیوری ای جامد و بی تعلق بزندگی، پیشرفت و حتی علوم بشناسند و از آن بیزار شوند .

یادی از رافایل شرق

((کمال الدین بهزاد))

این مقاله که در شماره گذشته «۳۹» پ رسید نوشته عارف عثمان افغانستان شناس شوروی است که بوسیله همکار ارجمند مجله «شبتاب» ترجمه شده بود .



مسؤول مدير :
نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

دفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۱۲۴۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

مود و فیشن



سه نمونه لباس از بهترین مود پائیزی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**